امام رضا سلام الله و صلواته علیه:

ان بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین الی بیاضها

بسم الله الرحمن الرحیم، به اسم اعظم خداوند نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است.

عیون اخبار الرضا ج۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیـةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طـی **۳۴** جلسـه و دو مجلـد، بـه بحـث پیرامون «**مدیریت**» پرداخته است که شامل سه دوره می‌باشد:

۱. آموزش سیاسی که شامل ۷ جلسه از تاریخ ۷۰/۸/۲۷ الی ۷۰/۱۲/۵
۲. ساختار تشکیلات که شامل ۱۵ جلسه از تاریخ ۷۰/۹/۳ الی ۷۰/۱۰/۷
۳. بررسی رابطه‌ی مدیریت با توسعه نظام ولایـت کـه شـامل ۱۲ جلسـه از تـاریخ ۷۲/۱/۲۵ الی ۷۲/۶/۱۰ انجام شده است.

این مجلد شامل دوره‌ی سوم می‌باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارنـد، از نـوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شـده اسـت. لـذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌انـد، تقـدیر و تشـکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بررسی رابطه مدیریت

با

توسعه نظام ولایت

استاد: حجة‌الاسلام والمسلمین حسینی

تنظیم از: گروه تحقیقات مبنائی

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

بررسی رابطهٔ مدیریت با توسعهٔ نظام ولایت

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

ویراستار: برادر سیّد حسین حسینی

عنوانگذار: برادر سیّد حسین حسینی

چاپ: دوم / اردیبهشت ۱۳۷۵

حروفچینی: نمونه‌سازان ـ قم، پاساژ قدس، پلاک ۱۴۶

کد بایگانی: ۰۱۰۱۷

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی
قم ـ خیابان آیت ا... مرعشی نجفی (ره)
ساختمان ۱۲۸ ـ ص پ ۳۷۸

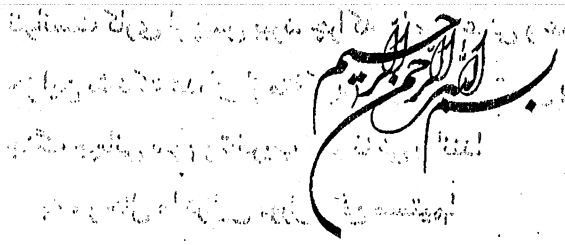

اگر دنیای کنونی را «جهان مدیریت» بنامیم خلاف نگفته‌ایم. امروزه مدیریت از کوچکترین روابط فردی انسانها تا پیچیده‌ترین مناسبات بشری نقش حساس خود را آشکار کرده است.

در دنیایی که تقریباً تمامی ملل زیر یک چتر واحد قرار گرفته و هر روز دایرهٔ تداخل ارتباطاتشان بیشتر و بیشتر می‌شود، تفکر «مدیریت جهانی» نمی‌تواند دور از انتظار بنمایاند. گستردگی مناسبات، شدت آنها و محصور قرار گرفتن ملل بخصوص در زیر بوق‌های تبلیغاتی سبب شده است تا بعضی از نظریه پردازان غربی از این امر به عنوان «سپهر فرهنگی»[1] یاد کنند.

اما با این همه، جهان را درگیر مشکلات و مصائبی بس عظیم و فاجعه آمیز می‌بینیم. نه شمولیت مدیریت کنونی و نه نفوذ آن در اعماق روابط انسانی، هیچیک نتوانسته «تمدن آرمانی بشر» را به ارمغان آورد!

بعضی از تعاریف مدیریت به "هنر انجام دادن کار توسط دیگران" یا مترادف دانستن

---

۱ ـ این مسأله بازگشت به نظریات «هربرت مارشال مک لوهان» نویسندهٔ کانادائی و استاد «دانشگاه تورنتو» می‌کند که به طرح نظریه «دهکدهٔ جهانی» پرداخت و مسألهٔ همانندی و شباهت ملل روی زمین را مطرح نمود.

آن با «تصمیم‌گیری» (به معنای انتخاب یک شق از میان شقوق مختلف)«۱» نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. چرا که حاصل عینی و عملی مدیریت جهانی امروز چیزی جز این نشد که عده‌ای از متفکرین، روند کنونی تمدن بشری را به سوی خطری بزرگتر از جنگ جهانی سوم و تخریب کره خاکی بدانند!

به هر حال ما در این دوران واقع هستیم!

و انقلاب شکوهمند اسلامی نیز در همین قرن آوازهٔ خود را جهانی کرد. حادثه‌ای که می‌توان آن را «زلزلهٔ بزرگ قرن بیست»«۲» دانست. زلزله! آن هم دقیقاً در زمانی که انتظار نمی‌رفت. یعنی مقطعی که گروهی عصر «پایان ایدئولوژی» و عده‌ای نیز «پایان تاریخ» خواندنش!«۳»

امام راحل(س) در اولین فراز وصیت نامهٔ خود در باره «انقلاب اسلامی» چنین فرمودند:

«... بنابراین شک نباید کرد که انقلاب ایران از همه انقلاب‌ها جداست، هم در پیدایش و هم در کیفیت مبارزه و هم در انگیزهٔ انقلاب و قیام. تردید نیست که این یک تحفهٔ الهی و هدیه غیبی بوده که از جانب خداوند منان بر این ملت مظلوم غارت زده عنایت شده است.«۴»

همچنین رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) در پیام نوروزی اخیر خود فرمودند:

«مسأله ما این نیست که زندگی خودمان را نجات دهیم و فقط گلیم خود را از آب بیرون بکشیم. مسأله این است که ملت ایران همچنان که در شأن اوست در حال پدید

---

۱ ـ اشاره به تعریف «سایمون» از مدیریت

۲ ـ برای توضیحات بیشتر رجوع شود به کیهان فرهنگی شمارهٔ ۵، صفحه ۱۶

۳ ـ اشاره به دو نظریه «پایان ایدئولوژی» (End of odeology) «دانیل بل» سوسیالیست و «پایان تاریخ» (The end of History) «فرانسیس فوکویاما» تحلیل‌گر سیاسی جناح محافظه کار آمریکا

۴ ـ صحیفه انقلاب، وصیت‌نامه امام خمینی(س)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، صفحه ۷

آوردن یک تمدن است. پایه تمدن بر صفات و تکنولوژی و علم نیست، پایه اصلی تمدن بر فرهنگ و بینش و معرفت و کمال انسانی است. این است که همه چیز را برای یک ملت فراهم می‌کند و علم را برای او به ارمغان می‌آورد. ما در این صراط و جهت هستیم.»[۱]

لذا آنچه انقلاب ایران را از سایر نمونه‌های (بظاهر) مشابه خود ممایز می‌کرد نه تنها در ریشه‌های دینی و عقیدتی، بلکه ادعای برپائی «تمدن نوین الهی» بود.

بی‌شک تعبیر «تمدن» بهترین عنوان برای نشان دادن استقلال دینی در تمام جوانب مرتبط با یک جامعه بشری می‌باشد. آنگاه که از «تمدن الهی» و تحقق آن سخن به میان می‌آوریم، جایگاه و ضرورت «حکومت اسلامی» نیز بخوبی معین و مستدل می‌شود. موضوع «تمدن الهی»، «سرپرستی الهی» است و جریان این امر جز در چارچوب «سرپرستی اجتماعی» ممکن نیست.

با طرح «حکومت اسلامی»، محدوده‌های مرتبط و در عین حال مرتّب (دارای اولویت و تقدم و تأخر) دیگری نیز بوضوح نگریسته می‌شوند. به عبارتی، سه موضوع دیگر جایگاه طرح می‌یابند؛ یعنی «ابزار محوری سرپرستی»، «ابزار اصلی (تصرفی) سرپرستی» و «ابزار فرعی (تبعی) سرپرستی». به تعبیری، «مدیریت»، «تشکیلات» و «اخلاق تشکیلاتی».

بنابراین الگوی اداره اسلامی (در محدوده مدیریت اسلامی) می‌بایست در راستای حکومت اسلامی، زمینه‌ساز تمدن الهی گردد و این امر، ادعای بزرگ انقلاب اسلامی بود که برای آن بهای سنگینی هم پرداخت!

اینجاست که طرح و بررسی مباحث مربوط به «مدیریت اسلامی» آن هم از زاویهٔ نوآوری در ابداع «الگوی اداره»، جایگاه ویژه‌ای در مباحث تئوریکی به خود اختصاص می‌دهد.»[۲]

---

۱ - پیام نوروزی رهبر معظم انقلاب، روزنامه جمهوری اسلامی، فروردین ۱۳۷۳

۲ - البته پس از انقلاب اسلامی در زمینه «مدیریت اسلامی» شاهد تلاش‌ها و حتی تدوین کتبی نیز بوده‌ایم که باید این

بر مسأله نوآوری و ابداع روش‌ها و شیوه‌های مدیریتی در نظام اسلامی تأکید می‌نهیم چرا که به قول یکی از نویسندگان مشهور عرب: «وقتی ما از نوآوری فکری عاجز باشیم ناچار خواهیم بود به تقلید فکری تن دهیم». او در ادامه می‌گوید: «در خاور میانه وضعیت به گونه‌ای است که سه نوع تقلید فکری داریم. اول تقلید از اندیشه‌های عرب، دوم تقلید از اندیشه‌های مارکسیستی «۱» و سوم تقلید از اندیشه‌های پیشین و فقدان نوآوری فکری از عوامل مهم این گونه تقلیدهاست».«۲»

* * *

آنچه در این کتاب دنبال شده در واقع تلاشی برای قدم نهادن در مسیر چنین هدف مقدسی می‌باشد.

مجموعه مباحث حاضر محصول گفتارهایی است که استاد بزرگوار حضرت حجةالاسلام والمسلمین حسینی در جمع همکاران دفتر فرهنگستان علوم اسلامی از تاریخ ۷۲/۱/۲۵ الی ۷۲/۶/۱۰ ایراد فرموده‌اند و پس از پیاده شدن بدین صورت تنظیم گشته است. «استاد» با دقت و موشکافی مخصوص خود زمینه‌های نوآوری در باب موضوع بحث را به شیفتگان و دوستداران احیای مکتب متعالی اسلام یادآوری کرده و در عین حال با خلوص نیت و عشق زیبایش به خاندان نور، نصایح و تذکرات اخلاقی را گوشزد می‌کند، و به این وسیله سنگینی مباحث فلسفی و اجتماعی را با اشک شوق رقیق

(ادامه از صفحه قبل):
حساسیت‌ها را از جهت طرح موضوع در جامعه و زمینه‌سازی آن شایسته دانست ولی شکی نیست که برای حرکت بهتر به سمت تحقق جامعه اسلامی آلده‌ال، باید افق‌های برتر را فراروی خود قرار دهیم و بدانیم که تلفیق پاره‌ای آیات و روایات با نگرش‌های مدیریتی موجود و تلاش برای ایجاد نوعی سازگاری و توازن، غیر از تفکر در ابداع الگوهای مدیریتی است که در میدان عمل (اجتماعی) توان سازماندهی و هدایت جامعه اسلامی را به سوی آرمانهای خاص خود را داشته باشد.

۱ ـ این سخن قبل از فروپاشی شوروی سابق مطرح شده و ذکر آن از جهت تبیین ارتباط مسأله «فقدان نوآوری فکری» با «تقلید فکری» است. اگر چه هنوز هم می‌توان شواهدی بر تقلید از اندیشه‌های مارکسیستی پیدا کرد

۲ ـ محمد الماکث، مجله کیان، شماره ۵، صفحه ۶.

کرده و به مخاطب می‌فهماند که، هدف از مجالسه و مباحثه، جز هدایت و تصمیم بر گام نهادن در مسیر ولایت ولاة عدل چیز دیگری نیست.

با مروری به مباحث کتاب، شش عنوان را می‌توان از سر فصل‌های اصلی آن دانست که در جلسات مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در اینجا متناوباً به فهرست (تنظیمی) آن اشاره کرده و برای دقت بیشتر، خوانندگان را به متن اصلی ارجاع می‌دهیم. البـته از آنجا که استاد سعی داشتند مباحث را طی جلسات مختلفی به صورت تدریجی ارائه دهند و همچنین با توجه به شیوه سخنرانی و در عین حال یادآوری‌های اخلاقی، ایـن سـیر (بعضاً) با فهرست مندرج تفاوت خواهد داشت.

* ـ فهرست تنظیمی

ـ عنوان اول، بحث «تمدن الهی» حول موضوع «سرپرستی الهی»
ـ عنوان دوم، بحث «حکومت اسلامی» که عمدتاً حول مسأله «سرپرستی اجتماعی» مطرح می‌شود.

بررسی ضرورت حکومت اسلامی از بعد:

الف ـ اجتماعی بودن مسألهٔ حب و دوستی

ب ـ شمولیت ادله نبوت عامه نسبت به امور اجتماعی و استدلال بر عدم سکوت دین در مسائل اجتماعی.

مسائلی که تحت این عنوان مورد بررسی قرار می‌گیرند عبارتند از: ۱ـ بررسی امکان و عدم امکان فرض عدل و ظلم در موضوعات مرتبط با اختیار انسان (بطور کلی) و امور اجتماعی (بالاخص)، ۲ـ تأثیر عینیت در حقانیت امور نظری ۳ـ اهمیت موضوعات اجتماعی در برابر موضوعات فردی ۴ـ موضوع «کمال» و تفسیر آن در مورد «تکلیف» و مفهوم ختم نبوت و قدرت دین در پاسخ‌گوئی به مسائل.

ج ـ بررسی لوازم فرض سکوت دین در مسائل اجتماعی

در همین رابطه نحوه دستیابی به نظرگاه دینی با توجه به این مسائل مورد بررسی قرار می‌گیرد: ۱ـ ضرورت شناسائی و فهم خصوصیات موضوعات اجتماعی ۲ـ اهمیت دسته‌بندی مسائل و موضوعات احکام ۳ـ لزوم اهم و مهم در احکام (برای مجموعه‌سازی) و ۴ـ ضرورت بررسی مسألهٔ تزاحم (در احکام)

د ـ موضوع تهاجم فرهنگی، کیفیت آن و موقعیت مسلمین

۱ـ بررسی وضعیت کنونی عالم اسلام و مشکلات مسلمین ۲ـ بررسی وضعیت

موضعگیری‌های فرهنگی جهانی ۳ـ تسلط کفار در موضوعات کلان ۴ـ ضرورت مقابله اجتماعی.

ـ عنوان سوم، بحث «مدیریت اسلامی» در باب اهداف و ضـرورت‌ها حـول موضوع «ابزار محوری سرپرستی»

الف ـ مدیریت و نقش آن

در این باره دو مسأله مطرح شده: نخست «اهمیت و حساسیت مـدیریت در نـظام اسلامی» و دوم «اهمیت و حساسیت مدیریت در دنیای کنونی».

مباحثی که تحت عنوان اول قرار می‌گیرند عبارتند از: ۱ـ مشکل اساسی نـظام در فقدان طرح‌های جدید «اداره» و کمبود تولید آنها ۲ـ نیاز شدید جامعه به طرح‌های جدید و ضرورت ارائهٔ یک نمونهٔ عینی ۳ـ بررسی مسألهٔ اختیار انسانی و توسعه (نحوه نگرش به اختیار و مسئولیت انسانی و ارتباط آن با توسعه و تقوم اجتماعی اختیارات) ۴ـ ضرورت بهینه‌سازی در جامعه (توجه به مصالح نظام و تقدم موضوعی آن بر مبتلاء بـه افـراد و همچنین عدم سکوت دین در مورد احکام مبتلاء به نـظام و ضـرورت تـعیین جـایگاه مناصب اجتماعی در جامعه).

در باب عنوان دوم به این موضوعات پرداخته شده است: ۱ـ نقش مدیریت احتمالات در دنیای جدید و ۲ـ ارتباط «الگوی اداره» با «حادثه‌سازی».

ب ـ ضرورت مدیریت اسلامی

ذیل این عنوان موضوعات زیر بررسی شده است:

۱ـ بررسی منزلت و جایگاه ولایت فقیه (در مباحث دینی)

در این رابطه دو دیدگاه «کفایت در اعتقاد اجمالی به متیعنات دینی» و «ضرورت دارا بودن قدرت توصیف وضعیت و توسعه نظام ولایت» مـطرح گشـته و دیـدگاه دوم در دو

قسمت بررسی «دلائل» و «نتایج» به بحث گذاشته شده است. بررسی دلائل یا ضرورت دیدگاه دوم (دیدگاه توصیف نظام) شامل زوایای سه گانه: بکارگیری دقت‌های عقلی، شمولیت ادله نبوت عامه و عملکرد نظام یافته کفار می‌باشد و در بررسی نتایج یا لوازم آن نیز به این موارد اشاره شده: شمولیت ادله نبوت عامه بر عدل و ظلم در تنظیمات اجتماعی، عدم سکوت دین در مسائل مرتبط با نظام (توزیع قدرت، توصیف جامعه و غیره) و لزوم دستیابی به احکام آنها توسط فقها.

۲ـ بررسی لازمه فقدان تکلیف در موضوع سرپرستی (اجتماعی)

۳ـ شناخت شرائط خاص موجود و ضرورت دستیابی به معادله اسلامی در برنامه‌ریزی اجتماعی

ـ عنوان چهارم، بحث از «تشکیلات اسلامی» در باب ضرورت‌ها و ترکیب آن که حول موضوع «ابزار اصلی (تصرفی) سرپرستی» مطرح می‌شود.

الف ـ ضرورت تشکیلات اسلامی (ضرورت حضور اجتماعی)

این موضوعات را می‌توان زیر مجموعهٔ این قسمت قرار داد: ۱ـ رسالت و نقش ادبیات و ارتباط آن با ضرورت حضور در نظام اجتماعی. ۲ـ ضرورت تغییر ادبیات پرورشی جامعه با تأثیر از ولایت اجتماعی (شاخصه‌ها و آثار تغییر ادبیات).

ب ـ نقش و جایگاه افراد در تشکیلات و ارتباط آن با وظائف تشکیلاتی (ضرورت توجه به ضوابط سازمانی)

ج ـ ضرورت بهینه‌سازی در تشکیلات و مسألهٔ ارزشیابی

د ـ کیفیت بهینه‌سازی در تشکیلات اسلامی

در این مورد اصول زیر ذکر شده است: ۱ـ بهینه‌سازی در سازمان باید زمینه توسعه و تهذیب سازمانی قرار گیرد. ۲ـ لزوم اصل قرار دادن حس تکلیف در ارزیابی‌ها و ۳ـ ضرورت اجتناب از دخالت دادن اغراض شخصی در امر بهینه.

هـ ـ خصوصیات سازمان و تشکیلات اسلامی

۱ـ مرتبط بودن مدل مدیریت با اسلام و دین ۲ـ پویا بودن تشکیلات در ارائهٔ نتایج نو و جدید ۳ـ تولید سازمانی و جمعی بودن محصول کار تشکیلات ۴ـ بهینه متداوم تشکیلات و ارزشیابی آن و ۵ـ قرار گرفتن امر «کنترل» در داخل موضوع (اهمیت و آثار آن).

ـ عنوان پنجم، بحث «اخلاق تشکیلاتی» در بارهٔ وظائف افراد و حول موضوع «ابزار تبعی (فرعی) سرپرستی»

الف ـ اخلاق فرهنگی در تشکیلات اسلامی

در این قسمت به این موارد اشاره شده: ۱ـ اهمیت وظیفه‌شناسی با تذکر به «شناخت دقیق تکلیف خاص ما» و «حساسیت آن در موقعیت فعلی» ۲ـ وظیفه حضور در نظام و اهمیت مشخص شدن آن با توجه دادن به ارتباط «غفلت در امور اجتماعی» و «مسألهٔ تعیین تکلیف» و همچنین ضرورت توجه به «عواقب گناههای اجتماعی و لوازم آن» ۳ـ ضرورت شناخت شرائط درونی و جهانی اسلام و حساسیت وظیفه مسلمین ۴ـ اهمیت و ضرورت حس عبرت‌گیری از وقایع عالم و انقلاب ۵ـ ایجاد حس دفاع از اسلام و نظام اسلامی و تذکر به وجوب آن و ۶ـ ضرورت وجود حساسیت در کمک به ولی امر و آثار آن.

ب ـ اخلاق سیاسی در تشکیلات اسلامی

ذیل این بخش نیز موضوعات زیر را می‌توان برشمرد: ۱ـ حس تشخیص تکلیف و ضرورت احراز شرعی در میزان وفای به اسلام ۲ـ حس لزوم اهتمام به کار و شدت در آن ۳ـ مشخص کردن میزان توجه به حقوق شخصی در برابر حقوق جمعی و سازمانی و ۴ـ مشخص کردن نحوه برخورد با انضباطهای تشکیلاتی.

ـ عنوان ششم، «پندها و تذکرات اخلاقی» که عمدتاً موضوع آن «یادآوری‌های اخلاقی، تربیتی و عرفانی» است

در این بخش، از موارد زیر یاد شده است:

الف ـ اهمیت و ضرورت محاسبهٔ نفس

ب ـ ضرورت توجه به اخلاص و تفاوت میزان اخلاص افراد در عالم تکلیف

ج ـ نحوه توجه به خدا و ائمه و لزوم دقت در آن

د ـ توجه به خطرات انحطاط اخلاقی (خطر احساس بی‌نیازی از خدا و همچنین خطر پیدایش حسد)

هـ ـ لزوم کسب قدرت جهت طرفداری و دفاع از دین

و ـ لزوم دوری از برخورد شماتت آمیز نسبت به دوستان و تفاوت نصیحت و شماتت

* * *

در پایان این مقدمه باز بر این نکته تأکید می‌کنیم؛ اکنون که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران در دوران بازسازی نوین خود قرار گرفته، شایسته است تا تمام اندیشمندان و متفکرین دلسوز اسلام تلاشهای خود را در مسیر تنظیم «مدل مدیریت اسلامی»، یک سو و هماهنگ سازند.

این کتاب می‌تواند زمینه‌های فکری مناسبی را پیش‌روی صاحبنظران قرار دهد، بخصوص که چندی است شاهد تحقق طرح «نظام ارزشیابی» جدید در دستگاههای اجرائی کشور نیز هستیم.

از کلیه دوستان و همکارانی که به هر وسیله ما را در تهیه و تنظیم این جزوه یاری رساندند تشکر و قدردانی نموده و امیدواریم خداوند به همه ما توفیق ادامه راه و بهره‌گیری بیشتر را عنایت فرماید. انشاءالله تعالی.

گروه تحقیقات مبنائی

«دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم»

جلسه ۱

تاریخ: ۷۲/۱/۲۵

حساسیت موضوع کار دفتر در زمان فعلی و اهمیت کار تشکیلاتی

مقدمه: تکلیف ما در وضعیت فعلی عالم اسلام

۱ ـ تفاوت مجلس مباحثه با مجلس تذکر

مجلس تذکر با مجلس مباحثه خیلی فرق دارد. در تذکر، انسان باید حضور در یادآوری پیدا بکند و طبیعتاً یاد هم مراتب مختلفی دارد (عین حضور که دارای مراتب مختلفی است) گاهی قضیه‌ای بیاد انسان می‌آید و خیلی زود هم از یاد و ذهنش می‌رود ولی گاهی با همه وجود، (ذهن، روح و جسمش) حاضر در امری می‌شود به گونه‌ای که منصرف کردن او بسیار سخت خواهد بود.

۲ ـ اتمام حجت از ناحیه خدا بر انسانها و درک تمحض خاطر

خداوند متعال بر همه انسانها حجت را تمام کرده است.

برای هر کدام از ما بمناسبتهای مختلف صحنه‌های عینی پیدا شده که در این صحنه‌ها دلبستگی داشته و معنای تمحض خاطر را نیز درک کرده‌ایم! (حالا هر کس به گونه‌ای و هر فرد در یک موضوعی).

من مثالهایی را بیان می‌کنم که شما نمونهٔ آنها را در خود و دیگران مشاهده کرده‌اید.

کسی که مریض او زیر چاقوی جراحی هست یا به مرض سختی مبتلا شده باشد هنگامی که دکتر برای تشخیص این بیماری آمده (در صورتی که واقعاً به آن مریض دلبستگی داشته باشد) ذهنش به طرف امر دیگری نمی‌رود و با بیماری مریض بازی نمی‌کند.

۳ـ میزان ارزش اسلام برای ما

حالا واقعاً قدر و ارزش اسلام برای ما از یک مریض مهمتر است یا نه؟! خودمان از آن آدمها که نیستیم، اما بر اساس همین یک علاقه‌ای که داریم این مساله برای ما از بیماری یک مریض ارزش کمتری دارد یا بیشتر؟! اگر کمتر باشد دیگر آن لاف و آن ادعا، دعا و زیارت و اینها دیگر معنا ندارد.

۴ـ ضرورت توجه به وضعیت فعلی دنیای اسلام و بدنبال راه حل بودن

الان وضع اسلام در دنیا چگونه است؟ آیا دشمنان اسلام از وجوه مختلف بدنبال محاصره و سپس تنگ‌تر کردن حلقهٔ محاصره هستند یانه؟

مثلاً اگر عزیز یک خانواده (مثل پدر) مریض شده باشد و از بین دو برادر یکی متوجه و دیگری بی‌توجه هست، پسری که حال پدر را در می‌یابد چه می‌کند؟ بدنبال پیداکردن راهی برای ادب کردن برادر می‌رود یا این که می‌گوید برای پدر چه باید بکنم؟!

بخش اول: نحوه بهینه کردن در تشکیلات

۱ ـ اصل بودن حس تکلیف در ارزیابی بهینه کننده

حالا ما (در وضع خودمان) با خدای متعال چگونه هستیم؟ اگر بخواهیم کار برادر خودمان را ارزیابی کنیم این ارزیابی باید از جهت حس تکلیف و وظیفهٔ خودمان باشد و برای این که چرخش کارهای تشکیلات بر نظم استوار باشد. در نحوهٔ بهینه هم، کسی که بهینه می‌شود باید بداند بهینه کننده برای خدا کار می‌کند و لذا برای او مذکر به توحید باشد، مذکِّر به عالم محاسبه و معاقبه باشد.

۲ ـ لزوم اجتناب از فاسد کردن امر بهینه با دخالت دادن اغراض شخصی

اگر بهینه کننده در کار خود با تعریض بر اینکه قدرتم می‌رسد عمل کند، کار فاسدی کرده است. ولی اگر در بهینه بگونه‌ای عمل کند که شخص احساس کرد که با غضب شخصی نیست بلکه با سبب توجه و تنبه است بر اینکه نباید در امورات یک تشکیلات تازه کار سهل‌انگاری کرد، مسلّم درست خواهد بود.

پاورقی: آمادگی کارشناسان و حکومت برای قبول طرح جدید

۱ ـ جریان گفتگو با یکی از کارشناسان بلند مرتبه در مورد نظام تشکیلاتی دفتر

وقتی من به آقای مرعشی گفتم که بحمداللّه کارها تدریجاً در گردش کار قرار می‌گیرد و هنوز دقیقاً ضوابط مشخص نشده و لکن بر اساس کلیات اینگونه جلو می‌رود و در وضعیت فرهنگی و اقتصادی و سیاسی چنین است، ایشان خیلی خوشحال شدند و فرمودند من یک گروه از مدیریت سازمان مدیریت فنی را می‌آورم برای توضیح و شناسایی اینکه شما این نظام مدیریت را چگونه طراحی کردید و اصلاً چه هست. همان جزوه اولی را (که برای کار اول خیلی کامل بود و

لکن برای مراتب بعد طبیعتاً ناقص می‌باشد) به ایشان دادیم که خیلی جذب شده بودند، فرمودند: حداقل چیزی را که این طرح اثبات می‌کند این است که طراح آن کپی‌برداری از نظامها و تشکیلات دیگر نکرده است.

۲ ـ کمبود تولید کنندهٔ طرح‌های جدید و مشکل اساسی نظام

اینکه یک مدیر وقتی ابزارکار را می‌بیند خوشحال می‌شود و بعد از اینکه در نظام‌سازی و سیستم‌سازی در بلاد کفر تحصیلاتی داشته و تصدیق آن را دارد، همچنین معاونت اجرایی را در کشور (آن هم در سطح بالایی) در اختیار دارد و لکن با همه این مسائل حاضر می‌شود استعفا بنویسد و کارش را تعطیل کند، دلیل بر آمادگی کارشناسان است. نگویید چه کسی قبول می‌کند؟ قبول کننده، زیاد است. چه کسی تولید می‌کند؟! نگویید راهی به حکومت نیست.

خدا شاهد است که خیلی از افرادی که در وزارتخانه‌ها هستند آدمهای سالمی هستند ولی چه برنامهٔ منظم و جامعی به آنها داده شده که آنها عمل نکردند؟!

۳ ـ غلط بودن برخورد با شماتت

چرا مثل اهل شماتت با مسلمین برخورد کنیم؟ مگر ما از دین اسلام خارج هستیم؟! مگر آنها غیر از ما هستند؟! کسی به پدرش یا به عزیزش شماتت می‌کند؟! اصولاً شماتت کار دوست است یا کار دشمن؟! کار کسی است که می‌خواهد تحقیر بکند یا کار کسی است که می‌خواهد تجلیل بکند؟ مسلّم، دوست کمک می‌کند نه شماتت.

یک جمله‌ای را جناب آقای رفسنجانی در مدرسه فیضیه فرمودند که واقعاً

آدم را متأثر می‌کند؛ ایشان فرمودند: «اینکه من ریاست جمهوری را قبول کردم چون فرار از این پست را مانند فرار از جبهه می‌دانستم» این حرفها حجت است. یعنی من با اینکه می‌دانستم دست ما خالیست به خط اول می‌آیم. حالا درست است پشت یقهٔ ایشان را بگیریم و بِکشیم؟! مگر ایشان مقابل کفار نایستاده است؟

بخش دوم: نحوهٔ برخورد با انضباطهای تشکیلاتی

۱ ـ نتیجهٔ برخورد صحیح با انضباطهای تشکیلاتی

چیزی که من به شما سفارش می‌کنم این است که با این انضباط، تدریجاً عادت می‌کنید به پر کردن برگه‌های مختلفی که در انضباطهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نقش دارند و در نهایت این برنامه تدریجاً برای شما ملکه‌ای بوجود خواهد آورد.

با این برنامه (مثل همه امورات عالم) به دو گونه می‌توان برخورد کرد.
یک صورت اینکه بگوییم: من برای اسلام و مقابله با کفر خود را در یک ارزیابی قرار می‌دهم و ضوابط ارزیابی را هم همین ادعیه‌ای که وارد شده است قرار می‌دهم (مثل مناجات خمسة عشر، دعای عرفه، دعاهای ایام هفته، زیارتنامه‌ها) و بعد بررسی می‌کنیم که وضع من چگونه هست و آنگاه آغاز به اعتراف می‌کنم. در آنجا از خدای متعال تقاضا کنم و به اولیاءِ نعم تمسک بجویم و از آنها برای کار بزرگی که شروع کرده‌ام طلب امداد کنم.

۲ ـ لزوم توجه به حساسیت کار و اهمیت تکلیف

کار شما حساس است. شما نسبت به مطلبی غافل نیستید که دیگران نسبت به آن غافل هستند و لذا تکلیفی ندارند و خیلی‌ها هم که متوجه‌اند شرایط و

خصوصیاتی که بتوانند به یک راه حلی برسند برایشان فراهم نیست. «و هذا مقام من اعترف بسبوق النعماء و قابلها بالتقصیر و شهد علی نفسه بالاهمال والتضییع». و آیا می‌توان گفت مطلب به ذهن ما نرسیده است؟

آیا می‌توانیم (مثلاً) برای تنظیم یک جزوه من به گردن دیگری بیندازم وآن هم چنین کند و یا به حساب شرایط بگذاریم!؟ و اگر موضوع کار ما در این درجه از اهمیت و اهتمام باشد؟ چگونه می‌توان بدون انضباطهایی آن را به پیش برد!؟

بخش سوم: اهمیت محاسبه نفس و تکلیف خاص ما در این دوران

۱ ـ استعانت از خدا و توجه به نعمتهای الهی

برادرها! هرگز محاسبهٔ خودتان را فراموش نکنید و رحمت الهی را بر یکدیگر از یاد نبرید.

اگر حالت بازگشت پیدا شود استمداد هم هست. اگر حالت «طلب استعانت» پیدا بشود، استعانت هم خواهد بود. «والاعانة لمن استعان بک مبذولة.»

کسی خیال نکند که استعانت می‌کند ولی خدای متعال لطف نمی‌کند! خیر، او حتماً لطف می‌کند. تحقیر نکنید چیزهایی را که خدا برای شما نازل می‌کند، بعضی از امتهای سلف انبیاء دچار چنین عملی می‌شدند، و آنها به عقوبتهای بدی رسیدند.

۲ ـ میزان تلاش برای اسلام و توجه به مسائل لازم جامعهٔ انقلابی

سؤال اینست که من در همین حدی که به مطلب رسیده‌ام چه کرده و چه تلاشی انجام داده‌ام؟ وضع اسلام چگونه بود و من متناسب با آن چه کردم؟ امیدوارم که به این مسائل توجه داشته باشید.

شما به امیدهایی از یک اموری صرف نظر کرده‌اید و در یک دورانی که

روحیهٔ انقلابی بر شرایط جامعه حاکم بود، نسبت به مسائلی توجه پیدا کردید و حاضر به همکاری و کمک شدید و اینها نعمتهای مهم خدا بوده که نصیب شما شده است.

برای پدران شما و ما چنین زمینه‌هایی فراهم نمی‌شده است. آنها با یک مشکلات شدیدی در زمان خودشان روبرو بوده‌اند که فرصت برای فکر کردن در این مطالب را نداشتند.

۳ـ وسوسه‌های شیاطین

حالا در چنین وضعیتی که خدا برای شما زمینه‌ای را فراهم کرده است وسوسه‌های شیطان می آید که مثلاً: بعد از این چند سال به کجا رسیدی؟!

جواب این است که نزد چه کسی؟ به چه بهایی؟ حضرت ولی عصر، یا فرد دیگر؟! چه چیز را از دست دادید؟ از چه چیز عقب ماندید؟ از آخرت یا از دنیا؟ و چقدر کوشش کردید؟ بهر حال قبل از عالم آخرت یا بعد از عالم آخرت برای حضرت ولی عصر(عج) فرقی ندارد. خودتان را از چه کسی طلبکار می‌دانید؟ مگر برای من آمدید؟ آیا از صاحب اسلام طلبکار بودید؟ یا برعکس بدهکاری‌ها، خیلی است؟! در طول این مدت به حواشی مطلب پرداختیم یا سعی کردیم با اولین مطلب‌هایی که می‌شنویم و با بضاعتی که در تنظیم آنها داشتیم فوراً تنظیمش کنیم؟! مرتباً بهانه گرفتیم یا سعی کردیم اگر کسی هم بهانهٔ بیجا از ما می‌گیرد بخاطر آن آقایی که برای او آمده‌ایم ندیده بگیریم؟! برای ما، خودمان بزرگ بود یا آن آقا؟! دل ما دنبال چه بود که به آن نرسیدیم که الان برای ما سخت می‌باشد؟! انسان قبل از قیامت وضع خودش را خوب می‌شناسد، «ان الانسان علی نَفْسِهِ بَصیرَة و لو القی معاذیره.»

اما با این همه، یک مبدّلی هم هست که وعدهٔ تبدیل می‌دهد و می‌گوید من می‌توانم سیئات را تبدیل به حسنات کرده و ملکات فاسدی را که شما تحصیل کرده‌اید تبدیل کنم مثل کسی که اصلاً گناهی ندارد!

۴ـ گناه اجتماعی مشکل‌ترین و بدترین گناه‌ها

این را به برادران عرض می‌کنم که گناهان اجتماعی مشکل است. این گناه نسبت به مقام ولایت است. گناهی که امروز برای بعضی از مردم درکمک نکردن به نظام اسلامی پیش می‌آید خیلی بزرگ است. این گناه مسامحه در امر کلمهٔ توحید است و این بدترین گناههاست.

۵ـ تفاوت محاسبه افعال ما با دوره‌های قبلی اسلام

در مورد پدران ما شاید بیشترین محاسبه در مورد محبت قلبی اینها باشد، چرا که در دورانی می‌زیستند که برای اسلام بسط یدی نبوده ولی الان خداوند متعال برای اسلام بسط ید قرار داده است و پرچم شما در دنیا به اهتزاز درآمده پرچمی که داعیاً الی اللّه است. تا بحال هیچ پرچمی مدعی نبوده که من نمایندهٔ خدا و دین هستم. سایر کشورها هم چنین چیزی را نمی‌گویند، حتی عربستان سعودی هم این ادعا را ندارد که حکومتش برخاستهٔ از اسلام هست. بلی، فقط لغت «خادم الحرمین» را یدک می‌کشد. تنها یک پرچم، ادعای ولایت الهیه فقیه را دارد.

بهرحال به همان اندازه که مشکلات ایندوره بزرگ است (و نباید در تذکرو یادآوری آنها سهل‌انگاری کرد) کمکهایی هم که دارید بزرگ خواهد بود و مسلّم، ائمه طاهرین کمک می‌کنند.

اگر خط حاکم بر زندگی شما، خودتان نباشید و بجای آن خدا و اسلام را قرار

دهید، بدانید اسلام صاحب دارد و خدا شاهد است که ممکن نیست شما یک لحظه به آنها توجه کنید و آنها هزاران بار شما را سرپرستی نکنند؛ وفای شما که بیشتر از آنها نیست. شما مُصِر بر بی وفایی نباشید آنها هم وفا می‌کنند. شما مُصِربراین نباشید که نظر دیگران را بر نظر ائمه‌طاهرین(ع) رحجان دهید، مسلّم آنهاهم به شمانظرخواهند کرد.

پاورقی: کمک به ولی امر

۱ ـ دعای به آیة اللّه خامنه‌ای «مد ظله‌العالی» و شراکت در خیرات عالم اسلام

در آخر کلام نکته‌ای را دربارهٔ حضرت آیة‌اللّه خامنه‌ای (مدّ ظله العالی) که در خط مقدم پرچمداری اسلام قرار دارد اضافه می‌کنم. (دقت کنید).

خدا شاهد است که من یقین دارم دعای به آقای خامنه‌ای، شما را در خیراتی که در سراسر عالم برای اسلام (در برابر کفر) پیدا می‌شود شریک می‌کند. البته ممکن است یقین من برای شما ارزشی نداشته باشد ولی حاضرم استدلال بیاورم.

اگر انسان می‌خواهد در امری شریک بشود چه خوب است که در یک امر عظیم باشد. گاهی مواردی است که اگر انسان سهیم شود چندان تفاوتی در آخرتش نمی‌کند. در امر خیر شریک شدن خیلی خوب است (اگر امر عظیمی باشد).

به وسیله طرفداری زبانی و عملی شریک با پرچمدار نظام اسلام بشوید، یعنی بیایید داخل لشگر بقیة‌اللّه (سلام اللّه علیه).

۲ ـ آثار کمک به نظام ولایت و نحوهٔ تسلیم شدن

مطمئن باشید به هر میزانی که جدیت داشته باشید، یک سر سُوزن آن از بین

نخواهد رفت. اگر فردی با حساب تجارتی هم می‌خواهد تجارت کند جواب خواهد داشت. اگر فردی می‌خواهد کار خیر بکند لااقل در این مرتبه کار خیر انجام دهد و امید به مغفرت خداوند متعال داشته باشد. شما در راه اعتلای کلمهٔ توحید در سراسر عالم تلاش کنید، خدا هم می‌بخشد و کمک و جبران خواهد کرد.

در صحبتی که با آقای حائری داشتیم، شبیه این مطلب را با یک تعبیر زیبایی بیان کردند که: یک عابد مثل فردی است که با پای خودش راه می‌رود (حالا عبادت در امور فرهنگی یا سیاسی یا غیر آن) و می‌خواهد پیاده و به تنهایی مسیر را طی کند. اما ممکن است یک نفر بگوید: من می‌خواهم بوسیله سیاره‌هایی که در کیهان حرکت می‌کنند حرکت کنم! هر دو حرکت می‌کنند اما سرعت حرکت دومی سرعت سیر اجرام کهکشانی است.

اگر شما هم به نظام ولایت و پرچم توحید کمک کنید و خود را در راه کمک به رسول اکرم، ائمه طاهرین و وجود مبارک حضرت بقیة‌الله قرار دهید، مسلّم سهیم در امر مهمی می‌شوید.

۳ـ اهمیت تفکر در امر ولایت

بنظر می‌رسد که اگر کسی دقیق در جمع‌بندی روایات باشد، آن مطالبی که گفته می‌شود «یک ساعت تفکر برابر هفتاد سال عبادت ـ مثل صوم و صیام ـ است»، آن تفکری است که در امر ولایت و نظام ولایت در حل مشکلات حکومت اسلام انجام می‌گیرد. البته این بحث سر جای خود استدلال منطقی دارد و فقط فهرست‌وار اشاره می‌کنم که، آن تفکر چند دسته است: آیا تفکر در مورد آخرت است یا دربارهٔ غیر آن؟ قطعاً عابد در فکر آخرت است والا نمی‌تواند عابد خوانده

شود (حتی با حفظ حضور و همهٔ اینها که گفته شود، اگر تفکر در وضع نفس فقط باشد شامل می‌شود). دیگری را عالم ذکر می‌کند و اگر بگوید علماءِ روحی هستند و اخذ غریق می‌کنند باز آن را شامل نمی‌شود و در بیان حلال و حرام پا را بالاتر می‌گذارند و می‌گویند مشکلات مسلمین... و خلاصه با دقت در جمع بین همهٔ روایات احتمال درست معین خواهد شد، و وقتی قدمی بالاتر برویم در مورد مسأله ولایت و نظام ولایت واضح می‌شود که نمی‌تواند فکر دربارهٔ آخرت باشد. روایتی که می‌فرماید: «و لو کان فی نفسها فاجرة شقیة» نمی‌تواند به فکر آخرت باشد. حالا صرف محبت است یا حضور است؟ انشاءاللّه بعداً این بحث را بیان می‌کنیم.

بخش چهارم: توصیه‌ها و یادآوریهای ضروری

خلاصه آنچه الان می‌گویم این است که از این تشکیلات یادآور به تشکیلات اسلام باشید و ارزیابی خودتان را نسبت به نظام اسلام قرار دهید.

یقین داشته باشید که خدا می‌داند و صاحب اسلام حضور دارد (خیلی بالاتر از کسیکه شما را بهینه می‌کند)

دلسرد شدن از چه کسی و از چه چیزی و برای چه؟ حضور و شدت برای چه و نسبت به چه کسی؟ امیدواریم توسعهٔ کار تشکیلاتی منشأ توسعه وضعیت ما شود و روابط تشکیلاتی ما روز به روز ارتقاء پیدا کند و ما حضور بیشتری پیدا کنیم (با همهٔ تعاریف حضور؛ حضور وسیع فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، کیفی و کمی)

به گونه‌ای نباشد که وقتی مرتباً نعمت داده می‌شود ما اصل آن را ضایع کرده و به آن کفران ورزیده باشیم.

مهمترین مطلب اینست که در زندگیِ انسان چه خطی و چه جهتی حاکم

باشد. همیشه برای بشر لغزش هست و لغزشهای ما هم بوسیله‌های متناسب خودش است و لکن نباید این «لغزش» خط حاکم بر زندگی انسان شود. اینکه اول باید فعال کار بکنیم و عقب نمانیم از جامعه و بعد کم‌کم عقب نماندن خط حاکم در زندگی بشود درست نیست.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۲

تاریخ: ۷۲/۲/۱

اهمیت کار جمعی و ضرورت تغییر ادبیات

بخش اول: ادبیات پرورشی مسلمین و ضرورت حضور در نظام اجتماعی

۱ ـ فردی نبودن «حب» و عدم تحقق دوستی ائمه(ع) با محبت فردی

مطلب را از این جلسه آغاز می‌کنیم و غرض اصلی بیان وظیفه شرعی، شرایط و موضع کار و همچنین تذکر به اخلاق و تقوای متناسب با آن است.

در ادبیات اخلاقی (ادبیات پرورشی) که در بین مسلمین رایج است و در ادبیاتی که در توسلات بکار می‌رود (مثل مراثی و مناقب) یک ضعف‌هایی متناسب با شرایط قبل وجود دارد که تغییر این ضعف‌ها، القاء آنها و مشخص کردنشان یکی از امور ضروری می‌باشد.

آنهایی که اهل دعا و گریه و اخلاق و مناجات و مراثی و مناقب هستند خیال می‌کنند مسأله «حب» با علاقه قلبی تمام می‌شود. اما اولاً علاقه قلبی در تمام شؤون حیات فرد جریان دارد و ثانیاً در ارتباط با جریان ولایت (خارج از فرد) است.

البته امیدوارم در آینده به ریشه‌های مطلب اشاره کنم و با دقت‌نظر ملاحظه شود، اما فعلاً در حد اجمالی اشاره می‌کنم.

در این آیه که می‌فرماید: «ولکم فی رسول الله(ص) اسوةٌ حسنة» دقت کنید. اگر

بنا بود با محبت خدا (آنهم بصورت فردی و یا انضباط فردی) مطلب تمام شود چه نیاز به این همه جنگ بود؟ و اصولاً این همه احکام اجتماعی لازم نبود. افراد مثل راهبان به دهکده‌هایی می‌رفتند و مشغول عبادت خدا می‌شدند و مطلب هم تمام بود! ولی چنین نیست. یعنی دوست داشتن ائمه طاهرین تنها به این امر (محبت فردی) محقق نمی‌شود. فردی خدمت حضرت علی (علیه‌السلام) آمد و عرض کرد: «انّی لأحبک واللّه» (من بخدا قسم تو را دوست می‌دارم)، حضرت فرمود: «و انّی لأغضبک واللّه» (من بخدا قسم تو را دشمن می‌دارم)! [و در متون هم هست که «ویلٌ لشفعائِه خصمائه» (وای بر کسی که شفاعت کنندگان او دشمنان او شوند)].

۲ ـ نفاق در اظهار ارادت به ائمه(ع)

به این نکته باید توجه کنید که معنا ندارد انسان تحت ولایت کفر باشد یا به اسلام اهانت کند و یا با همه ابزارهایش نظام الهیه را در مضیقه قرار بدهد و از آن طرف هم بگوید «ما همه نادیده گرفتار و بیمار تو هستیم»! و در زیارتنامه‌ها بگوید: «بخدا قسم، خدا و شما را شاهد می‌گیریم و ما فقط شما را حق می‌دانیم و یا پا به رکاب تا آخرین قطره خون در خدمت شما هستیم»!

خدا حضرت امام (ره) را رحمت کند. ایشان می‌گفتند: «گاهی انسان خودش دروغ می‌گوید ولی متوجه نمی‌باشد. گاهی دروغ می‌گوید، متوجه هم هست و با قصد هم دروغ می‌گوید و قطعاً سهو و اشتباهی در کار نیست ولی تصور می‌کند مخاطب او متوجه نیست که او دروغ می‌گوید و گاهی هم عمداً دروغ می‌گوید و (با این حال) می‌داند که مخاطب او نیز می‌داند که دروغ می‌گوید و این شخص هم بقصد دروغ، دروغ می‌گوید ولی باز هم دروغ می‌گوید.

۳ـ رسالت ادبیات در نشان دادن «تحقق حب و کمال با ظهور در نظام اجتماعی»

بهرحال ادبیات موجود در جامعه را باید تغییر داد. [البته در مثل اشعار آقای آهنگران و بعض اشعار دوران انقلاب (در حد کم و زیاد) سعی بر این بود تا چاشنی انقلاب را در آنها قرار دهند و روشن کنند که اصولاً تحقق دوستی و پیدا شدن کمال بدون ظاهر شدن در نظام اجتماعی ممکن نیست).]

بخش دوم: کیفیت تهاجم فرهنگی دشمن و وضعیت مسلمین

۱ـ وضعیت فعلی نظام اسلامی و مشکلات موجود

پس کسانی که مدعی طرفداری ولایت هستند اگر تعدادشان کم هم باشد و در دوران تقلید باشند، یک نظام تهیه می‌کنند. یعنی از شخص خاص اطاعت خواهند کرد و معالم خود را از آن شخص می‌گیرند.

ما الان مبتلا به وضعیتی هستیم که معالم خود را (در زندگی) از غیر اسلام اخذ می‌کنیم بدلیل ضیقی که نظام اسلامی دارد.

و متأسفانه تلاش و همیّت‌مان هم بر این نیست که سعی کنیم این ضیق را مرتفع سازیم.

۲ـ ممکن نبودن مقابلهٔ فردی در برابر تحقیقات جمعی کفار

البته تحقق این امر محال است مگر با همراهی نظام. نه دفاع فرهنگی و نه دفاع سیاسی و نه دفاع اقتصادی، هیچیک بدون نظام ممکن نیست. بلی، اگر وضعیت فرهنگ را نشناسیم آنگاه خیال خواهیم کرد که این امر عظیم با کار فردی امکان پذیر است!

ما در شرایطی زندگی می‌کنیم که (بنابر نقل‌های مستند) در هر ماه تنها ۲۰ هزار صفحه مطلب جدید در ریاضی بدست می‌آید. یعنی جمعیت‌های میلیونی در اختیار تحقیقات قرار دارند.

در این صورت بدون سازماندهی، برنامه‌ریزی و مدیریت (آنهم با کار فردی) نمی‌توان در مقابل یک کار میلیونی در برابر کفار ایستاد. علت هم خیلی واضح است. حالاشما برای این مقابله فردی خودتان هر اسمی می‌گذارید (تمثیلی، جدلی و...) بهرحال آنها (کفار) مطلب را در یک گسترهٔ جمعی ادامه می‌دهند که دیگر جایی برای دفاع فردی شما باقی نمی‌ماند.

مگر شما برای اثبات و بطلان تک تک شبهه‌های روز چند سال عمر دارید؟! بهرحال شما روزانه چند شبهه را می‌توانید جواب بدهید؟ بعنوان مثال اگر در هر روز موفق به شکافتن و جواب دادن به ۱۰ شبهه شوید، در سال حدود ۳۶۰۰ شبهه را می‌توانید پاسخ دهید. در حالی که تنها در مورد رشته ریاضی گفته شده که حدود ۲۰ هزار صفحه در ماه مقالات جدید منتشر می‌شود. شما به این اضافه کنید شبهاتی که در باب جامعه‌شناسی، روانشناسی و امثال آن وارد می‌شود (شبهاتی که نسبت به اصل ایمان مطرح هست و باتوجه به پیش فرضها و متد خاص خود، قدرت عملکرد حسی و مادی را اصل قرار داده و اصولاً ادبیات را نیز در همین دایره توصیف می‌کنند) با این وجود، شما چگونه می‌توانید بصورت فردی قدرت پاسخگویی داشته باشید؟ در حقیقت در برابر تهاجم فرهنگی با مقابله فردی نمی‌توان پاسخی داد. همانگونه که گفته شد مثلاً در باب ریاضیات (فقط) شما برای جوابگویی به کار یک ماهه آنها، یک سال فرصت لازم دارید! و در نتیجه حداقل ۱۱ ماه عقب خواهید بود.

البته همهٔ مطالبی که گفته شد باتوجه به مفروضاتی است که من از آنها خیلی سریع گذشتم. چراکه مسأله، با شکافتن و جواب دادن با قلم و کاغذ هم تمام نمی‌شود. بلکه بخش هنری و تبلیغی متناسب نیز لازم دارد تا بتواند در برابر مشکلاتی که آنها برای اذهان بشر و تحریک کردن آنها به دنیا ایجاد می‌کنند، توان ایستادگی داشته باشد. یعنی کارهایی لازم است انجام شود که تمام آنها جمعی هستند.

۳ـ ساده‌لوحی بعض مسلمین در مقابلهٔ با کفر

حالا ببینید ساده‌لوحی کسانی راکه خیال می‌کنند «ما در دوران غیبت نسبت به تشکیل حکومت وظیفه‌ای نداریم و اگر انسان تلاشی داشت ولی موفق نشد باید برود و بنشیند گریه کند!»

«اذهب انت و ربُّک فقاتلا انّا هٰهُنا قاعدون»، قوم بنی‌اسرائیل به حضرت موسی گفتند: «تو با خدایت برو بجنگ و مصر را بگیر و ما هم اینجا نشسته‌ایم»!

۴ـ ضرورت واردکردن ولایت اجتماعی در ادبیات پرورشی جامعه و اثرات آن

بهرحال برای این ادبیات باید علاجی کرد. باید معلوم شود همانگونه که استغفار رعایت تقواست (یعنی حضور داشتن در جایی که مطلوب مولاست و عدم حضور در جائی که مَرضی مولا نیست) بجا آوردن شکر نعمت‌هایی که خدا به انسان داده، در طریقی است که خدا برای او معین کرده است و این هم فقط به شکر زبانی (شکراً لله) نیست.

ما باید در معنی ولایت اجتماعی تأمل کرده و آن را در ادبیات پرورشی جامعه

وارد کنیم. یعنی معلوم بشود که در سلامت ما اثر پرورشی آن باید باشد.

این ادبیات باید یادآور ضعف‌های ما نسبت به مولای خودمان باشد. باید یاد آنها، ما را وادار به حضور در میدان‌های مبارزه با دشمنان کند.

خیال نکنیم دشمنان اولیاءِ خدا فقط کسانی هستند که ۱۰۰۰ سال قبل بودند و حالا هم برای عذاب روحشان فقط باید آنها را لعن کنیم. خیر، حضور آنها اثر در عالم خارجی دارد. کلمات و مریدان آنها هم در عالم خارج اثر دارند. و خلاصه به چند نفر سابق (با آن شکل خاص) ختم نمی‌شود. بلکه الان هم کسانی که در عالم برعلیه توحید و تبعیت از انبیاء و معصومین طغیان می‌کنند حضور دارند و هر روز کار را بر مسلمین ضیق می‌کنند.

۵ـ وظیفهٔ حضور در نظام و اهمیت مشخص شدن آن

بهرحال اهمیت «نظام داشتن» باید دقیقاً مشخص شود. و بعبارتی به وحدت رساندن قدرتها (متناسب با یک عملکرد توسعه یافته) بگونه‌ای که بتواند در همه وجوه بصورتی متناسب عمل بکند و باید معلوم بشود که حضور در نظام یک وظیفه است.

البته ممکن است حضور فردی در نظام بصورت جزء رسمی مستخدم نظام (طبق قوانین کشوری) نباشد و لکن عمل خود را بگونه‌ای قرار بدهد که یک قسمت از کار نظام را بعهده بگیرد و خوب هم انجام بدهد.

انشاءالله در خلال بحث‌های آینده، موضوع «ولایت حقه الهیه» را متن بحث قرار می‌دهیم و در حاشیه آن متذکر مطالب اخلاقی هم خواهیم شد. تا علاوه بر اینکه مباحث (در مجموع) ثمره‌ای داشته باشد، شبهاتی را نیز رفع کند.

بخش سوم: تذکر به حساسیت تکلیف

۱ ـ تفاوت «غفلت» و «التفات» در تعیین تکالیف انسانی

نکته آخر این که بین غفلت و التفات تفاوت هست. ممکن است افراد مقدس و متدینی (حتی اهل بهشت) وجود داشته باشند که بدلیل غفلت، این تکلیف بر آنها نباشد ولی کسانی که مطالب را می‌فهمند و خداوند هم (بواسطه التفات) حجت را بر آنها تمام کرده است، همان تکلیف را دارند؟! شما خیال نکنید به کسی که در عرفان کار می‌کند می‌توان گفت، او غافل از بندگی خداست و ما متوجه! عالم تکلیف در اثر شرایط و توجهاتی است که به انسان داده شده. چیزی به گوش ما خورده که بگوش او نخورده است.

من شخصاً در نزدیکی یکی از بزرگان (که رشید در تقوا و فضیلت هم است) دربارهٔ موضوعی گفتم شما در مورد راه حل این موضوع اجتماعی فکر کرده‌اید؟ ایشان پس از تأملی گفتند: خیر، من در این باره فکر نکرده‌ام. گفتم پس چگونه نظر می‌دهید؟! بعد یکمقداری لطف کردند و غفلت خود را صریحاً قبول و ابراز کردند. حالا آن آقا ممکن است در درجات بسیار رفیعی هم باشد ولی این تکلیف بر او نیست (البته ایشان در آن حدی که زحمت کشیده به مدارجی هم رسیده است.)

۲ ـ میزان اخلاص افراد در عالم تکلیف

خلاصه عالَم، عالَم تکلیف است و بنا نیست در هر موردی القائات خاصی بشود.

اتفاقاً همان وقت به ایشان گفتم آیا عمل کارگزاران حضرت (یعنی انسبان آن حضرت) عین مرضی حضرت است؟ فرمودند: ابداً، بلکه با سعه فهم خودشان

می‌توانند در خدمتگزاری باشند. نه با سعهٔ اشراف حضرت و طبیعتاً حضرت این را می‌پذیرد یعنی کار هر فردی به میزان اخلاصی است که انجام می‌دهد.

این بحث را که «آیا می‌توان در مسأله نظام تردید کرد و حد اثبات آن چیست؟» باید سر جای خود بصورت ریشه‌ای دنبال کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۳

تاریخ: ۷۲/۲/۸

نظام کفر جهانی و برخورد نظام یافته با آن

مقدمه: بررسی منزلت و جایگاه ولایت فقیه در مباحث دینی

۱ ـ تفاوت طرح موضوع ولایت فقیه

یکی از مباحث مطرح در مورد ولایت فقیه بررسی منزلت موضوع ولایت فقیه بوده و اینکه درکدام دسته از موضوعات قرار دارد. در این باب باید به این نکته توجه داشت که آیا درست است موضوعی را (بلحاظ بعضی از آثار) در جایگاهی طرح کنیم که انسان دچار اشتباه شود؟ و یا از طرف دیگر آن را در جایگاهی طرح کنیم تا منزلت آن چندین برابر شده و بگونه‌ای دیگر احساس شود و بالتبع لوازم و آثارش هم چیز دیگری باشد؟!

۲ ـ دو دیدگاه در نظر به موضوعات دینی

مطلبی را که برادران عزیز می‌بایست به آن توجه داشته باشند این است که ببینیم مباحث کلام، علم اصول و فقه، قبلاً چگونه طرح می‌شده است؟ و آیا همواره به همان صورت باید طرح گردد؟

۲/۱ ـ کافی بودن اعتقاد اجمالی به متیقنات دینی و عدم اطلاع بر خصوصیات و جزئیات مسائل

یک نظر این است که بگوییم اصول اعتقادات یعنی اعتقاد به توحید، معاد، نبوت، عدل و امامت، و هر فردی همین قدرکه (بنحوکلی) معتقد به اینها باشد، او شیعه است و برایش کافی است پس وقتی فردی به این امور معتقد شد، سایر جزئیات و خصوصیات را باید واگذارکند به کسانی که اهل فضل و تحقیق باشند. بله! اگر برای این فرد عادی هم واضح شود که فبهاالمراد ولی اینکه خصوصیات رجعت، عالم برزخ و عالم ذر چگونه است آگاه‌شدن به اینها ضرورتی ندارد. مسائلی مثل این که عالم ذر قبلاً بوده است و یا عالم رجعت در همین دنیاست و عالم برزخ قبل از قیامت رخ می‌دهد و امثال اینها و رسیدن به خصوصیات و جزئیات دیگر لزومی ندارد. البته اگر فردی اهل فضل باشد و بالتبع به مسائلی هم رسید اشکالی ندارد بلکه کمال هم محسوب می‌شود. ولی اگر این امور جزئی حاصل نشد، همین قدرکه فرد ملتزم باشد به «علی ماهو علیه» کافی است. یعنی همین مقدارکه بداند بر پیامبراکرم(ص) نازل شده (و به همان صورت که بزرگان دین معتقدند) برای او بس است. اکثر آراء کنونی به همین ترتیب است و به همین اندازه اکتفا می‌شود

پس طبق این نظر در باب معارف یا احکام توصیفی (احکام اعتقادات) اطلاع بر جزئیات لازم نیست.(البته می‌دانید احکام اعتقادات غیر از احکام عمل هست. چراکه در احکام عمل «چه باید کرد» مطرح است ولی در احکام توصیفی «هست» موضوعیت دارد).

بهرحال بنا به این قول اگر انسان در مورد احکام و متیقناتی که دربارهٔ هستی مطرح هست بالاجمال یقین داشته باشد، شیعه دانسته می‌شود و علم به جزئیات هم لزومی ندارد. در این صورت اگر از فردی (بعنوان مثال) سؤال شود که مسأله جبر

و اختیار چگونه است؟ و او در جواب فقط بگوید: آنچه من می‌دانم این است که مخل به تکلیف نیست، کافی خواهد بود. حال اینکه به واقع و به صورت تفصیلی حل مسأله چیست و یا دقت در این امر که تفکیک شقوق و احتمالات را چگونه انجام داده و... لازم نیست. برای او همین مقدار که بگوید من فقط می‌دانم با تکلیف می‌سازد بس است.

۲/۲ ـ لزوم دارا بودن قدرت توصیف (وضعیت) و تفاوت نحوهٔ برخورد با موضوعات

نظریهٔ دیگر برخلاف این مطلب است. در نظریه دوم تکیه، بر دارا بودنِ قدرتِ توصیفِ وضعیت است. بنابراین نظریه همهٔ موضوعات، موضوعات عرفی نیستند و با این وجود در باب موضوعات عرفی هم به دوگونه می‌توان برخورد کرد. گاهی انسان قدرت تصرف و ایجاد حادثه دارد و به عبارتی محدث حادثه است و گاهی فقط پاسخگوی مسائل مستحدثه می‌باشد!!

بخش اول: تبیین دیدگاه دوم ومسائل مربوط به آن

۱ ـ ضرورت دقت در مسائل مربوط به توصیف موضوعات

اینجا ممکن است سؤالاتی پیش آید که: توصیف یعنی چه؟ ملاحظه مجموعه امور با هم چگونه ممکن است؟ چگونه می‌توان بر مجموعه اموری که لاُتحصی است احاطه پیدا کرد؟ عقل چگونه می‌تواند در مورد آنها جزم پیدا کند؟ ملاحظه بین معظم امور برای ایجاد حادثه چگونه است؟ و آیا اصولاً امری قابل کنترل است؟ چگونه می‌توان آن را دسته‌بندی کرد؟ اصلا ممکن است گفته شود:«این گونه دقت‌ها و مسائل را از ما نخواسته‌اند! اگر فعلاً همان چیزی راکه از ما خواسته‌اند انجام بدهیم (تا بریءُالذّمه شویم) برای ما کافی است»!

۱/۱ ـ بررسی ضرورت از زاویه بکارگیری دقت‌های عقلی

در جواب باید گفت چگونه می‌توانید بگویید خواسته‌اند یا نخواسته‌اند؟! در پاسخ اگر در آیات و کتب روایی که در اختیار هست دقتی بکنیم مطلب واضح می‌شود.

۱/۱/۱ ـ نحوهٔ دقت فقهاء در آیات الهی برای بدست آوردن استنتاجات فقهی

یعنی چگونه فقهای بزرگ ما از دو بند آیه‌ای چون «أحلّ اللّه البیعَ و حرّم الربا» و یا «المؤمنون عند شروطهم» و امثال اینها، یک کتاب مکاسب(با آن عظمت و بزرگی) می‌نویسند؟ و چگونه است که آن همه بحث درمورد کاشف و ناقل و امثال آن می‌شود؟

۱/۱/۲ ـ ضرورت بکارگیری عقل در توصیف مسائل اجتماعی

حال چطور دخالت و کاوش عقل در آن موارد(در جهت تعبد و بندگی) صحیح است ولی عقل در لوازم دیگر کلام نمی‌تواند دقت کند تا مطالب جدیدی بدست آورد؟! یعنی عقل نمی‌تواند دربارهٔ تعریف انسان، جامعه،توسعه و تغییرات و حوادث آن دقت کند و مطالبی را بدست آورد؟!

۱/۱/۳ ـ ضرورت توجه مسلمین به علل و مقاصد حادثه‌سازی در برابر نظامهای اجتماعی کفار

آیا این درست است که عقل(مسلمین) منتظر عقل کفار باشد تا آنها نظامهای اجتماعی را ارائه دهند و بعد بگوییم این نظامی عقلایی است و ظاهر آن هم با شرع مخالفت ندارد، و به هر حال یک مسأله‌ای است که حادث شده! باید از خودمان سؤال کنیم برای چه این حدوث پیدا شده است؟! آیا واقعاً آنها بدون غرض این موضوع جدید را ایجاد کرده‌اند؟! ممکن است گفته شود آنها بر اساس تجربه به این

نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست امورشان را به این ترتیب نظم دهند! اما سؤال این است که مقصد و هدف آنها چه بوده که این نظم نسبت به آن ملاحظه شده است؟ خیلی فرق است بین کسی که مثلاً بانک را تجزیه کرده و می‌گوید: تک‌تک اعمال بانک، مشروع است یا خیر، با فردی که در سطح دوم است و می‌گوید: اثر بانک در نظام چه چیزاست، و این دو با کسی که در سطح سوم قرار دارد و می‌گوید اگر ما بخواهیم بانک را تغییر دهیم در چه جهت و با چه تغییرات باید این امر صورت گیرد. مثلاً چه سازمانی باید بوجود آید تا مُحدث یک حادثه اجتماعی باشد؟

۱/۲ ـ بررسی ضرورت از بعد شمولیت ادله نبوت عامه

۱/۲/۱ ـ دقت در ادله ضرورت نبوت عامه

سؤال ما در اصول اعتقادی دقیقاً این است که: ادلهٔ نبوت عامه چیست؟ اصلاً ضرورت بعثت شخص نبی اکرم(ص) و تک‌تک انبیاء(ع) برای چه اموری است؟ طبیعی است که شما در جواب بگویید فرض عدل و ظلم برای بشر هست و مناسب با استکمال و کمال این است که راه را به او نشان دهند. می‌گویید اصل عدل و ظلم امری عقلی است. یعنی عقل، حکم مستقل به حسن عدل و قبح ظلم می‌کند ولی در مصادیق آن باید شارع مبین باشد.

۱/۲/۲ ـ قابلیت فرض عدل و ظلم در مورد ارتباط انسان‌ها و شمولیت بر مسائل اجتماعی

در این صورت اولین سؤال این است آیا در مصادیقی که دربارهٔ رابطه انسان با انسان می‌باشد (که اگر چه اموری جزئی نیستند ولی فرض تجاوز در آنها هست و عمدتاً هم در تنظیم نظامهای اجتماعی مطرح می‌شوند مثل توزیع قدرت، توزیع ثروت و توزیع اعتبار فرهنگی و غیره) عدل و ظلم قابل فرض نیست؟! و یا اینکه در

این موارد هم اعلاء کلمهٔ حق و استکمال و از آن طرف، ترویج کلمه باطل و اضمحلال فرض دارد. بهرحال آیا می‌توانید بگویید ادلهٔ نبوت عامه شامل این موارد نمی‌شود؟!

یا اینکه از طرف دیگر اصلاً در مواردی مثل نظام اداری، تنظیم نظام و... فرض عدل و ظلم نیست!؟

۱/۲/۳ ـ لازمهٔ غیر قابل انکار بودن توسعهٔ نظام، سپردن اختیارات انسانی (در نظام)

در جواب باید گفت چگونه می‌توان رابطهٔ بین دو انسان را بدون فرض عدل و ظلم دانست؟ چگونه می‌توان توسعه و ضیق اختیارات انسانها را (در نظامها) بدون هرگونه فرض عدل و ظلمی دانست؟ ممکن است جواب داده شود که: اصولاً هیچ انسانی حق ندارد اختیاراتش را بدست دیگری بسپارد چراکه «الاصل عدم الولایه». اما باید توجه داشت توسعه نظام قابل نفی نیست. و در این صورت مسألهٔ هماهنگ شدن با آن مطرح می‌شود.

بعنوان مثال اگر اتومبیل‌هایی که در خیابانها درحال تردد هستند هماهنگی نداشته باشند، منجر به تصادف می‌شود. بخصوص اگر وسیله نقلیه‌ای باشد که سرعتش هم زیاد است. یعنی وقتی که سرعت وسایل خیلی پایین باشد، حساسیت این قوانین هم بسیار کم خواهد شد چراکه قدرت کنترل نسبت به آن زیاد است. یا مثلاً اگر افراد برای راه رفتن بصورت پیاده(جهت انجام امور شخصی) بخواهند معمولی راه بروند هیچ قاعده‌ای نمی‌خواهند و فقط سعی می‌کنند که به یکدیگر برخورد نکنند. ولی اگر جمعیت بیشتر شد، می‌گویند از دست راست حرکت کنید. پس اگر مقداری شلوغ شد (به گونه‌ای که میزان تحرک با ظرفیت جاده و خیابان نامتناسب باشد) قانون خاصی اعمال می‌شود. یا مثلاً در مسابقه دوهم(با تنظیماتی مخصوص خودش) چنین است. پس با توجه به این مثال اگر سرعت وسایل بیشتر

باشد و تنظیمی هم صورت نگیرد، مسلّم اختلال پیدا می‌شود و در یک سطوحی هم اصولاً حرکت محال خواهد شد.

بنابراین هماهنگ شدن فعالیتهای اجتماعی بدون نظام امکان ندارد. و هر چه تنوع موضوعات نظام بیشتر شود، نظم توسعه یافته‌تر و بیشتری لازم دارد.

بعنوان مثال روشن است که هیچگاه برای محاسبات سادهٔ زندگی ریاضیات خاص (آنهم با دستگاههای پیچیدهٔ آن) مورد احتیاج نیست و همینطور برای محاسبات خاص ابزارهای بسیار پیچیده جدید هم، ریاضیات کهن قبلی نخواهد بود. (البته فعلاً وارد در بحث ریاضی نمی‌شوم) اما می‌خواهیم در اصل این مطلب بدیهی تأمل بیشتری کنیم.

۱/۳ ـ بررسی مسأله از بعد عملکرد نظام یافته کفار

۱/۳/۱ ـ ضرورت ایجاد نظام جدید توسط مسلمین در برابر نظام کفر

در این قسمت موضوع را از زاویهٔ دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد که جنبهٔ عینی و عملی‌تری دارد

باید توجه کنیم که در دوران کنونی کفار بصورت یک نظام بسیار پیچیده عمل می‌کنند. نباید مثل بعضی چنین فکر کنیم که تکلیف مادر دوران غیبت تبعیت از کفر و تولی به ولایت آنها(در عمل و نه در قلب) می‌باشد.

در این صورت آنها در همه شئون حیات بشری ایجاد حادثه کنند و ما هم در مقابل بگوییم آنهایی که حرام نیست مورد پذیرش است! آنها نظامهای مختلف اجتماعی را(به جهت تنظیم ارتباطات) ارائه دهند و ما هم در مقابل برای قبول آن دنبال راهی بگردیم تا به نحوی مسأله حل شود! باید سؤال کرد.(با این نحوه برخورد) اگر کار ما باعث بسط ظلم شود! از مصادیق بارز معاونت به ظلم دانسته نمی‌شود؟!

چگونه معاونت و یاری حتی در کوچکترین امور(مثل لاق قلماً...) معاونت به ظلم محسوب شده و حرام است، ولی اگر فردی ریاضی‌دان شود و مثلاً در برنامه‌ریزی سایت‌های موشکی آمریکا کار کند حرام نیست؟!

اگر فرضاً شما در دانشگاهی مقاله‌ای تهیه کردید و آنها اقدام به چاپش کردند. باید بدانید که آنها هر مقاله‌ای را مجانی چاپ نمی‌کنند. آنها با تعیین موضوع و روش و فراهم ساختن زمینه‌ها مقاله‌ای را مورد توجه قرار می‌دهند. که بتواند مشکلی از معضلات و مسائل آنها را برطرف سازد. لذا اگر مقاله شما قدرت حل مشکلی را داشت به آن احترام خواهند گذاشت.

حال در این موقعیت که کفار دارای نظام خاصی هستند واقعاً می‌توان گفت ما موظف به ایجاد نظام نیستیم؟! میتوان این سخن (ولو کلمه کفر توسعه یابد و کلمه توحید در معرض هجوم قرار گیرد) رابگوییم و به لوازم آن هم ملتزم باشیم؟! مسلّم، احدی از فقهاء و متکلمین قائل به این امر نیستند.

۱/۳/۲ ـ خصوصیات مقابله با نظام کفر

حال اگر می‌خواهیم مقابله کنیم و مانع از رسیدن آنها به مقصدشان باشیم، سؤال بعدی مطرح می‌شود که آیا این امر با کار فردی ممکن است؟ آیا این مسأله مثل «قاف» نوشته شده‌ای است که از «آفاق» بهتر می‌باشد؟! یا اینکه خیر اصولاً پاسخگویی بکار سازمانی بوسیله کار فردی امری ممتنع و محال است.

اگر مسلمین و متدینین صالح برای مقابله با کفر بخواهند سازمان و نظام درست کنند نمی‌توانند نظامهای کفر را مورد قبول قرار دهند. توجه داشته باشید که کفار اعتنایی به عالم دیگر ندارند و خداوند هم آنها را در آتش خود هلاک می‌کند بله! اضطراراً می‌توان قبول کرد ولی می‌توانید این اضطرار را برای همیشه امضاء کنید!؟

۲ ـ لوازم و نتایج دیدگاه توصیف نظام

۲/۱ ـ شمولیت ادلهٔ نبوت عامه بر عدل و ظلم در تنظیمات اجتماعی

بنابراین حرف ما اینست که ادلهٔ نبوت عامه نسبت به عدل و ظلمی که در تنظیم نظام اجتماعی و سازمانی (و کیفیت ایجاد حادثه در شرایط) مطرح است دارای شمولیت خواهد بود.

۲/۲ ـ عدم سکوت دین در مسائل مرتبط با نظام و لزوم دستیابی به مسائل آن توسط فقها

نکته دوم این که نمی‌توان گفت دین در این موارد حرفی ندارد. خیر حتماً دین در این موارد حرف دارد. منتهی مسائل آنرا باید فقط توسط افراد فقیه فهمید.

در زمان صدر اسلام هم وقتی عرب بادیه نشین خدمت حضرت نبی اکرم(ص) می‌آمد و سؤال می‌کرد که أَفَمِن امْبرِ امْصیامُ فِی امْسفر؟ حضرت در جواب می‌فرمودند «لیس مِن امْبر امْصیامُ فِی امْسفر». اما وقتی فردی مثل زراره سؤال می‌کرد، آیا چرت زدن باعث بطلان وضو می‌شود یا خیر؟ حضرت نیم صفحه قانون استصحاب را برای او توضیح می‌دادند. مثلاً اگر می‌گفت وقتی دست من زخم باشد وضو بگیرم یا تیمم کنم؟ حضرت می‌فرمودند این مسأله و نظیر آن را می‌توانی از کتاب بفهمی.

حالا آیا این مورد و نظیر آن را عوام مردم می‌فهمیدند؟! اگر الان هم برای عوام مردم این آیه خوانده شود که «لیس فی دین اللّه من حرج» نهایتش این است که می‌گویند چون این وضو حرج دارد، پس تیمم بکن. چراکه « إن کان مریضاً او علیٰ سفر... فتَیمّموا صعیداً طیباً». واگر در عسر و حرج قرار گرفتی، در دین حکم عسر و جرحی وجود ندارد. مثلاً کسی نمی‌گوید: هم وضو و هم تیمم بگیر ولی روی دستت آب نریز! بهر حال آیا جداکردن بین غسل و مسح جز با یک تحلیل عقلی

امکان دارد؟ آیا با نظر عرفی می‌توان این دو را جدا کرد؟ آیا عرف این دقت‌ها را در مثل فاغسلوا وجوهکم... و دیگر آیات بیان می‌کند؟! آیا مواردی مثل اینکه چون امر شستن باید حفظ شود (با بودن حرج) بر روی پارچه باید دست کشید، جز با تحلیل و ملازمه عقل قابل تحصیل است؟

۲/۳ ـ ضرورت دقت و بکارگیری عقل در بدست‌آوردن احکام توزیع قدرت

حال سؤال می‌کنیم اگر در ملازمان کلام می‌توان چنین دقت‌هایی کرد به چه دلیل نتوان احکام توزیع قدرت را بدست آورد؟. (البته روشن است که قبل از این می‌بایست احکام توصیفی را تمام کنید و بعد از آن به احکام ارزشی بپردازید و در مرحلهٔ سوم احکام توزیع قدرت را بدست آورید).

۲/۴ ـ نحوهٔ دستیابی به احکام نظام

بر این اساس نتیجه‌ای که از بحث می‌گیریم این است که احکام عمل در نظام غیر از عمل فرد است.

ثانیاً برای بدست آوردن احکام توسعه نظام نیز باید از توصیف‌ها و ارزش‌ها (احکام اخلاقی) بهره گرفت تا قدرت تعریف داشته و سپس حکم آن را از احکام کلی بدست آورد. و اگر قبلاً در مورد احکام توصیفی و معارف می‌گفتیم تنها به قدر متیقن‌ها اکتفاء شود و در مورد بقیه‌اش ملتزم به علی ماهو علیه باشیم الان می‌گوییم خیر، بایستی اجتهاد کرد و مطالب را بدست آورد تا بتوان آنها را به شارع نسبت داد. البته این کار سختی است، خوب سخت باشد! ما نمی‌توانیم این حرف را بپذیریم که ادلهٔ نبوت عامه(در عدل و ظلم) به امری تخصیص خورده است. تخصیص داشتن یعنی چه؟ آیا این بدان معناست که خداوند در مواردی قبول کرده انسان ظلم کند و در توسعه ظلم هم شریک باشد و با این وجود در صلاح و فساد او مؤثر

نباشد؟ چگونه می‌توان در امور جزئیه فرض مصلحت ملزمه را عنوان کرد ولی در امور کلی بگوییم مفروض نیست؟! یعنی امور جزئیه دارای اقتضاء هستند و عدل و ظلم هم در آنها فرض دارد، ولی در امور کلیهٔ چنین اقتضائی نیست؟! البته واضحست که این مسأله در زمانهای مختلف، متفاوت است یعنی حتماً مراتب هماهنگی قدرت ابداع احتمال بشر در ازمنهٔ مختلف متفاوت خواهد بود. ولی فعلاً در همین حد اصل آن را نمی‌توان انکار کرد و علاوه این را هم نمی‌توان گفت که اسلام در این باره ساکت است.

۲/۵ ـ ضرورت بکاربردن دقت نظر در مسائل مربوط به توصیف جامعه و جمع‌بندی صحیح آیات و روایات

نکته دیگر این‌است که اگر اسلام ساکت نیست و بدون تردید به احکام توصیفی هم نیاز داریم آنگاه این سؤال مطرحست، که چگونه برای بدست آوردن یک حکم کوچک (مثلاً در مقدمات نماز و یا مقارنات آن) آنهمه دقت نظر بکار می‌رود ولی دربارهٔ توصیف جامعه چنین نیست!؟

آیا درست است که در این موارد به صرف وجود عبارتی در یک دعا و یا زیارت نامه‌ای فتوی دهید و بدون هرگونه جمع‌بندی صحیحی بگویید حکم خدا همین است؟! بله! ما قبول داریم که حتماً باید ادعیه را خواند و توجه هم داشت، ولی از آن طرف، جمع‌بندی روایات و آیات را هم (برای تشریح و تبیین آنها) باید ملاحظه کرد. و خلاصه باید دقت‌های فقاهتی کافی بشود تا بتوان به یک جمع‌بندی صحیحی رسید.

بخش دوم: تغییر در ادبیات موجود

۱ـ ضرورت تغییر ادبیات جهت گسترش کلمهٔ توحید

نکته‌ای را که در جلسات قبل اشاره شد الان نیز تأکید می‌کنیم که ادبیات ما باید ادبیاتی باشد که کلمه توحید را گسترش دهد. چنانکه در خود ادعیه هم تماماً این مطلب وجود دارد (ولی نحوهٔ بیان آن به گونه‌ای خاص است). شما ببینید دعای جوشن با صد مرتبه «الغوث الغوث خلصنا من النار یارب»، در زمان جنگ و معرکه نبرد صادر شده است. پس معلوم می‌شود مؤمنین در زمان جنگ هم اهل دعا و گریه و توسل هستند.

چنانکه (بحمدالله) در زمان خودمان(هر کسی بحسب حال خودش) نمونه آنرا به چشم و گوش دیده و شنیدیم. چنین نیست که اظهار علاقهٔ ما منشاء عدم توجه به وظایف اجتماعی باشد بلکه این امر رواج دارد.

۲ـ شاخصه‌های تغییر ادبیات

به هر حال این ادبیات را باید تغییر داد تا همه متوجه شوند اینها باید بزرگترین و رفیع ترین قلهٔ اعتماد باطنی همهٔ ما باشد(انشاءالله تعالی). و سپس باید توجه کنیم این امر برای مقابله کردن است. چرا مقابله کردن؟! برای اینکه پرستش خداوند متعال را در سراسر جهان جاری کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۴

تاریخ: ۷۲/۲/۱۵

ساکت نبودن دین نسبت به مسائل اجتماعی و اهمیت دستیابی به الگوی اداره

مقدمه: عدم احاطه انسان در تشخیص موضوعات

بحث دربارهٔ این بود که ادلهٔ نبوت عامه یک موجبهٔ کلیه‌ای را اثبات می‌کنند. عقل نسبت به مصالح و مفاسد تکلیف عباد و نحوهٔ ارتباطشان با یکدیگر و در جایی که موضوع اختیار طرح می‌شود احاطه‌ای ندارد. چراکه انسان برای این عالَم خلق نشده است اگر هم برای این عالَم خلق شده بود باز عقل انسان نمی‌توانست نسبت به جمیع خصوصیات اشراف داشته باشد. چه خواسته به اینکه قطعاً انسان برای یک مسیر بسیار بسیار بزرگ خلق شده باشد. مسیری که در برابر عالم دنیا اصولاً قابل قیاس نیست. بنا به تعبیر شریف روایات عالم دنیا نسبت به عالم برزخ مثل یک حلقه انگشتر در یک صحرا است و همینطور عالم برزخ نسبت به عالم بعدش و همچنین عوالم بعدی تا هفت نوبت.

پس اصولاً معنا ندارد که بگوییم انسان می تواند در این عالم خصوصیات اموری را مرتبط با عدل و ظلم و بندگی و... تشخیص دهد.

بخش اول: شمولیت ادله نبوت عامه نسبت به امور اجتماعی

۱ ـ بررسی مسأله با توجه به فرض عدل وظلم

۱/۱ ـ ضرورت فرض عدل و ظلم در هر موضوع مرتبط با اختیار انسان

حالا اگر این مطلب تمام شد وگفتیم عقل نمی‌تواند حکمی داشته باشد (و حتماً باید وحی بیاید تا چیزی راکه مصلحت ملزمه دارد، چه در جهت فعل یا ترک، بیان کند) و خلاصه انسان در مسیر تعبد (در جهت بندگی خدا) باید متوالی به فرامین وحی باشد، سؤال بعدی مطرح می‌شود که آیا می توان گفت در معظم اموری که تأثیرش در ارتباط با عدل و ظلم مثل رابطهٔ دو انسان با هم نمی‌باشد بلکه رابطهٔ انسانها با یکدیگر است عدل و ظلم فرض ندارد؟! یااینکه در هر جا که موضوع اختیار مطرح باشد، فرض عدل و ظلم هم هست؟ حتی در اِعمال اختیار انسان نسبت به خودش مثل آکل و شُرب و یا خیالات و یا حالات انسان نسبت به بندگی خداوند متعال. مثلا انسان می‌تواند نسبت به نفس خودش ظالم باشد!؟ می‌تواند به دیگری ظلم کند، می‌تواند به چند نفر و یا یک جمعیت بسیار زیاد ظلم و تجاوز کند، می‌تواند در زمین علو و فساد داشته باشد!؟

۱/۲ ـ بررسی امکان و عدم امکان فرض عدل و ظلم در امور اجتماعی

بهر حال چگونه میتوان گفت دراموری که دربارهٔ رابطهٔ انسانها باهم میباشد وفرض عدل وظلم هم درآنها راه دارد، هیچ حد و مرز و هیچ حق و حقوقی نباشد؟! در امورکوچک وجود حق و حقوق و ولایت را بپذیریم ولی دراموراجتماعی خیر!؟

۱/۲/۱ ـ اَشکال قبول ولایت در امور جزئیه و عدم قبول آن در امور اجتماعی

مثلا اگر دو نفر با هم دعوا و مخاصمه‌ای دارند بگوییم قاضی حق حکومت و قضاء دارد چون این مسائل عدل و ظلم بردار هست و قاضی هم ولایت بر قضاء و

حکم کردن دارد. پس ولایت دربارهٔ متخاصمین در فصل خصومت جزئیه را قبول کنیم ولکن ولایت در امور اجتماعی را نپذیریم!؟ یعنی در مورد ولایت (در توزیع قدرت، توزیع ثروت و سازماندهی آن که اساساً معنی تعاون و تقوی و تعاون بر اثم و عدوان با همین همکاری‌ها واقع می‌شود) بگوییم فرض عدل و ظلم راه ندارد!؟

۱/۲/۲ ـ تفاوت حقوق جزئی و فردی با حقوق اجتماعی

البته پس از نتیجه‌گیری مباحث به این موضوع می‌پردازیم ولی فعلاً فقط اشاره‌ای می‌کنم که چگونه می‌توان در شرایطی که برای یک نظام پیدا می‌شود و یا در مسائلی مثل محدث حادثه بودن (در تغییر موضوعات)، ارتباطات موضوعات با هم و نسبتشان با یکدیگر و غیره، فرض عدل و ظلم مطرح نباشد! قطعاً در تمامی این مراتب فرض عدل و ظلم قابلیت دارد. قطعاً در جامعه عدل و ظلم موضوعیت دارد، لذا حقوقی هم مطرح هست. آنهم نه حقوق جزئی بلکه حقوقی که در ایجاد یا تضییق زمینه‌های پرورش صفت یا صفاتی خاص مطرح است. مثل این که در جامعه، اخلاق ایثار پرورش پیدا بکند اما در مقابل، میدان پرورش عمل ایثار تضییق شود و بجای آن (مثلاً) میدان پرورش حرص گسترش یابد.

البته بعداً در مورد بحث روابط اجتماعی (در شکل سازمانی) طی فصل‌های مختلفی توضیح خواهیم داد.

۱/۲/۳ ـ تأثیر تهذیب اجتماعی در گسترده و ضیق کردن موضوعات

بهرحال تصمیم‌گیری فرد دربارهٔ خودش، اصل در تهذیب است و به عبارتی شرط لازم آن خواهد بود و علم، شرط کافی است. یعنی اگر انسان در مرتبه اول بسوی خدا توجه نکند و معاذالله متوجه غیر خدا شود مسلّم، «علم» در آنجا اصلاح نخواهد کرد.

انسانی که با نیت دنیا به طرف علم می‌آید، آن علم مهذب نفسش نخواهد بود. مثلاً علم توحید می‌خواند برای اینکه مجادله با اهل توحید کرده و آنها را منکوب کند و در مقابلشان کسب وجاهتی کند. طبیعی است که علم توحید برابر با توحید نیست. یک علمی است متعلق به یک سطح خاص از ادراک توحید، که ممکن است یک شیطنت بتواند در آن سطح ایجاد وسوسه بکند. (البته در سطح بالاتر قطعاً چنین نیست و این شیطنت شکافته شده و باطل می‌شود. و در آخر شبهه برطرف می‌گردد). ولی بهرحال عده‌ای سعی می‌کنند علم توحید و به عبارتی ادراکات اهل توحید را یاد بگیرند، تا بتوانند وسوسه و شیطنت کنند.

از این که غربیها گاه کتابهای اسلامی را می‌خوانند و با آدرس هم حرف می‌زنند و یا نسبت به کتابهای عرفانی ما، مطلب را دقیق می‌شکافند معلوم می‌شود مسأله را از نظر فهم نظری خوب فهمیده‌اند ولی برای چه چیزی می‌خوانند؟ می‌خواهند ببینند، حساسیت این ملت چیست و چگونه باید با ملت برخورد کرد. یعنی آن نظام و دستگاهی که دستور صادر می‌کند، حقوق می‌دهد و خرج می‌کند بدنبال کشف حقیقت نیست. به عبارتی شاک متفحص نیستند. بلکه امکاناتی را در اختیار قرار می‌دهند تا فرهنگ عقیدتی ملل دیگر را بفهمند و بعد از آن هنگامی که می‌خواهند توسعه قدرت مالی یا فرهنگی یا سیاسی خود را اعمال کنند، بدانند با چه چیزهایی باید به عنوان موانع برخورد کرد و با چه اموری به عنوان مقدورات.

اگر فردی علم توحید یا علم اخلاق و تهذیب را هم برای دنیا بخواند ذره‌ای به حال او نفع ندارد. بر این اساس ما علم را شرط لازم نمی‌دانیم بلکه برعکس آن است. تقوی در نازلترین مرتبه‌اش شرط لازم و اصل می‌باشد ولی کافی نیست. و لذا باید علم به آن اضافه شود. توجه الی اللّه اصل است و پس از آن باید «علم» اضافه شود تا کافی باشد.

به عبارتی دیگر «تصمیم در تهذیب»، اصل است و در جامعه هم تصمیم

اجتماعی و سازمانی راه را برای دسته‌ای از تصمیمها ضیق و برای دسته‌ای دیگر گسترده می‌کند. تا آنجا که گاهی برای کسانیکه راه تصمیم گیری ضیق شده است حتی مرتبه‌ای بالاتر از آنچه در آن قرار دارند به فکرشان خطور نمی‌کند.

مثل آدم مریض که حس بلندشدن از جای خودش را هم ندارد. و با این حال به او بگویند بلند شو و فلان فعالیت خاص را انجام بده. مسلّم این فرد فکر می‌کند که او را استهزاء می‌کنند. یعنی اصلاً انجام چنین کاری را مسخره می‌داند. دقیقاً مثل آن است که به چنین فردی بگویند شما باید چتربازی یاد بگیری! مسلّم این عمل را مسخره می‌داند و می‌گوید این یک حرف نیش قولی است.

شما یادتان هست که در زمان طاغوت اصولاً طرح بسیاری از مسائلی را که امروز ما می‌توانیم در مورد آنها فکر کنیم مسخره می‌دانستند و به هیچ وجه مطرح نبود.

بهر حال در قسمت چهارم بحث بصورت مبسوط به این موضوعات می‌پردازیم که: اثر تهذیب و تصمیم گیری‌های سازمانی در توسعه یا تضیق اختیارات در چه جهتی باید باشد و در آن جهت چه حوادثی برای تغییرات نظام تصمیم‌گیری بوجود می‌آید و چه نظامهایی، جایگزین دیگر نظامها شده و کدام اوصاف اخلاقی (برای جامعه) جایگزین دیگر اوصاف می‌شود. و همچنین بحث از تأثیر عدل و ظلم در جهت گیری و ایجاد حادثه.

۲ ـ بررسی مسأله از زاویه تأثیر عینیت در حقانیت امور نظری

۲/۱ ـ تفاوت تأثیر قدرت تصرف کاربردی با بحث‌های نظری صرف

اما بحث فعلی این است که نباید فکر کنیم بداهت فقط در امور حسی و عینی وجود دارد.

در توضیح باید توجه کرد که، تصمیم گیری درباره اختیارات و تمایلات و یا اعتبارهای فرهنگی فقط به حقانیت خودش تمام نمی‌شود.

شما در بحث‌های نظری هر چه می‌خواهید بگویید: "این دلایلی که مثلاً در کتاب جامعه‌شناسی آمده منطقاً دلایل قویی نیست و چیزی را اثبات نمی‌کند و بنابر تعریف ما نمی‌توان به آنها لقب «علم» داد". ولی به هر حال وقتی فردی این دروس و علوم را خواند به او تصدیق، لیسانس، فوق لیسانس و دکترا می‌دهند. مثلاً دکترای روابط و ارتباطات اجتماعی می‌گیرد و بر آن اساس در صدا و سیما گزینش شده و طبق ضوابط خاص عمل می‌کند. یعنی در برابر شما که گفتید آن ضوابط علمیت ندارد، می‌گویند اصولاً کنترل جامعه از این طریق صورت می‌گیرد و راه دیگری نیست. بعد شما با همین قول احساس ضرورت می‌کنید و می‌گویید: شرعاً صحیح است که گفته شود «الضرورات تتقدّر بقدرها»!

۲/۲ ـ تأثیر عدل و ظلم در توزیع قدرت نسبت به امور فردی

حال جای این سؤال هست که چگونه شما در مبنایشان می‌گفتید علمیت ندارد. و از نظر عقلی برهان را تمام نمی‌کند؟!

در آنجایی که می‌گفتید برهان را تمام نمی‌کند همین مقدمه می‌شود برای احراز خود شما چه رسد به آن که گفته شود این کارها با بداهت حسی هم تأیید می‌شود.»[۱]

پس چه مقدمه را در احراز تکلیف قرار دهند و چه بگویند این امر بدیهی است که آنها قدرت کنترل دارند (و از نظر حسی هم عملکرد خاص را نشان می‌دهند) به هر تقدیر (چه این دو تقدیر را به یک تقدیر برگردانید و چه بگویید دو تاست) عظمت تأثیر عدل و ظلم، در توزیع قدرت به مراتب بیشتر از امور فردی و جزئی است.

---

۱ ـ پاورقی: دقت کنید مطالبی که نقل می‌شود بنابر منطق حوزه هست.

بخش دوم: بررسی فرض سکوت دین در مسائل اجتماعی و چگونگی بدست آوردن نظرگاه دینی

۱ ـ لازمهٔ فقدان احکام کلی الهی در مسائل اجتماعی

به عبارتی باید بتوانید نصاب توزیع قدرت را از احکام کلی الهی بدست بیاورید. (حال اینکه چگونه باید این کار را انجام داد، سر جای خود باید بحث شود). ولی نمی‌توان گفت دین نسبت به این امور ساکت است. برای توضیح به مقایسه‌ای می‌پردازیم.

چگونه می‌توان گفت برای «زکاة» نصاب داریم ولی برای مثلاً سیاست پولی نصابی نداریم!

یعنی در مورد زکاة تک‌تک افرادی که دارای خصوصیاتی باشند (تا مشمول قانون زکاة قرار بگیرند) نصاب وجود دارد و در صلاح و فلاح جامعه هم مؤثر است. ولی در سیاست‌گذاری پولی چنین چیزی را نداریم.

مسلّم این سخن به آن معنا نخواهد بود که عقل حکم نکند که این مسائل مرتبط با رشد و فساد هست. حتماً در این امور هم عدل و ظلم فرض دارد چراکه رابطه‌ای انسانی است و بدیهی هم هست که از معظم امور است. یعنی از امور جزئی هم نیست که گفته شود، چون مصلحت و مفاسد ملزمه‌ای ندارد. پس تکلیفی نبوده و حق غیر است.

۱/۱ ـ اهمیت حقوق اجتماعی در برابر امور جزئی

این مسائل از قبیل حدود و حقوق جزئیه و عرفی هم نیست که ما بخواهیم با دقت‌های عقلی آن را بزرگ کنیم و شما بگویید نمی‌توان آن را موضوع تکلیف قرار داد.

گاهی امری حق غیر نیست و گاهی هم حق غیر است ولی حق بزرگی نیست. اما

در این موارد هم حق غیر است و هم حق بزرگی است.

به اصطلاح یک دانه گندم مالیّت دارد ولی مالکیت ندارد. بر این اساس کسی نمی‌گوید که برای ضایع نشدن حق افراد باید یک ترازوی اشعه‌ای ساخت که مثلاً دربار کردن گندم درصد سنجش آن تا یکصد هزارم میلی‌گرم باشد که حساب یک دانه را هم بتوان با آن انجام داد. در این موارد گفته می‌شود این دقت‌های عقلی لازم نیست. چرا که عرف در این معاملات معمولاً چنین عمل نمی‌کنند.

۱/۲ ـ ارتباط مسائل اجتماعی با سعادت جامعه

ولی باید توجه داشت که عرف هم می‌داند قیمت کار افراد و یا قیمت محصولات آنها در نظام توزیع قدرت و توزیع ثروت و توزیع اعتبار آن تمام می‌شود. و حساب حق و ناحق و یا محاسبه میزان دخیل شدن در تصمیم‌گیری چیزهایی نیست که بتوان آنها را کم دانست. نمی‌توان گفت اینها جزء اموری است که دخیل در سعادت جامعه نیست!! حال چه رسد به مسأله ایجاد حادثه که مسلّم امر عظیمی است و بعداً دربارهٔ آن بحث خواهیم کرد.

۲ ـ اشاره‌ای به نحوهٔ دستیابی به نظرگاه دینی در نظام

بهر حال این نوع مسائل عدل و ظلم بردار است و حتماً دین دربارهٔ آن نظر دارد.

ممکن است گفته شود در نظر ابتدائی حکم اینها بدست نمی‌آید ما هم قبول داریم یا گفته شود برای استنباط این قسمت باید ملاحظه تزاحم احکام با یکدیگر بشود. بله! ولی نه در موارد فرضی و فردی بلکه این موضوع باید در یک نظام سازماندهی شده بررسی گردد.

۲/۱ ـ اهمیت دسته‌بندی کلی مسائل و موضوعات احکام

یکی از مجتهدین بسیار محترم فرمودند: «اگر غرض شما این است که تزاحم بین همه احکام ملاحظه شود، این کار بسیار مشکل است»! به ایشان گفتیم کمیات بر طبق الگوی خاصی در جدول آمده است و بحمداللّه فلسفهٔ آن هم تنظیم شده است.»[۱] یعنی چیزی نیست که جای تردید در آن باشد و در این‌باره وقتی با متخصصین هم صحبت کردیم معلوم شد، تعریف ما در ارتباط با ریاضی و معادلات آن، معنی و مفهوم اعدادش واضح و روشن است. بهر حال مهم دسته‌بندی کلی داشتن است. مثلاً انجام دسته‌بندی در مزاحمت بین دماء و اعراض و یا اعراض و اموال و همینطور تا آخر.

۲/۲ ـ کفایت قدر متیقن از مذهب در بررسی تزاحمات

البته معلوم است که ملاحظهٔ تزاحم بین همه اینها کار بسیار سختی است و ما هم قبول داریم ولکن از آن‌طرف هم نمی‌توان به شارع نسبت داد که در این موارد ساکت است.

می‌توانیم با قدر متیقن از مذهب (در حد فهم یک عامی از رساله) شروع کنیم و آن را برای درست کردن مدل اصل قرار دهیم، ولی هیچگاه نمی‌توان گفت شرع در این‌باره نظر ندارد.

البته این مسأله مبتلا به حوزه‌ها نبود. و هم اکنون آن را موضوع کار قرار دادن و فهم و بحث و بررسی و پرداختن به پاسخ آن، مسلّم سخت خواهد بود.

۲/۳ ـ حاکمیت موضوعات اجتماعی بر موضوعات شخصی

هم نمی‌توان برای توزیع قدرت و ثروت حکمی قائل نبود، هم موضوعات

---

۱ ـ برای ما وضوح مسائل مدل «کالشمس فی رابعة النهار» است.

آن را جزء موضوعات حکومت ندانست. موضوع این گونه مسائل نسبت به موضوعاتی که افراد در مورد آنها تصمیم می‌گیرند حاکمیت دارد. موضوعاتی که در مورد توزیع قدرت و ثروت و یا اعتبارات فرهنگی و یا تعیین نرخ اجناس و عرضه و تقاضا و غیره عمل می‌کنند همه در یک نظام قرار دارند و تحت یک چیز عمل می‌کنند و حتی موضوعات مبتلا به افراد عادی هم تحت نظام ولایت معین می‌شود. بنابر این عمل «ولایت» موضوعی حاکم بر موضوعات تکلیف مکلفین در اعمال شخصیه است.

بخش سوم: ذکر بعضی از نتایج همکاری دوستان با دفتر

مطلب دیگری را بصورت تمثیلی بیان می‌کنم و بعد بحث را ادامه می‌دهیم.

۱ ـ احساس خجالت و بشارت به حاصل کار

خدا می‌داند که من در برابر برادرانی که از نظر سازمانی برای آنها توبیخ کتبی نوشته می‌شود احساس خجالت و انفعال می‌کنم چون آنها در قیامت می‌توانند بگویند ما حاضر بر کار شدیم و لذا ما بشارتشان می‌دهیم (در دنیا) به حاصل کارشان.

۲ ـ نظر و دیدگاه بعضی از کارشناسان در مورد نحوهٔ گردش کار (مدیریت) در دفتر

حاصل کار کسانی که در مورد طرح پیاده کردن مدیریت اسلامی (بر اساس مدل خاص) از یکی دو سال گذشته همکاری کردند این است که وقتی آقای امیری مقدم دو جلسه می‌آید و گزارش گردش کارهایی را که در فرهنگستان انجام شده ملاحظه می‌کند به دو چیز اعتراف کرده است. (البته ایشان اهل تعارف نیست خصوصاً در کار کارشناسی‌اش، چون مدتی مسؤول بخش انفورماتیک دانشگاه

تهران هم بوده است).

۲/۱ ـ قراردادن کنترل در داخل موضوع و آثار آن

اول این که گردش کار به همین دقت و حتی ریزتر از این در بعضی جاها اعمال می‌شود ولی شما توانستید کنترل را در داخل خود موضوع ببرید. ایشان می‌گوید من تا آنجایی که با مدیریت آشنایی دارم (و آدم نا آشنایی هم نیستم) آنها همیشه کنترل را خارج از موضوع می‌برند ولی شما غیر از آن عمل کردید.

یعنی ما آمده‌ایم و پذیرفته‌ایم که مثلاً از وقت ۷ ساعته فرد یک ساعت و نیم‌اش صرف تنظیم یک اوراقی (بنام برگه خودارزیابی) شود. اما در مقابل آنها چهار برابر یک ساعت و نیم را به فردی می‌دهند تا او نظارت کند. لذا وقتی کنترل خارج از موضوع باشد باز باید برای آن ناظر هم ناظر بگذاریم و بر این اساس دستگاههای کنترلی درست می‌کنند. یعنی شما یک سازمان بزرگ‌تر احتیاج دارید که به حراست آن سازمان بپردازید. اما وقتی نظارت را در داخل موضوع بردید مسلّم می‌توانید کار را در سطوح مختلف بالانس کنید. یعنی ارتباط سطوح با هم بگونه‌ای است که در عین آن که فرد گزارش شما را می‌نویسد، سطح به سطح کنترل می‌شود و بر این اساس بعداً می‌توانید جهت اخلاق و کنترل پرورشی مطلوب را حاکم کنید. البته آنچه تا حالا بوجود آمده است یک میزان خاصی از اخلاق سازمانی است ولی مهمتر از این، مهذّب شدن است.

۲/۲ ـ علاقه به پیاده‌کردن شیوه مدیریت فرهنگستان

و نکته دوم اینکه ایشان می‌گویند: من در جایی که قدرت دارم و می‌توان شیوه مدیریت فرهنگستان را پیاده کرد، حاضرم عین همین مدیریت را پیاده و اجرا کنم.

۲/۳ ـ قرارداد رسمی بستن با فرهنگستان و اعلام قبول همکاری

جناب آقای مرعشی هم که مدیر عامل مدیریت صنعتی هست (یعنی مرتباً از وزارتخانه‌ها و بخش خصوصی و همچنین سطوح بالای تصمیم‌گیری مملکت، پروژه و طرح برای آنها می‌آید) می‌گوید: وقتی که این کتاب مدیریت را دیدم بنظرم آمد بیایم آنجا و نحوه گردش کار را ببینم. می‌گوید با فرهنگستان قرار داد می‌بندم (بعنوان مشاور) تا نفراتی معین شوند برای تعلیم دادن و ایجاد محیط آموزشی و اداره کردن کار و خلاصه با امضای قرارداد رسمی بین دو سازمان، فرهنگستان با ما شریک شود.

معنای این حرف چیست؟ این حرف یعنی یک دستگاهی که مأمور مهندسی طرح مدیریت بخشهای مختلف است و از جاهای مختلف طرح قبول می‌کند، حاضر به همکاری با شما شده است. (البته طرحهایی که اینها قبول می‌کنند از لحاظ مالی بین یک میلیون تومان و بعض طرحها که ایشان نام بردند تا رقم ۱۲۰ میلیون فقط بودجه طرحش بوده است، و این فقط یک بخش تأثیر مالی آن است که در نظر ما بسیار کم ارزش هم است).

۲/۴ ـ اظهار علاقه نسبت به ارائه یک نمونه عینی گردش کار

بهرحال اینها می‌گویند ما برای کارهایمان استدلال فلسفی نمی‌خواهیم. شما نمی‌خواهید استدلال بیاورید که ما می‌توانیم ماشینی بسازیم که این چنین راه می‌رود و... خیر، شما بگویید ماشین این است و ما از آن بهره برداری کنیم. یعنی در نظر آنها، نمونه عینی گردش کار از یک کتاب هشت‌هزار صفحه‌ای استدلال بالاتر است.

۳ـ مهمترین اثر همکاری دوستان

بهرحال مژده‌ای که من می‌خواهم عرض کنم این است که کسانی که حداکثر همکاری را در گردش سازمانی کار می‌کنند نه تنها شریک در جلو بردن حرف فرهنگستان می‌شوند (که البته این امر کوچک است). بلکه شریک‌اند در برطرف شدن معضل و مشکلات نظام.

بعنوان مثال خود آنها می‌گویند با برآوردی که کردیم کارائی ادارات موجود (در ۸ ساعت کاری) بین سه ربع ساعت تا یک‌ساعت‌ونیم در روز هست ولی با این شیوه مدیریت (در یک برآورد ابتدائی) نحوهٔ کار بین چهار تا شش ساعت در روز تغییر پیدا خواهد کرد.

بنابراین مقدارعظیمی ازمشکلات حکومت برطرف خواهدشد. (البته اخلاص داشتن درکار ومیزان اهمیت دادن به آن همواره مؤثردرنحوهٔشریک شدن خواهدبود).

۳/۱ - اهمیت معادله تصرف در عینیت

بهرحال باید توجه کرد که تولید مفهوم فقط ازراه فکرومباحثه نیست بلکه اگرمفهوم تولید شده دارای اعتبار نباشد تأثیری در عینیت نخواهد گذاشت.

برفرض شمابنشینید درحوزه وهرمقدارهم میخواهید بحث جامعه شناسی راابطال کنید (حتی با دلایل متقن ازبدیهیات عقلیه شروع و به لوازم عقلیه ختم کنید) ولی وقتی به فردی دکتری دادند، قدرت تصرف درعینیت با اوست.

لذاتا معادله تصرف در عینیت و نظام توزیع در عینیت (چه در امر اعتبار فرهنگی، قدرت و یا اقتصاد) ارائه نشود دست مجریان بسته خواهد بود.

برفرض حرفهای شما خیلی خیلی خوب هم باشد ولی افسوس که پیاده‌کردن را باید دیگران بدهند و این معلوم است که آنها راه پیاده‌کردن رابه چه صورتی

میدهند. مسلّم براساس اطلاعات و خواستنیهای خود.

۳/۲ـ ضرورت توجه به مجموعه‌نگری در عینیت و نحوهٔ پیدایش حوادث

کسانی که فقط به انجام تعمیر (اصلاح ظاهری) دل خوش کردند و مرتباً میگویند: «باید به اطلاعات و تجارت بشری احترام گذاشت وبه میزانی که مزاحم ما باشد جلوی آن را گرفت»، به لوازم مجموعه توجهی ندارند.

برای اینهااین سؤال مطرح نمیشود که بر فرض توانستیم مثلاً بانک را به بیست قسمت تقسیم کنیم و بعدهم از نظر شرعی آنرا درست کردیم ولی بالاخره اصل وجودی بانک برای چه بوده است؟ می‌گویند عقلاء گفتند، لازمه زندگی فعلی است. سؤال می‌کنیم در زندگی فعلی نحوه پیدایش حادثه‌های فکری، سیاسی، اقتصادی به چه نحوی بوده است، و در چه جهتی می‌باشد؟ این تمدن و زندگی چه حادثه‌ها و ساختارها و چه نظامهایی را به ارمغان می‌آورد؟ راه را برای چه کسانی تنگ و برای چه کسانی گسترده و فراخ می‌کنند؟

برای چه کسانی راه، مثل کوچه‌باغهای تنگ و تاریکی است که باید به زحمت حرکت کنند و برای کدام دسته چون بزرگراه‌ها خواهد بود؟ مثل آن است که به فردی بگوییم در مسیر مشکلی بدون ماشین با چهارپایی حرکت کن (و اگر او هم قدرت ندارد به هر نحوی حتی بصورت سینه‌خیز حرکت کن و بالا برو) و در عین حال فرد دیگری در اتوبان و یا با خط هوایی در حال سیر و مسلّط بر او باشد! شما خیال نکنید این مسأله فقط در عینیت (یعنی در تکنولوژی) مطرح است خیر این موضوع در روابط انسانی به مراتب قوی‌تر وجود دارد. در روابط انسانی، از سطح جهانی آن تا سطوح داخلی که نظاره کنید می‌بینید چگونه تصمیم‌گیری‌ها به اوج خود می‌رسد و به چه نحوی مسائل دیگر منکوب می‌شود. باید پرسید چه کسانی منکوب می‌شوند؟ آیا کسانی که الان حرفشان در دنیا حاکم است حق هم با آنها

می‌باشد؟!

باید این فکر را از سر بیرون کنیم که راه استدلال فقط و فقط بحث نظری است. شما قدری در معنای نیاز مسلمین به نظام گردش امور سازمانی و ادراک عدل و ظلم در تصمیم‌گیری سازمان و همچنین تهذیب سازمانی دقت کنید تا مسأله روشن‌تر شود.

بخش چهارم: حساسیت تکلیف در موقعیت فعلی

۱ ـ توجه به وضعیت فکری و روحی نمایندگان مجلس

شما خیال نکنید این آقایان وکلای محترم و عزیزی که در مجلس هستند آدمهای مثلاً نمازنخوان، بی‌تقوا، یا ساده‌ای هستند! هرگز چنین نیست بهرحال هر کدام از اینها توانستند از راهی اعتماد جمعی از مردم را به خود جلب کنند. معاذالله فرض می‌کنیم بعضی از اینها هم به صورت خلاف وارد مجلس شده باشند ولی بهرحال به وسیله نوعی تخلف فردی (و باکار فردی) نبوده است. یقیناً توانسته ۵ نفر را همراه خودش بکند، حالا چه از داخل اداره یا مدرسه یا هیأت و غیر ذلک. در هر صورت عده‌ای را همراه خود کرده و آنها هم همراهی‌اش کردند.

۱/۱ ـ جلب اعتماد نمایندگان دلیل بر فهم مردم و توان بالای فکری نمایندگان

در اینصورت نمی‌توان گفت که این عده هم همه‌شان نادان و بی‌توجه بوده‌اند. پس نمی‌توان گفت این افرادی که در مجلس هستند از متوسط مردم پایین‌تر هستند و اگر کسی چنین بگوید، گفته خلافی است و از آنطرف هم نمی‌توان گفت فهم متوسط مردم به این مسائل نمی‌رسد. مسلّم عقل سلیم این گفته‌ها را قبول ندارد. حالا اگر اینها از متوسط مردم جلوترند و عقب‌تر نیستند، دقت کنید که وضعیت فکری و روحی اینها درباره مسأله امور مسلمین به چه صورتی است.

۲ ـ میزان بهاء دادن به حقوق شخصی در وضعیت کنونی

عرض من این است که در چنین شرایطی (برای مسلمین) ما چقدر باید نسبت به ضایع شدن حقوق فردی در مقابل توسعه یک امر سازمانی بهاء بدهیم؟ (دقت کنید).

۲/۱ ـ لازمه برخورد منفی با حقوق شخصی و تصمیم گیری‌های سازمانی

اگر نتیجه یک کار سازمانی خدمت به نظام اجتماعی (با ثمرات بزرگی) باشد ولی همراه با ذره‌ای تحمل دوستان و همچنین همراهی و پذیرفتن یک اموری که در عرف عادتشان نبوده، در این صورت به کدام باید بهای بیشتری داد؟

برخورد منفی با تصمیم‌گیری‌های سازمانی بهتر است یا برخورد منفی با حقوق شخصی خود؟ اگر با حقوق شخصی خودمان برخورد منفی بکنیم، خدمت به اسلام و ولی فقیه کردیم یا اگر سعی در احقاق حق فردی داشته‌باشیم؟!

بقول معروف «حضرت عباسی» اگر بسیجی‌ها در میدان جنگ بر سر حق و حقوق فردی‌شان (که فرض کنید واقعاً حقشان هم باشد نه این که ناحق بگویند یا تردید داشته باشند) می‌خواستند لج کنند و در نتیجه لشگر اسلام شکست می‌خورد، می‌توانستند در برابر نبی اکرم(ص) سر بلند کنند و بگویند ما می‌خواستیم در طرفداری از حق ظلمی بوجود نیاید و حقی از بین نرود؟!

۲/۲ ـ دقت در اصل و فرع قراردادن امور

در این مسأله باید فکر کنید که شما باید قربانی نبی اکرم(ص) بشوید یا اینکه خدای نخواسته ایشان سپر بلای شما باشند؟! اسلام احتیاجی به امثال ما ندارد. ما هر قدر هم که در راه اسلام فداکاری کنیم یک درصد از آنچیزی که بدست آوردیم فدا نمی‌کنیم. تازه وقتی هم چیزی را فدا می‌کنیم، یکی می‌دهیم و در مقابل صدها

برابر آن را جواب می‌دهند. در هر حال شما باید دقت کنید در این مسأله، که چه اموری را فدای چه اموری می‌کنید و چه اموری را اصل برای چه اموری قرار می‌دهید؟

۳ـ تکلیف ما در تهیه ابزار ضد حمله برای مقابله

قطعاً کسانیکه می‌توانستند به مجلس بروند (به جهت حضور در طرفداری از نظام) این امر بر آنها واجب بوده است. اینها فرار نکردند و آماده شده‌اند تا سنگینی بار مسؤولیت را تحمل کنند و در مقابل ما که در مقام لجیستک مهمات این لشگر هستیم (نه لجستیک آب و نان) باید ابزار لازم را تهیه کنیم و در اختیار آنها قرار بدهیم. یعنی وقتی دشمن با ابزارهایش حمله می‌کند ما باید ابزار ضد حملهٔ آنها را تهیه کنیم و در اختیار آقایان قرار بدهیم. شما را در داخل یک آزمایشگاهی قرار دادند تا برای آنها نیرومندترین ابزارها را بسازید. چرا می‌گویم نیرومندترین؟ چون این ابزار باید بر اساس اعتقادات الهی پی‌ریزی بشود.

حالا در چنین شرایطی نباید به ابلیس اجازه دهیم تا بتواند هر کدام از ما را به نحوی وسوسه کند. ما را معطل، وامانده و خسته کند و در نهایت (در آن وقتی که باید حاضر شویم) مانع حضور ما شود. و در آن وقتی که باید ابزار اداره اسلام را تحویل بدهیم، مانع شود تا فرصت برای یاران خودش (یاران ابلیس) در هجوم به ولی فقیه بیشتر بشود.

من گاهی این مطلب بذهنم می‌رسد که اگر یک جمع‌بندی بکنیم از میزان ساعاتی را که شما به امور جزئی پرداختید، واقعاً نتیجه‌اش چه خواهد بود؟! و البته خوشابحال دوستانی که اصلاً به این امور نپرداختند و سراپا همراه شدند. آنهایی که همراه نشدند و یا همدل نشدند (ممکن است افرادی همفکری کردند ولی همدل نشدند و همدل نبودن هم چه بصورت مزاح و یا یک کلمه و یا سبک شمردن کار)

واقعاً معلوم نیست نتیجهٔ کارشان چه بوده است؟!

۴ـ مکلف بودن بر انجام کار بدلیل عظیم بودن محتمل

آخرین نکته‌ای که باید در آن دقت کنید این‌است که، ضرورتی ندارد تا انسان با احتمال عقلایی اطمینان پیداکند به صحت کاری که ما انجام میدهیم. چراکه شما مجبور به عمل هستید و توقف در آن ممتنع است. یعنی برای فردی که کمی دقت کند، یقین به فساد طرف مقابل واضح است یعنی فساد نظام مدیریت جهانی امری روشن و واضح است. و همین مسأله در منجز شدن تکلیف کافی است.

پس اولاً لازم نیست که عقلاً دودوتا چهارتا شده باشد که این راه درست است و ثانیاً ضرورتی هم ندارد که ظن عقلایی بر صحت این راه باشد. صرف احتمال آن در جایی که توقف مطلقاً ممکن نیست و یک احتمال و یک محتمل داریم کافیست.

اینجا احتمال انجام وظیفه است چراکه محتملش محتمل عظیمی می‌شود و همین منجز تکلیف است به عبارت دیگر اشتغال قطعی است و در اشتغالش نمی‌توان تردیدی کرد. برای اینکه توقف در عمل هم ممتنع است یعنی حکومت مجبور به عمل است و از آنطرف ابزارهای کفار هم برای پرورش وجود دارد و استفاده از اینها در نظام اسلامی مزید بر مشکلات است. پس صرف احتمال صحت این راه، کافی برای مکلف شدن برادرها خواهد بود.

انشاءالله امیدواریم که خدای متعال همه ما را در همه سطوح و همه لحظات زیر چتر پرمهر و عنایت ولی خودش مؤید بدارد و وسوسه‌های رنگ به رنگ ابلیس را از کنه باطن ما پاک کند و همدلی و همفکری و همکاری را در شکل نظام یافته‌اش بر قلوب، عقول و رفتار ما جاری بکند. انشاءالله تعالی.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۵

تاریخ: ۷۲/۲/۲۲

حساسیت موضوعات مرتبط با نظام اجتماعی

۱ ـ شمولیت ادله نبوت عامه بر موضوعات اجتماعی و لوازم آن

بحث دراین باره بود که آیا ادله نبوت عامه شامل بر موضوع ارتباط انسان باانسان دیگر (در امور توزیع قدرت، ثروت،اعتبار فرهنگی) می‌شود یا خیر؟

و آیا عدل و ظلم در این موارد هم فرض دارد یا خیر؟ در صورتی که شامل باشد آیا موضوعاً این دسته از موضوعات مقدم بر موضوعات مبتلابه افراد هستند یا خیر؟

و در صورت تقدم و تأخر و یا مساوی بودن، حکم آنها چگونه بدست می‌آید؟

۱/۱ ـ اهمیت موضوعات اجتماعی در برابر موضوعات فردی

آنچه یقینی بوده و تردیدی در آن نیست اینکه در هر رابطه‌ای که طرفین آن انسان باشند فرض تجاوز در آن خواهد بود و لذا فرض عدل و ظلم هم درآن هست. و همچنین نسبت به رابطه‌ای که موضوع آن تصرف در اختیارات غیر است یعنی موضوعاً اختیارات جمع زیادی را سعه و ضیق می‌کند اهمیت عدل و ظلم (درآن) کمتر از موضوعات دیگر (که طرف آن یا اعمال قدرت فرد نسبت بخودش هست و یا اعمال اختیار نسبت به یک نفر دیگر) نخواهد بود.

بعنوان مثال گفته میشود موضوع (دم) در نزد شارع خیلی اهمیت دارد. یعنی ریختن خون ناحق مهم است و دراین مسأله (درمراحل مختلفش) فرض عدل و ظلم وجود دارد یعنی ناحق بودن در مراحل مختلفی فرض دارد وگفته نمیشود که هرگونه حقی مساوی است.

حالا اگر مسأله را در نظام ملاحظه کنید چگونه خواهد بود؟ مسلم موضوع قتل در آنجا صدها هزار فرض دارد. بعبارت دیگر آیا میتوان گفت که اگر مسأله دم بصورت فردی و جزئی بود مهم است لکن اگرتبدیل به یک أمر سازمان یافته شد (بگونه‌ای که مؤثر در قدرت سیاسی ـ اقتصادی یا فرهنگی و اعتقادی نظام باشد) درآنجا عدل و ظلم فرض ندارد؟ آیا واقعاً میتوان گفت اگر یک دولت تصمیم به جنگ یاقتل گرفت اهمیتش کمتر است از اینکه یک فرد اراده قتل نسبت به فرد دیگری داشته باشد؟! یعنی فرض عدل و ظلم در مورد قتل فردی مهمتر از آن است؟ مسلماً چنین چیزی قابل قبول نیست همچنین نمیتواند در مورد رابطه عِرض (آبرو) یک انسان نسبت به دیگری عدل و ظلم فرض داشته باشد مثلا در مورد ارتباط یک مرد با یک زن عدل و ظلم قابل فرض باشد ولکن در مورد یک نظام که قدرت دگرگون کردن و تغییر وتحول ارتباطات جامعه را دارد بگوییم عدل و ظلم فرضی ندارد؛ گاه میشود نعوذبالله که یک سیاست خاص منشاء ظهور میلیونها زنا باشد و برعکس که میلیونها زنا رابردارد یعنی در واقع این سیاست منشاء اقامه حق یا باطلی در ارتباط زنان و مردان شده است. دراین صورت چگونه میتوان گفت اقامه حق یاباطل در مورد ارتباط یک زن و یک مرد اهمیت دارد و در نزد شارع هم مهم است لکن اگر اقامه یک ارتباط صحیح یا فاسد اجتماعی (دریک جامعه) باشد، عدل و ظلم فرضی ندارد! ارتباطی که مسبب اسبابی است و عقلا واقع میشود و مثلا در ارتباط با مسأله اعراض در جهت حق یا باطل در جامعه توسعه هم پیدا میکند. این مطلب در باب اعتبارات فرهنگی و اقتصادی هم جاری است. یعنی

چگونه اگر فردی برای گمراهی دیگری مغالطه کند و با اغواء و فریب امر غیر معتبری را که به کرسی اعتبار بنشاند، این رابطه را غیر صحیح و غلط میدانند و نوعی جرم تلقی میشود. (و یا در امور اقتصادی هم اگر فردی تصرف در مال غیر کند جرم میدانند) ولی در مورد روابط نظام اجتماعی چنین فروضی مطرح نیست؟! مثلا اگر نظام قدرت (اجتماعی) بخواهد مفاهیم باطلی راتوزیع کند آیا فرض عدل و ظلم مطرح نمی‌باشد؟

۱/۲ ـ ضرورت توجه به کاربردها در عینیت

حالا برفرض شما در حوزه بنشینید و استدلالات عقلی جزئی بیاورید که حکیم پسند و فقیه پسند هم باشد مبنی براینکه مثلا آن نظریات جامعه شناسی درباره پیدایش دین درست نیست، ولی در عمل نتیجه چیز دیگری خواهد بود شما می‌دانید که کفار همه امورات را از عقل و ایمان گرفته تا پیدایش نظامات اجتماعی و یا پیدایش ادیان و غیره ناشی از قوانین ماده می‌دانند. البته شکل پیش فرضها مختلف است ولکن پیش فرض و معیار صحت نظریه هردو بازگشت به مطالبی می‌کند که حتماً باطل است یعنی در واقع اینهایک اباطیلی راکنار هم قرار می‌هند و می‌گویند این علم جامعه شناسی است.

اگر ادیان و یا عقاید را مطالعه می‌کنند به این معنانیست که آن راحق بدانند، بلکه برای آن اثری قائل هستند و میگویند انسانهایی که در این درجه از فهم باشند تبعاً چنین گرایشاتی هم خواهند داشت مثل مطالعه یک طبیب در مورد انسان بیمار و سالم که میگوید مثلا این میزان از ترشح فلان غده‌اش کم یا زیاد شده و یا وضع خونش اینگونه است و... (عین آن را) درباره وضعیت های روانی و سنن اجتماعی و یاتوسعه تاریخ بیان می‌کنند. یعنی پیش فرض های اولیه را از اساس متکی بر اموری قرارنمیدهند که بعد در صحت قانون بحث از موافقت در عینیت بکنند بلکه

یکی ازشرایط را قدرت تأثیر عینی میدانند.

پس دین رانه به معنای شرط لازم و نه به معنای شرط کافی نمیدانند و البته درباره انسان عدل و ظلم رشد وکمال انسان وکمال ارتباط انسانهابا یکدیگر هم نظر میدهند.

پس اگر شما در حوزه بنشینید و دلایل آنها را عقلاً رد کنید ولی در صحنه عمل و عینیت همان نوشته هایی که شمابا استدلال منطقی رد کرده بودید دانشجویان می‌خوانند و بر اساس همان روشها هم، رساله، لیسانس، فوق لیسانس و یا دکترای خودشان را تنظیم می‌کنند. یعنی همان مطالبی که براساس آن پیش‌فرض های باطل بود و شما با استدلال رد کرده بودید (چرا که بدلیل مخالفت بادین باطلش می‌دانستید) مدرک تصدیق و مدرک دانشجو قرار می‌گیرد و البته تصدیق او مؤثر در این خواهد بود که مثلا سیاستگذار و برنامه ریزبخشی از نظام باشند (مثل اداره وزارت ارشاد، صداوسیما و غیره).

بعنوان مثال در صداوسیما برای ساختن داستان یا قصه و سناریوهای خوب سینمایی (حتی اگر اقتباس یا اصول ترسیم متن تاریخ اسلام باشد). مجزا وبی ارتباط با دانشگاه صداوسیما عمل نخواهد شد. دراین دانشگاه (مثلا) یک درس بنام ارتباطات اجتماعی وجود دارد و مسلم باید برای آن فردی که سیاستگذاری می‌کند یکی از فلسفه های تاریخ (دررشد وتوسعه جامعه) تعریف وتمام شده باشد تا بگوید این فیلمی را که من می‌پذیرم (ومثلا حرکاتی راکه امضاء می‌کنم) برای انتقال جامعه از این مرحله به فلان مرحله دوم دارای چه اثراتی است.

بحث بر سر این نیست که هماهنگ شدن برنامه هابدون حساب انجام گیرد. خیر یک ابزار و وسیله‌ای می‌خواهد غیر از دانشکده های هنر (چون این دانشکده هامتکفل تغذیه دانشکده صداوسیما از جهت تمثیلی و تحریکها می‌باشند). یعنی دانشگاه صداوسیما، در میدان عمل ازنظر سازمان دادن به مثالها و نمونه ها، آن

دانشکده ها را تغذیه می‌کند. مسلم اگرشمانمونه های حق و مثالهای خوبی هم بیاورید ولکن ابزار هماهنگ سازی آنهارا ارائه ندهید، صداوسیما تغییری نمی‌کند. حتی اگر شمامطلب خوبی هم ارائه دهید آنهابه گونه‌ای می‌توانند این امر را در مجموعه جا دهند که معنای ضدش در ذهن شنونده القا شود و درست مطلب برعکس شود.

میدانید درگفتارها و مقالات هم می‌توان به گونه‌ای کلمه حق را استعمال کرد که ازآن (کلمه حق) نتیجه باطل گرفته شود. "کلمة حق یراد بها الباطل". یعنی کلمه حق، حق است و شکی هم در آن نیست ولکن به گونه‌ای در مطلب جایش می‌دهند که نتیجه حاصله در ذهن شنونده و خواننده آن اراده جدی‌اش خواهد بود ونه اراده‌ای که کلمات را وسیله استعمال آن قرار داده‌ایم.

۱/۳ ـ تزاحم و تکلیف در امور اجتماعی

بنابراین اعتبار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی چه در دماء یا اعراض یا اموال یا هر امر دیگری باشد، هم به صورت فردی فرض دارد و هم اجتماعی. بعبارت دیگر (عقلا) بحث تزاحم تنها در امور فردی فرض ندارد، یعنی چنین نیست که تزاحم فقط در مورد افتادن بچه در حوض یا رودخانه مطرح باشد که بین احتمال تلف شدن جان انسان وحکم نماز تزاحمی پیش آید. چنین نیست که فقط در این موارد فرض عدل و ظلم مطرح باشد (و لذاباید به تزاحم آن رسیدگی کرد.) ولی در امور مرتبط بانظام که حتماً فرض عدل و ظلم تزاحم دارد، تکلیفی وجود ندارد! بعبارت دیگر امور مرتبط با نظام، اموری است که زمینه تکلیف رابرای دیگران، درست می کند یعنی آیا ابتلاء و عدم ابتلاء بدست افراد درست می‌شود یا نظام؟ مسلم توسط نظام صورت می‌گیرد البته می‌توان یک مثال عقلی فرض کرد که انسان تصمیم بگیرد به بیابان برود تا به گرسنگی بیافتد و... این مسأله فرض عقلی دارد ولی آن راخودش

برای خودش درست کرده نه اجتماع. بنابراین اختیار فرد نه مطلقاً نفی می‌شود و نه مطلقاً نفی نمی‌شود. ولکن آن طرف قضیه نفی می‌شود که فرد نمی‌تواند در مورد چیزهایی که جامعه میدان قدرتش را برای او ایجاد نکرده است، نسبت به آنها تصمیم گیری کند.

درصد یا دویست سال قبل یک میلیون عباسی هم می‌دادید که مثلا ۵ دقیقه با مشهد صحبت کنید یا یک میلیون مثقال طلا می‌دادید که از صبح تا ظهر به زیارت مشهد بروید و برگردید، اصولا عملی نبود.

موضوعاتی که در جامعه مورد ابتلا قرار می‌گیرد (اعم ازارتباطات، نوارها و غیره) همه در میدان قدرت عمل اجتماعی مطرح می‌شوند یعنی اگرنظام توزیع قدرت، قدرتی را ایجاد نکرده باشد، ابتلاء به آنهابرای فرد ممکن نیست. موضوعاتی که قدرتش منوط به همکاری اجتماعی است و مفروض آن است که فرد نمی‌تواند مؤسس ابتلاء به آن باشد و در پیدایشش به یک همکاری سازمانی نیاز است. البته نقض این مطلب نیست که گفته شود که قبلا هم یک عده باطی‌الارض می‌رفتند! خیر، آن هم برای عموم محل ابتلاء نبوده است. الان برای عموم مردم یک چیزهایی محل ابتلاء است این مسأله محل ابتلاء واقع شدن یا واقع نشدن مرتبط با نظامهایی است که اداره امور دردست آنهاست و باید توجه داشت که منزلت این دسته امور (ازلحاظ موضوعی) تقدم دارد نسبت به موضوعاتی که برای مکلف (افراد جامعه) ایجاد می‌شود.

۲ـ کیفیت دستیابی به احکام موضوعات اجتماعی

پس اگر در این امور هم فرض عدل و ظلم و تزاحم وجود دارد، این سؤال مطرح می‌شود که برای پاسخگویی (در مورد احکام) مواد و منابع دیگری لازم داریم؟!

گفتیم خیر و باز هم تأکید می‌کنم که باید از همان کتاب و سنت و منابعی که فقیه به وسیله آنها فتوی می‌دهد، استفاده کرد و طبیعتاً باپیش داوری حسی هم نباید جلو رفت و همچنین باپیش داوری عقلی هم نباید به سراغ آنها رفت.

۲/۱ ـ ضرورت توجه به خصوصیات موضوعات اجتماعی

اما یک چیز باید مورد توجه باشد که طرح سؤال (برای بدست آوردن حکم این موضوعات) باید (عقلا) متناسب با این موضوعات باشد.

گاهی یک فرد، مبتلابه یک شخص رامی‌گوید و شما تبدیل به یک عنوان کلی می‌کنید و می‌گویید می‌خواهم حکمش رابدست بیاورم وگاهی تزاحم رابه صورت فرض ذهنی درمورد یک فرد ملاحظه می‌کنید وگاهی هم فرض مبتلا، درنظام مطرح است که عقلا سؤالاتی تنظیم می شود و باید بدنبال پاسخی گشت که براساس آن تصمیمی که گرفته می‌شود موافق بابندگی خداباشد و لذا این پاسخ باید از شرع بدست بیاید.

چگونه باید بدست بیاید؟ ازکتاب و سنت و فرهنگ شیعه... آیا فقه (که برای حکومت لازم است) پاسخ‌گوی آن مسائل کلی جدید هم هست؟ این را آقایان فقها باید بگویند. ماباید سؤالمان را طرح کنیم و بعد از آن فقیه می‌گوید که فلان موضوع تحت فلان عنوان کلی قرار می‌گیرد و می‌توانم جواب بدهم یا می‌گوید خیر باید بروم بررسی و تحقیق کنم و... بررسی می‌کند درنسبت تزاحم موضوعات و این که حکم هریک نسبت به دیگری چیست.

آیا ابزار جدید یا علم اصول جدیدی می‌خواهد؟ این مسأله به عهده فقیه است که ببیند آیا در استنباط، تزاحم (احکام و نظام) نیازمند به ابزار جدید است یا خیر همان ابزارکافی است؟

آنچه برای ما مهم است این که دراین نوع تزاحم که از مصادر مبتلابه فرد

است، اساساً خود تکلیف نسبت به خود موضوع درتزاحم است. در مسائل فردی سریع می‌توان تصمیم گرفت وتزاحم مصادیق به راحتی روشن می‌شود ولی درنظام کارهای مختلف همزمان باهم قابلیت تحقیق دارد و لذا مسأله را دشوارتر می‌کند. مثلا درمورد الگوی تخصیص و این که به هر چیزی چقدر بهابدهند ویا اعتبارات را چگونه توزیع کنم و چگونه به چرخش درآوریم و غیره و خلاصه اموری که (عقلاً) در تنظیم جامعه انجام می‌گیرد، گاهی با یک برخورد جزئی گفته می‌شود مثلا سازمانی رابه ده مسأله تقسیم کنید وسپس جدا جدا فتوا دهید. یعنی به صورت مبتلا به فردی که ناظر بر عناوین کلی هستند نظر می‌کنم و مصداقش هم کارهای فرد می‌شود، گاهی هم ممکن است گفته شود چرا این امور به‌این صورت کنار هم قرار بگیرد و مصلحت در جعل این سبک و سنگین شدن ها چیست؟ اگر در جواب گفته شود آن هم تحت یک عنوان در می‌آید می‌گوییم برای این که گفته شود سبک و سنگین شدن تحت چه قسمت قرار می‌گیرد، باید نخست یک تزاحمهایی راپاسخ بدهید تاتحت عنوان قرار بدهید و فوراً نمی‌توان مشمول منتجه‌ای قرار داده و مثلا امور متعددی رازیرمجموعه یک موضوع قراردهید. چراکه ممکن است فرضهای دیگری هم برای رسیدن به مطلوب وجود داشته باشد.

ممکن است گفته شود چرامسأله را مشکل می‌کنید وگویی می‌خواهید آن را به یک معما تبدیل کنید! ولی غرض مشکل کردن نیست بلکه توجه به یک واقعیت خارجی است. در مسائلی که در آنها تقسیم کار، هماهنگی، طبقه‌بندی موضوعات و سازماندهی‌شان وجود داشته باشد، موضوعاً تزاحم خواهد بود ولی نه به صورتی که بین دو حکم باشد.

آیاپاسخ دراین‌باره کار فقیه است و به عهده موضوع شناس نیست؟ و اینکه آیا ابزارهای موجود علم اصولا می‌توانند این کار را انجام بدهند یا خیر؟ این هم بعهده فقیه است که تشخیص بدهد که می‌تواند انجام بدهد یا نه. اگر می‌تواند انجام

بدهد نور علی نور و جواب می‌دهد و الا باید ابزارش رابیابد. پس توجه داشته باشید که در این گونه موارد به یک طبقه‌بندی سؤالات احتیاج داریم غیر از تجربه سازمان به سؤالات خاصی که جدای از هم باشند.

پس مشخص شد که مبتلابه حوزه در باب تکلیف چیست و صحیح نیست که توجهی به موضوعات مبتلا به نظام نداشت.

۳ـ اهمیت وظیفه شناسی و نحوه تبیین آن

۳/۱ـ فقدان همدلی و همفکری ما عامل جسور شدن دشمن

شنیده شد بعضی از مسؤولین امریکا از بعض مسؤولین ایران درخواست کردند که اگر شما ولایت فقیه را از قانون اساسی حذف کنید و بنیاد مستضعفان، بنیاد شهید وکمیته امداد و... را از نظام اجتماعی حذف کنید و از این به بعد (درجامعه) قوانین بین‌المللی را حاکم بر قوانین اسلام بدانید (یعنی در موارد تزاحم به قوانین بین‌المللی عمل کنید) ما حاضر هستیم به هر صورتی شما راتأیید کنیم!

ظاهراً این حرف رادر بعضی ازنشریات خارجی چاپ کرده‌اند و شاید در داخل هم اشاره‌ای شده باشد. حال گاهی انسان این حرف را مسخره می‌کند و می‌گوید اینها عجب آدمهای احمقی هستند که این حرف را می‌زنند، اما گاهی ممکن است کسی بگوید اینها برای چه این حرف را می‌زنند؟ مگر ما ارتباطمان با هم چگونه است؟ مگر قدرت عملکرد ما در صحنه های مختلف چگونه بوده است؟! و چه شده که این حرف را زده‌اند؟ و دشمن چرابه فکر می‌افتد که این حرف ممکن است به سودش تمام شده باشد؟!

در برابر سخن آنها می‌توان گفت که آنها آدمهای پرروئی هستند و هر غلطی از دستشان بر بیاید انجام می‌دهند، ومی‌توان هم فکرکرد و گفت که آنها نگاه می‌کنند به میزان همدلی و همفکری ماکه قدرت مانور در مقابل آنها چقدر است و بر اساس

آن اعلام موضع می‌کنند.

انشاء الله نیات همه متوجه اسلام و اولیاء اسلام است و قطعاً اکثر افراد (چه روحانیت و چه کارشناس‌های جامعه) با حفظ شدت و ضعف ها هم جهت هستند. چرا که دلیل آن را انسان در روزهای تظاهرات که روزهای مظهر مذهب و اعتقاد است، مشاهده می‌کند اما چه مسأله‌ای است که آنها جرأت می‌کنند صریحاً با اسلام مخالفت کنند؟ چرا متقابلاً ما نمی‌توانیم به امریکا بگوییم که وقتی می‌توانیم با شما همکاری کنیم که این تکنولوژی شمانباشد. قدرت این را که نداریم، اولاً تکنولوژی را هم بد نمی‌دانیم و ثانیاً اصلاً فرض آن هم مطرح نمی‌شود و بنظر می‌آید که اگر بگوییم باید دست از تکنولوژی بردارید اثر منفی زیادی دارد. یعنی عملاً ما بهانه‌ای به دست آنها داده‌ایم که ما راتحقیر کنند. چرا در برابر، آنها نمی‌گویند که اگر ما اسلام و ولایت فقیه رانفی کنیم بهانه به دست ملت ایران داده‌ایم که آنها (ملت ایران) ما را تحقیر کنند؟ دلیلش این است که میزان همفکری ما کم است یعنی در تعاریفی که نسبت به امور داریم تشتت ملاحظه می‌شود. مثلاً ببینید در مورد راه‌هایی که برای حل مشکلات ذکر می‌کنیم، هر طایفه‌ای یک راهی بیان می‌کند و پی می‌گیرد. یکی می‌گوید عناصر صالح سرکار بیاورید، دیگری می‌گوید کارشناس متبحر را سرکار بیاورید. دیگری می‌گوید جمع بین درجه تخصص و درجه تعهد کنید. یکی می‌گوید اینها فقط نیروی انسانی است و لذا کافی نخواهد بود، منابع مالی و ابزار جهانی لازم دارد. باز دیگری می‌گوید اگر بخواهیم در تمام سطوح به تکنولوژی تکیه کنیم، حتماً مقهور هستیم. دیگری می‌گوید اگر شما بتوانید تولیدی هم بکنید، بهر حال قدرت مانور ابزارسازی شما در برابر کسانیکه سطح تکنیک‌شان به کنترل امواج و اشعه‌ها رسیده (یعنی نسبت بین فیزیک اتمی و کیهانی رانشان می‌دهند). اگر هم بتوانید شما کاری کنید تولیدی در سطح نازلی خواهد بود. می‌گویند آنهابه

دلیلی در دست داشتن ابزار دقیق معادلات (متناسب با میزان عملکرد عینی) عملاً در سطحی قرار دارند که شما ازآنها خیلی عقب تر هستید. همانطورکه با بیل و تراکتور نمی‌توان جنگ کرد. در موازنه اقتصادی هم معنا ندارد که پول شما قدرت مقابله باپول آنها را داشته باشد. پس وقتی نتوانست مقابله کند طبیعتاً تابع می‌شود. می‌گویند، اگر به روی خودتان هم نیاورید باید سز سپرده شوید چند روز زودتر یا دیرترحال که چنین است پس عاقلانه و شرافتمندانه حرف بزنید تا با شیوه مطلوبی سرسپرده شوید! می‌گوییم خیرا قدرت ما در ایمان ما است. هماهنگ شدن انسان متناسب با فطرتش یک تکنیک بسیار عظیم دارد و این یعنی دین. در زیر چتر دین است که: قدرت گذشتن به موقع، سختگیری به موقع و احیاناً مسامحهٔ به موقع را خواهیم داشت. ما می‌توانیم با تکنولوژی انسانی برتکنولوژی مادی غلبه کنیم و مابه قدرت ایمان می‌توانیم در برابرکفربایستیم. پس نتیجه اینکه، تا وقتی همدلی تبدیل به همفکری نشده! تبدیل به همکاری هم قهراً نمی‌شود. ازاین رو (در برابرمسایل) تشتت موضعگیری پیدا می‌شود. ممکن است شما بگویید وقتی کار به یک سطحی رسید همه با هم هستند ولکن تابه آن سطح نرسیده این اختلافات هم خواهد بود. بنده عکسش را عرض می‌کنم، یعنی آنجا که شما آسیب پذیر هستید دشمن هم دست روی همانجا می‌گذارد تا همدلی شما رابهم بزند.

۳/۲ ـ حساسیت تکلیف اعضای دفتر در زمان فعلی

شما دوستان باید توجه داشته باشید که عهده‌دار بدست آوردن ابزار هماهنگ ساختن رفتارها حول محور عمل به دین وتعبد به وحی و اسلام شده‌اید.

و بحمدالله تابه حال کار پیش از انتظاری که خودمان داشتیم به نتیجه نزدیک می‌شود. (البته دیگران هیچ انتظاری نداشتند و وقتی هم مشاهده می‌کنند متعجب

می‌شوند). یعنی هماهنگی تعاریف، رابطه بین این هماهنگی و معنای تعبد به وحی، ارتباط آن با کمیت و کیفیت و درست کردن شرایط تحقق برای دست‌یابی به معادلات همه و همه بسیار خوب پیش می‌رود. حالا در چنین شرایطی ما هر قدر کوتاه بیاییم فرصت به چه کسانی داده‌ایم؟

البته آن فردی که برعلیه حکومت نق می‌زند آب به آسیاب دشمن می‌ریزد و ما هم باکوتاهی هایمان همان کار رامی‌کنیم. چه بسا افرادی به این موضوع التفات پیدانکرده باشند ولی خداوند متعال تفضلا ذهن مارابه آن معطوف داشته است. بر این اساس آن افرادی که غافلند، تکلیفی هم ندارند.

بهرحال ایام عرفه (ایام معلومات) در راه است!

برادرها، چه آنهاییکه مشرف می‌شوند و چه آنهاییکه در اینجا هستند استمداد بجویند نسبت به کار و نسبت به "انّ افضل زاد الرّاحل الیک عزم ارادة یختارک بها" اراده و تصمیم محکمی نسبت به وظیفه‌تان بگیرید که چیزهای کوچک مانع شما از خیرات بزرگ نشوند.

نباید کفار آن قدر جسور شده باشند که بگویند، مسأله حجاب متناسب با حقوق بشرنیست و شماباید مسأله حجاب را حذف کرده و آن را آزاد بگذارید، خودشان تا آن حد از رسوایی در سراسر جهان در مورد حقوق بشر عمل می‌کنند ولکن فتوری که در ما مشاهده می‌کنند، موجب می‌شود که این حرفها را بزنند. امیدواریم که همه از معصومین درخواست کنیم و همه انجام وظیفه کرده و مسأله را کوچک نشمریم.

۳/۳ـ اصل قرار دادن غفلت زدایی در معرفی موضوع کار

برادرانی که با حوزه تماس دارند به این مسأله توجه کنند که گاهی می‌توان

موضوع رابرعکس جلوه داد به گونه‌ای که اثر سوء داشته باشد (نه فقط برای فرهنگستان، بلکه برای خود شنونده). مثلا بدون ذکر مقدمات گفته شود که احکام دیگری برای رساله لازم است! مسلم طرف شما خواهد گفت، خیر آقایان دقت کردند و حرفشان از کتاب و سنت گرفته شده و... گاهی هم می‌توان از راهی پیش آمد که اگر غفلتی دارند، غفلتشان برطرف شود. فرق این راه با طریقه اولی این است که شما به این وسیله و با یاری خدا می‌خواهید به برادر خودتان کمک کنید (چه آن فرد از حیث سنی بزرگتر یا کوچکتر و یا هم‌سن با شما باشد) تا نسبت به یک خطر مهم برای اسلام و مسلمین التفات پیدا کند. در نتیجه آن فرد هم در جایی که هست و با ابزار و امکانات خودش یا در مکان تحصیلی‌اش به وسیله اصل قراردادن علاقه، عشق و باور خود نسبت به دین و حقایق عالم در حل معضلات مسلمین بکوشد و نهایتاً یکی ازمشکلات مسلمین را برطرف کند. (چون لازم نیست که همه افراد به فرهنگستان بیایند تا انجام وظیفه کنند).

البته همانگونه که گفته شد می‌توان عمداً آن فرد را در موضعی قرارداد که مبتلا به چندین گناه شود. اول اینکه بدون اشراف نسبت به موضوع نظر بدهد که این حداقل ضرر است و علاوه بر این متنسک شدن در رأی خود و التفات نکردن به جانب دیگری که از آن غفلت دارد. مسلم این مسأله بدتر است.

شما دقت کنید (مثلا) من الان پشت سرم را نمی‌بینم. اما شما به راحتی پشت سر من را می‌بینید بدون اینکه به زحمت بیافتید. همه آحاد بشر چنین هستند بجز معصومین(ع) که علمشان از قبیل علم ما نیست. ما عموماً به بعض از قسمت ها اشراف داریم و غافل از قسمت های دیگر هستیم. هر قدر قدرت تطرق احتمالات و تمحض خاطر قوی‌ای هم داشته باشیم، باز در یک بُعد و در یک جهت می‌توانیم مسائل را کم و زیاد کنیم.

بنابراین اگر شما به گونه‌ای برخورد کنید که سبب تحریک نفسانی شود. خدای نخواسته منشأ این خواهید شد که یک نفر در غفلت خودش باقی بماند و از دانشی که دارد نفع کمتری به اسلام و مسلمین برساند و احیاناً دشمن هم بتواند از غفلتش استفاده کند و به مسلمین آسیب بزند. ولکن اگر مسأله رابه صورت صحیحی طرح کنید به گونه‌ای که غفلت شود و در نتیجه او هم درجای خودش کمک به مسلمین کند. مسلم مرضی خدا خواهد بود... انشاءالله تعالی.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۶

تاریخ: ۷۲/۲/۲۹

ضرورت وجود حکم اسلام در موضوعات اجتماعی

بخش اول: شمولیت ادله نبوّت عامه بر موضوعات اجتماعی

بحث دربارهٔ این بود که آیا بنابر ادلّهٔ نبوت عامه امکان دارد فرض عدل و ظلم در موضوعات کلان (یعنی در موضوعاتی که دارای اهمیت نسبت به صلاح و فساد یک جامعه هست) مطرح نباشد؟ گفته شد چگونه ممکن است در موضوعات خرد، هم فرض عدل و ظلم وجود داشته باشد و هم ضرورت (بگونه‌ای که براساس قانون لطف، حتماً شارع نظرش را بیان فرموده) و لیکن در موضوعات بزرگ و مهم نظام اجتماعی، خلاف این باشد؟! معطل شدن دراین بحث به میزانی که همهٔ جوانبش برای برادران روشن شود بی‌اشکال است. و خوب است که دوستان مباحثه‌ای هم با یکدیگر داشته باشند تا از حاصل آن استفاده کنیم و ببینیم مسأله تا چه حدّی برای آنها روشن شده و بعداً مطالب مبهم را بیشتر توضیح دهیم و چون مسأله دارای اهمیت است در تنظیم وقتها، جایی برای این مباحث خالی بشود. خلاصه لازم است که برادران به این موضوع اهتمام بیشتری داشته باشند.

۱ ـ تحدید اختیارات انسانی و لوازم آن

هرجا که اختیار دو نفر در مقابل یکدیگر قرار گیرد (خصوصاً جایی که این دو اختیار بخواهند در محدودهٔ یکدیگر تصرف کنند) بدیهی است که فرض تجاوز هم

وجود دارد. یعنی یکی از اختیارها، دیگری را حدّ می‌زند بنابراین نمی‌توان گفت که دو اختیار برابر هم قرار می‌گیرند ولی یکدیگر را حدّ نمی‌زنند!؟

حتماً شما در حقوق ملاحظه کردید که حدّ و مرزی را برای اختیارات طرفین قرار می‌دهند و می‌گویند تا این مرز باید این طرف رعایت کند و از این مرز هم طرف دیگر باید مراعات نماید. مثلاً اگر بین دو متعامل می‌خواهند جنسی را به معامله بگذارند صحبت از این مسأله می‌شود که حق بایع بر مشتری چیست و حق مشتری بر بایع کدام است. نمی‌توان گفت که اختیار متعاملین مطلق هست!و دقیقاً عین همین مطلب دربارهٔ افراد مختاری هم که با یکدیگر کار می‌کنند مطرح هست. بعضی می‌گویند: «در شرع مقدس بالوجدان حکمی برای امر نظام وجود ندارد!»

این سخن از آن حرفهای عجیب است. شما اوّل مقدماتش را تمام بکنید و ببینید آیا وجود آن ضرورت دارد یا خیر، بعد بگویید که بالوجدان عوام این مطلب را نمی‌فهمند و یا کسی که در موضوع سازماندهی، عوام باشد نمی‌فهمد. نخست اصل مسأله را روشن کنید و بعداً بگویید. اگر کسی تمحض خاطر (ولو بر اساس اصول لفظیه) نداشته باشد ظرایف لطیف لوازم عقلیّه یک خطاب را هم متوجه نمی‌شود!

۲ـ ضرورت بکارگیری عقل در کشف مسائل جدید

باید توجه داشت که سالها تمحض خاطر بکار رفته تا این استنباطها بدست آمده است. حتماً می‌دانید که قبل ازشیخ (رضوان اللّه علیه) بحث ورود و حکومت و سلطنت (یک دلیل بر دلیلی آخر) اصلاً مطرح نبود. فقط بحث علم خاص و مطلق و مقید مطرح بود و این گونه ظرافت‌ها در استنباط نبود. مسلّم با نبود این بحث‌ها احیاناً ثمراتی هم مترتّب بر آنها نبود.

باید به این مطلب خوب عنایت کنید که چگونه می‌توان پذیرفت، عقل در

سایر جهات قدرت تطرق و ابداع احتمال و دقت‌کردن داشته باشد ولی در تعبد و ملتزم شدن به فرمان شرع نتواند احتمالات جدید را پیدا کند؟! آیا این حرف معقول است که گفته شود احتمالات باید در همان مسیری باشد که قبلاً هم از آن صحبت کردند و نمی‌توان اصل دیگری اضافه کرد؟!

لذا در مرحلهٔ اوّل باید دید که جایگاه این مطلب در اصول دین کجاست؟ به عبارت دیگر حد فقه را در خود فقه و در متن احکام عمل نمی‌توان معین کرد. واگر هم در آنجا طرح شود، باز باید به یک اصلی برگردد که در آن اصل هم می‌توان دقّت کرد.

۳ـ ضرورت طرح مسأله کمال در تفسیر تکلیف

به هر حال گاهی گفته می‌شود عمل سازمانی، همکاری و تعاون نظام یافته (تعاون بر برّو تقوی) هماهنگ عمل نمودن یک مجموعه برای اقامه یا دفاع یا توسعه وایجاد حادثه، موضوعاً قابل طرح نیستند. اما باید پرسید درکجا باید بحث شود که موضوعاً قابلیت طرح دارند یا خیر؟ درکجا باید بحث کرد آیا ابتلاء و اختیار، نسبتی به تکامل دارند یا خیر؟ به عبارتی آیا حدود وظایف واختیارات، نسبتی به کمال دارند یا خیر؟ گاهی می‌گوییم حدود وظایف و اختیارات در حدّ ایجاد نظم در عمل مکلّف‌به، مبتلابه فردی است. در آن صورت سؤال می‌شود عمل مکلّف‌به با مبتلابه فردی چه نسبتی دارد؟

البته حتماً نسبتی بین ابتلاء به یک "تکلیف" و اختیارش هست. یعنی نمی‌شود شما مبتلا به یک تکلیفی باشید و لیکن اختیار عمل کردن نداشته باشید (به گونه‌ای که شما را مؤاخذه بکنند!) پس ابتلاء را به این معنا می‌گوییم نه ابتلاء به معنای عدم تمحض و یا ابتلای بعد از انشاء.

نتیجه اینکه ممکن نیست تکلیف برای شما منجز باشد و لیکن فاقد شرایط

عامه تکلیف (شرائطی از قبیل علم و اختیار) باشید. یعنی نسبت بین این دو حتماً رعایت شده و الاّ تکلیف منجز نمی‌شود.

مطلب دیگر این است که وقتی تکلیف منجز شد چه ثمراتی دارد؟ این فرض را به چند شکل می‌توان جواب داد. یکی اینکه بگوییم شما مملوک خدای متعال هستید و حق مولا و مالک است که در ملکش تصرف بکند. او امر کرده و شما هم باید اطاعت کنید. این یک حرف است، ولی قاعدهٔ لطف خلاف این مطلب است. امّا یک وقت هم من‌باب شکر نعمت و شکر منعم می‌گویید امّا شکر منعم را چه کسی دستور داده است؟ گاهی است که می‌گویید او که غنی مطلق است برای انسجام بیشتر، برای سیر به مرتبهٔ بالاتر، برای کمال بیشتر، برای اینکه شایستهٔ حضور در مراتب بالاتری که برای سیر شما درست شده است می‌باشد (چون سیر انسان محدود به این دنیا نیست). بعد سؤال می‌شود که اصلاً سیر برای چیست؟ در اینصورت مجبورید به کمال برگردانید ونمی‌توانید کمال را حذف کرده و به جای آن تکلیف را قرار دهید. بله! تعبد را می‌توان درست کرد (چرا که وظیفهٔ من این است که اطاعت کنم) ولیکن در اصول اعتقادات نمی توانید فرض کمال نکنید. اینکه گفته شود خواسته‌اند امتحان بکنند تا عده‌ای را انعام و عده‌ای را هم تأدیب کنند، باید سؤال کرد امتحان برای چی؟ معنا ندارد که بازگشت نتیجه و نفع امتحان به خود خالق باشد! گفته می‌شود می‌خواهند به گزاف به هر کسی چیزی ندهند بلکه براساس حکمت باشد. اما چرا حکمت به کسی که منضبط عمل کرده است اقتضاء بکند؟

البته در همهٔ این موارد می‌توان گفت وجدانی است و گذشت. ولی از طرف دیگر هم می‌توان دقّت کرد. یعنی حتماً حکمت باید کمالی را تبیین بکند تا آنجا که آن کمال ضرورت امتحان را بر خود این مرتبه‌ای که:«من درست عمل کردم» اثبات کند. آن هم زمانی که به من قدرت دادند معنایش این است که این پلّه کاملتر از قبل

آن است.اگر ربوبیّت و پرورش نباشد تکلیف موضوعاً قابلیت طرح ندارد. حال اگر گفته شود جعل در مصلحت هست، یا جعل اقتضایی نیست یا مصلحت در نفس انشاء است، و امثال ذلک، بهر حال من می‌گویم همهٔ اینها را که ذکر می‌کنید باید به یک اصلی برگردد که، ممکن نیست معنای کمال یا معنای اعطای خدای متعال از آن حذف شود؛ بگونه‌ای که دستورلغو باشد و ربط به کمال و احسان نداشته باشد.

حال، بر فرض که ربط به احسان و کمال هم داشته باشد، اما اگر کمال برای فرد طرح شود ولی برای تاریخ طرح نشود چطور؟ این قسمت مهم است و به آن اشاره‌ای می‌کنیم. گاهی می‌گویید که پروسهٔ تاریخ را کمونیسم‌ها نقل می‌کنند! و لذا حکومت همهٔ قوانین ماده و قوانین ابزار حرفی باطل است که در این بطلان شکی نیست. کما اینکه وقتی حرکت را تعریف می‌کنند آن را مادّی فرض می‌کنند و مسلماً باطل است. سایر متفکرین هم فلسفهٔ تاریخ را براساس پیش فرضهای مادی طرح می‌کنند که این هم قطعاً باطل است و شکی نداریم. اما یک وقت می‌گویید، اصلاً ضرورتی برای احکام توصیفی وجود ندارد که ما سراغ «تکامل» و «تاریخ» و این حرفها برویم.حالا سؤال می‌کنیم آیا ممکن است نسبت بین ابتلاء و اختیار در زمان جناب موسی‌بن عمران (ع) با زمان بعثت نبی اکرم(ص) همسان باشد؟

آیا ابتلاء به مشکلات عالم تکلیف الآن (یعنی در دورهٔ آخرالزمان) با قبل از آن می‌تواند یکسان باشد؟! آیا ابتلاء در دوران سایر انبیاء سلف (ع) با الآن می‌تواند به یک صورت باشد؟

ما عرض می‌کنیم، خیر. امکان عینی تجاوز (ونه امکان خیالی آن) به اندازه‌ای که الآن وجود دارد آن زمان نمی‌توانسته باشد. یعنی تعداد موضوعاتی که می‌تواند مورد تجاوز قرار بگیرد به این دامنه و گسترش نمی‌توانسته فرض شود.

۴ ـ توسعه در مقیاس ارتباط

من یک قسمتهایی از این مطلب را خدمتتان عرض می‌کنم. و ابتدائاً مثال می‌زنم تا برسیم به نتیجه که، آیا می‌توان فرض کرد، شرع در مورد ابزارهای توزیع قدرت، توزیع ثروت و یا توزیع اعتبار فرهنگی نظر ندارد؟ و اگر ضرورت دخالت شرع یقینی است،امکان استنباط آنها چگونه هست؟

الان وسایل ارتباطی نه فقط برای افراد خاص، بلکه برای جامعه هم وجود دارد. یعنی از اینجا می‌توانید به مکه، مشهد، سوریه یا هر جای دیگری، ارتباط تجاری، سیاسی و... برقرار کنید. و خلاصه در تولیدات اقتصادی یا فرهنگی یا سیاسی و غیره نفس ارتباط توسعه پیدا کرده است. در واقع فرض صدق و کذب پیدا شده یعنی فرض مدیریت و هماهنگ سازی رفتارهای مختلف پیدا شده است. چرا؟ به دلیل آن که وقتی فروض مختلف اداره می‌تواند طرح شود که، امکان عملی آن وجود داشته باشد. بنابراین «توسعه در مقیاس ارتباط» واقع شده است؟ یعنی چیزهایی که ابداً قابلیت ارتباط نداشته و موضوعاً مختلف بوده و از هم تفکیک می‌شده اکنون امکان ارتباط این موضوعات مختلف به یکدیگر پیدا شده است. حال اینکه ابزارهای اینها در مرتبهٔ نظری یا در مرتبهٔ (فرضاً) روحی چه هست و در تمایلات و افکار عینیت چه نقشی دارد و... صحبت‌های دیگری است که باید سرجای خودش بحثهای مبسوطی (در فصل چهارم) انجام بگیرد ولی اینجا فعلاً می‌توان مختصراً اشاره‌ای بدان داشت.

وقتی شما می‌گویید "مقیاس عوض شد"، معنایش این است که نحوهٔ تنظیم مبنا و بنا، نحوهٔ ملاحظه لوازم و آثار یک امر عوض شده و وقتی عوض می‌شود، امور دیگری جایز می‌شود. خوب عنایت کنید! این مسأله به معنای حاکمیت علم نیست. به این معناست که چون ما فیزیک اتمی و یا کیهانی را کشف کردیم و یا توانستیم نیروی طبیعی را کنترل بکنیم، اینجا مشکل پیدا شده است! این مطلب را

با ذکر یک مثال برای شما خوب توضیح می‌دهم.وقتی شما با چشم غیر مسلّح شروع به اندازه‌گیری می‌کنید، هر قدر بتوانید در آزمایشگاه اندازه را دقیقتر بگیرید بیشتر می‌توانید قدرت کنترل آثار را داشته باشید. اگر آزمایش پیشرفت کرد و مثلاً به میکرومتر رسید تا اینجا با چشم غیر مسلح هم می‌توانید کنترل کنید و به صورت مکانیکی ببینید ولی وقتی که اندازه‌گیری کوچکتر شد آنگاه می‌گویید باید بین لوازم و آثار نسبت برقرار کرده تا بتوانیم کنترل کنیم. لذا ابزار دقیق‌تری می‌خواهید تا این کنترل واقع بشود. پس ضریب و نسبت قدرت میزان حسّ و محاسبهٔ شما به وسیله این ابزار بالا رفت. اینجا دیگر جای دخالت پیش فرضهای فرضیه‌ها است چون نسبت بین اوصاف است. وقتی که می‌گویید آثار در عینیت را به این وسیله کنترل بکن و مثلاً می‌گویید این فولاد را زیر یک قوس الکتریکی بگذار تا ذوب بشود و فرمولش را تجزیه کنید، دراین صورت تجزیهٔ نور دارای نسبتی با وضعیت مایع یا فلزی که ذوب می‌شود خواهد بود. و پس از این دیگر لزومی ندارد که چنین کاری بکنیدبلکه صرفاً اشعه را بتابانید و عکس‌العملش را نسبت به اشعه ملاحظه کنید، تا بدین وسیله قدرتتان بیشتر شود. ماهواره ازهمان بالا اشعه می‌تاباند واز زیر زمین هم اطلاع پیدا می‌کند. وبعد بازتابش را می‌گیرد و مثلاً می‌گوید در فلان‌جا چه معدنی هست.

پس این نفوذ که در ماده دارید(در فیزیک کیهانی و اتمی) به شما قدرت مهارکردن متناسب را برای ساختن چیزهای مختلف می‌دهد. یعنی ابزارهایی که فقط باکولیس و میکرومتر ساخته شوند تنها یک حد از قدرت وکارآیی را دارند وا ز یک سقف بالاتر دیگر یک سری از اوصاف را نمی‌توانند کنترل کنند. مثلاً از دست شکسته عکس می‌گیرند و می‌گویند که محل شکستگی کجاست.

۵ـ ارتباط علم با جریان نیازهای اجتماعی

پس برای قسمتهای مختلف می‌توانند کنترل های مختلف داشته باشند. حال وقتی کنترل های مختلف دارید و قدرت موضع گیری های مختلف پیداکرده و برای راه حل پیداکردن قدرت پیدا می‌کنید، با این تفصیلات می خواهیم بگوییم وقتی علم تجربی حسی پیش رفت، بشر هم باید به دنبالش حرکت کند؟! یعنی ما نمی‌خواهیم بگوییم علم حاکم بر تعبد است!! ابداً! این زود قضاوت کردن است. ما می‌خواهیم بگوییم پیشرفت این علوم تجربی بدون علوم پایه ممتنع است. تا ریاضیات و ماشین محاسبه متناسب با این علوم درست نشد این علوم هم نتوانست پیش برود. بنابراین آیا حرکت عقلایی بشر، یک نسبت حسی است؟ ابداً! تا نیازهای جامعه (یعنی اراده‌ها و برخورد اراده‌ها) پیدا نشده و شرح صدر برای کفار حاصل نشده بود، اصلاً برای آنها جریان نیازهای اجتماعی در این سطح نمی‌توانست طرح شود؛ و لذا متناسب با آن هم معنا نداشت ماشینهای محاسبه (یعنی دستگاههای ریاضی که بتواند این سفارش‌ها و درخواست‌ها را ارضاء کند) بوجود بیاید. یعنی بدنبال دستگاههای محاسبه نظری، دستگاههای محاسبه عملی و نهایتاً ابزارهای تصرف درست می‌شود.

۶ـ معنای ختم نبوت و قدرت دین در پاسخ‌گوئی به مسائل

نتیجه بحث این‌است که: نظام حساسیتهای بشر در جریان تاریخ قابل توسعه است؛ به عبارتی همکاری در ظلم، همکاری در عدل، تعاون در بّر و تعاون در عصیان، در همه جای تاریخ به یک صورت واقع نمی‌شود. می‌خواهیم بگوییم اینکه می‌گویید نبی(ص)، خاتم است؛ یعنی دین کامل است، ناقص نیست و حتماً و قطعاً نبوت دیگری در کار نیست. به عبارتی در زمان غیبت وجود مبارک حضرت ولی اعظم، شما برابر سؤالی در عدل و ظلم قرار نمی‌گیرید که بگویید این دین از

پاسخ‌گوئی به آن عاجز است. آیا واقعاً میتوان گفت در مورد این که مقدار میزانی که من یا دیگران کار کردند چقدر بوده پاسخی ندارد؟

۷ـ تکلیف برایجاد حوادث

پس نمی‌توان قائل به حکومت قوانین حس بر تعبد شد. نمی‌توانید بگویید متفکرین چه گفتند تا ما هم همان را توجیه کنیم. بله! نسبت بین احکام فردی و مبتلابه، آن بحث دیگری است؛ اما نمی‌توانید در مورد اصل موضوع نظام دادن اراده‌ها و ابتلاء، اختیار، توزیع اختیارات و محدودهٔ وظایف در یک سازمان بگویید فرض ظلم وفساد و عدل و صلاح نیست. نمی‌توانید به «الاصل عدم‌الولایه» تمسک کنید! مثلاً در یک سازمان کوچک که به کسی مستخدم یا اجیر می گویید «یصح الولایه» برای اینکه فرد در یک زمان خاصی، وقت خودش را در اختیار این شخص قرار داده است که مثلاً خدمتکارش باشد (آنهم در مقابل یک ثمن) حالا یا باید بگویید که در یک آرایش سازمانی برای یک نظام، اصل عدم‌الولایه است! و یا بگویید ولایت به هر نحوی که تصرف کرد صحیح است! و یا بگویید نظام توزیع اختیارات (یعنی سازمان و برنامهٔ سازمان) محدودیّت دارد به اینکه جریان مبتلابه را پاسخ بدهد! بنابراین باید دیگران محدث حوادث باشند (که این سهم دیگران است) و سهم ما این است که هر زمان مبتلاء به یک تکلیفی شدیم جواب دهیم! ولی من سؤال می‌کنم که در تکلیف محدث حوادث بودن چطور؟ در تکلیف سرپرستی کردن چطور؟ البته آن هم ابتلایی است با این تفاوت که تاریخی است. به عبارتی اگر کسی بخواهد دقت در موضوعات بکند و ببیند که چه موضوعاتی (موضوعاً) اهم است ومسلمین در اطاعت از «لن یجعل اللّه للکافرین علی المؤمنین سبیلا» چه باید بکند؟

۸ ـ تسلط کفار در موضوعات کلان

چند موضوع را مثال می‌زنم. یک صورت این است که در معاملات جزئیه‌ای که با کفار داریم مواظب باشیم که تسلطی واقع نشود. یعنی هر تاجری که مثلاً به ژاپن یا انگلیس یا فرانسه یا آمریکا رفته است مواظب باشد، سلطه‌ای از جانب کفار واقع نشود. یک فرض دیگر که بعضی می‌گویند این است که:" اگر در مسأله اداره کردن (مثلاً) قوانین بانک را از آنها یاد بگیریم، سبیلی بر ما نخواهد بود! این عده می‌گویند در واقع آنها(کفار) نوکر ما شدند، زحمت کشیدند و قانونش را پیدا کردند و ما هم رفتیم یاد گرفتیم و حالا بکار می‌گیریم! تازه سبیل ما برآنهاست! آنها کار می‌کنند و ما هم از خیراتش بهره می‌گیریم! روزی در نجف اشرف در مدرسه سیّد (رضوان ا... تعالی علیه) بودیم با یکی از آقایان فضلا بحثی داشتیم من اشاره کردم به ظرفی که در ایران به آن خمره می‌گویند (که آن را پر از آب می‌کنند تا برای تابستان آب خنک داشته باشند. و مثل ظرف سفالی بزرگ است) و در کنار آن هم یک آبسردکن گذاشته بودند. صحبتی که ما با این آقا داشتیم این بود که آیا ظرف سفالی را می‌توانیم خودمان درست کنیم یا خیر؟ ایشان می‌گفت که "خوب خدا یک عده‌ای را نوکر قرار داده که برای ما زحمت بکشند و ما استفاده بکنیم"!. اما باید دانست که آنها چیزی را به سادگی نمی‌دهند تا ما استفاده بکنیم! اوّل این که ما یک دلبستگی جدید پیدا می‌کنیم؛ چرا که آب این (آبسردکن) خیلی خنک‌تر و بهتر است و به طبع ما می‌سازد. دوّم اینکه پولی که در ازاء این می‌دهیم باید از یک جایی تهیه شده باشد و سوّم اینکه آنها تدریجاً حضور خودشان را بوسیلهٔ کالاهایشان تمام می‌کنند. اما در هر حال آن آقا می‌گفت:«آنها مثل حیوان چهارپار حمالی می‌کنند و ما هم نعمتش را برمی‌داریم و اصلاً این صحبت‌ها مطرح نیست. خیرات (تنها) برای ما هست و زحماتشان هم برای خودشان!» گفتم چگونه هست که آنها با این خیرات رساندن مرتباً قدرتشان بیشتر می‌شود؟! چرا معادله اینگونه تمام نمی‌شود که قدرت ما بیشتر شود و آنها ضعیفتر بشوند؟ ولی آن بزرگوار به این نکته دقت

نمی‌کرد و می‌گفت خیر آنها علی حده هستند و ما هم علی حده هستیم! بهرحال قصدم از طرح این نکته آن است که وقتی نظام پولی را بر آن اساس قرار دادند، در واقع این را برای جهتی در دستگاهشان درست کردند. فرض کنید می‌گویید جهتش هم معلوم است و آن هم برای اداره کردن با ابزار پول است. یعنی ازاینکه دادو ستد انجام می‌گیرد دولت هم می‌تواند تصرف کند. برای اداره کردن مثلاً سیاست پولی می‌گذارد و می‌گوید به این دسته وام بدهید. می‌گوییم خیر ما دیگر این سیاستگذاری را نکنیم ولی کفار این کار را می‌کنند و پول شما دیگر نمی‌تواند بستر پرورش خصوصیات الهی واقع بشود. البته این بحث را در جای خودش مبسوط تر عرض می‌کنم و در اینجا فقط اشاره می‌کنم.در شکل ساده‌اش می‌گویند پول شما به صورت یک قمر شده وبه دنبال پول آنها می رود. اما چنین چیزی اطلاق نمی‌شود چراکه الان خیلی پولها مثل پول ژاپن ثباتش بیشتراز پول آمریکا هست. می‌گویند قمر قرارگرفتن به معنای حکومت سیاسی و حکومت برتمایلات است. خوب عنایت کنید که الان هم قدرت حجم دلار در چرخش نسبت به پول ژاپن کم و زیاد می شود ولی چه زمانی پول، درگردشش، و هم سرعت چرخشش، بالاتر است؟ چه زمانی قدرت دارد فشار بر ژاپن بیاورد؟ خود این موّاج کردن و همین که از چند ماه قبل پول خود را مواج می‌کند به چه حیله‌ای است؟ در واقع وقتی که وزنهٔ پولی‌اش در جهان به حدی رسید، با موّاج کردن آن می‌تواند به اندازهٔ حجم پولش کیفیت درست کند. حجم پول، کمّیتی نیست که نتواند کیفیت بسازد،اثر کیفیت تبعی، قیمت واحدش در مقابل کیفیتِ حجم کل‌اش، که در جریان هست، اصلاً قابل ملاحظه نیست. حالا البته صحیح نیست که من بدون مقدمه در این جلسه وارد این قسمتها که یک مقدار دقیق است بشوم، لذا به اصل بحث برمی‌گردم.

۹ ـ لازمه توسعه اراده و اختیار اجتماعی

عرض من این است که اراده‌ها و اختیارهای اجتماعی و ابتلاءهای

اجتماعی،و نظام حساسیت‌ها و تمایلات اجتماعی توسعه یافته است؛ و در واقع توسعهٔ در مقیاس پیدا کرده است. یعنی مقیاس ارتباطشان و مقیاس تحرکشان عوض شده است. واصلاً نمی توان آن را با قبل قیاس کرد بلکه اصولاً معادلات دیگری دارد. موضوعاتی که اصولاً قابل طرح در (فرض) دستگاه قبلی نیست، در اینجا قابلیت وقوع دارد.

مثلاً در یک دستگاه ریاضی موضوعاتی قابلیت تعریف ندارد ولی در دستگاه ریاضی جدید نه فقط قابل تعریف است بلکه معادلات گوناگونی برای آن فرض دارد. یعنی به انحاء مختلفی می‌تواند موضوع داشته باشد. مثلاً آیا در گردنهٔ نعل‌بندان قم آن هم در ۲۰۰ سال پیش از این فرض داشت که فیوز برق ماشین بسوزد؟! یا مثلاً پلاتین اتومبیلی خراب شود؟! بلی ممکن است که مرکب انسان بیماری هم داشت ولی به هر حال میزان تصرف شما در او چقدر بود؟ یعنی میزان تصرف اجتماعی که وسیله نقلیه شما می‌توانست بکند چقدر بود؟ هم اکنون در خود همین حیوانات هم با بالارفتن قدرت حس و محاسبه، برنامه‌ریزی می‌کنند که چگونه حیوانی با چقدر قدرت ، تولید بشود و...(حالا اصولاً وارد آن بحث نباید بشویم).

بنابراین مسائلی که قبلاً قابل طرح نبود، قابلیت طرح پیدا می‌کند. وقتی بنا شد پیش فرضها و اصول موضوعه ها عوض شوند، لازمهٔ بین دو چیز، ارتباط بین دوچیز، وصف بین دو چیز راکه ملاحظه کنید، آنگاه لوازم ومسائل و موضوعاتی که دیده می‌شوند (نسبت به وقتی که فقط یک بُعد و لوازم آن بُعد را می‌توانستید ملاحظه کنید) قابلیت طرح ندارند. به هر حال این مطلب امری وجدانی است که اگر کمال برای تاریخ هست، قطعاً توسعه هم برای اجتماع ضروری است واگر توسعه برای اجتماع ضروری است، توسعه نیازمندیها به دنبال توسعه نظام اختیارات اجتماعی و ابتلائات اجتماعی مطرح می‌شود و قدرت شما نمی‌تواند با جامعه‌ایکه فرض عدل و ظلم در آن محدود هست و ادراک نسبت به موضوعات در

آن محدود می‌باشد، یکسان باشد.

بخش دوّم: اشاره‌ای به راه بدست آوردن احکام اجتماعی

حالا به همین مقدار به قسمت دوم بحث اشاره‌ای کنم و رد شویم. بنابراین تا اینجا گفته شد که برای مبتلا شدن به یک تکلیف، فرض اینکه چند تا موضوع با هم باشند بسیار محدود است، ولی برای نظامی که می‌خواهد قدرت را تخصیص بدهد چطور؟ یعنی وقتی می‌خواهد برنامه داشته باشد، باید برای محور برنامه، سیاستهای کلی آن، سیاستهایی که به وسیلهٔ آن می‌خواهد هماهنگی امور متعدد و موضوعات مختلفی را صورت دهد، تعریف داشته باشد. و پس از آن مشخص کند که در کدام جهت و در مسیر ارتقاء چه چیزی باید باشد؟ کفار در تعریف توسعه، می‌گویند باید یک حالات روانی جدید پیدا شود تا منشاء تبدیل نهادهای اجتماعی باشد. حالا آیا واقعاً تحرکات روانی غیر از اخلاق است؟ و آیا آنها به طرف اخلاق حمیده حرکت می‌کنند؟! آیا تفسیر آنها جز همان رفاه مادی و حیوانی و حرص چیز دیگری است؟!

۱ ـ لزوم بررسی اهم و مهم احکام در امر مجموعه‌سازی

به عبارت دیگر آیا بررسی نسبت بین دو مجموعه از احکام و ملاحظه اهم و مهم فقط در موضوعات جزئی و پیش پا افتاده ممکن است؟! بعنوان مثال امروزه در خانه‌ها حوض‌هایی وجوددارد که دیگر بچه در آن غرق نمی‌شود و آب چاه هم نیست، (آب لوله است) و لذا دیگر موضوع آن هم به تدریج از بین می‌رود حالا آیا ملاحظه لسان خطاب و تکلیف و فرض اهم و مهم فقط در چنین فرضها و مثالهایی متصور است ولی در مجموعه سازی (که این مجموعه مقدم است یا آن مجموعه، در کدام زمان، متناسب با چه توسعه‌ای و در چه مرحله‌ای از رشد و...) فرض اهم و مهم مطرح نیست؟!

البته مسأله خیلی مشکل است که از طرفی بخواهیم روند رشدی را (از لسان شارع) ترسیم کنیم و هم بخواهیم بگوییم این مجموعه با آن مجموعه چه نسبتی دارد. لذا در نظر بعضی این است که بگوییم اکثراً احکام نسبت به یکدیگر بر حسب لسان خطاب یا ترجیح آنها(در تزاحم) استفاده می‌شود یا خیر؟ و بعد هم بگوییم مخالفت قطعیّه نداشته باشد کار درست است و کافی است!

۲ـ بررسی ادعای عدم تکلیف در موضوع سرپرستی

ولی در هر حال می‌توان گفت که در این مسأله که منشاء پیدایش چه اخلاقی می‌شود، ما تکلیفی نداریم؟! کأنّه یک قسمت دین احکام تکلیفیّه است، (احکام دستورهاو باید و نبایدها) اما دیگر ربطی به احکام اخلاقی واحکام ارزشی و توصیفی ندارد!! البته در امور فردی می توان این حرف را زد ولی در ایجاد حادثه و بدست‌گرفتن سرپرستی هم می‌توان چنین ادعایی کرد؟!

مسأله را در سطح نازلتری هم مطرح می‌کنیم. مثلاً در مود تصرف شما در امور خانهٔ خودتان (آنجا که ولایتش را به شما سپردند) می‌توانید(جزافاً) بگویید چون من ولی هستم دستور می‌دهم که امروز کسی بیرون برود یا نرود، چراکه اختیار با من است ! باید پرسید مگر شما خان هستید؟! اگر در جواب گفته شود خیر ازخان هم بالاتر هستم چراکه خدا به من اجازه داده است ! باید بگوییم خدا اجازه داده است تا مصلحتی را جاری کنیم والاّ مورد سؤال واقع می شویم. ممکن است گفته شود میزان قدرت هر فردی به اندازهٔ معرفت و درک او در مورد موضوعات مربوط به خودش است؛ مثل میزان پول و درآمد و بضاعت وغیره. خوب این مسأله از شما قبول می‌شود و از پل صراط هم رد می‌شوید؛ چراکه حد ادراک شما همین است. ولی اگر بنا شد که امر شناسایی موضوع به صورت نظام انجام بگیرد وارائه مدل کنید (برای شناخت وضعیت) آیا باز هم، آن مدل ربطی به ما ندارد؟

مثال دیگری می‌زنم.اگر در تنظیم وضعیت پولی، (در بازارکار وکالا و سرمایه

وابزارهای تولید) رشد پول را در زمان در نظر بگیریم، این دیگر مضاربه نخواهد بود. تا وقتی که بازار پول به شکل کالا یا ابزار هست مضاربه را می‌توانید بیاورید ولی وقتی خود پول موضوع قرارگرفت (بگونه‌ای که پولهای موجود در مضاربه درکالا تمام شود یعنی بازار پول و پول، ضرب در زمان شود) آیا باز هم می‌توانید نام آن را مضاربه بگذارید؟! تا بعد هم نسبتهای اینها را ملاحظه کرده و بر آن اساس، سرمایه‌گذاری کنیم؟!

وقتی شما سبد قیمت و کالا را معین می‌کنید (برای اینکه وضعیت را مشخص کرده و مشاهده کنید) اگر در آن وضعیت، ایمان و الحاد والتقاط را قید نکرده وآن را نادیده بگیرید مسلماً مجموعهٔ چیزهایی راکه نسبت به آن حساس هستید با جمع بندی خاصی یک شاقول و در جهٔ خاصی را ارائه خواهد داد. و در این صورت نمی‌توانید بگویید که از شرع نمی‌توان چیزی برای حکم دادن حاکم بدست آورد. بهر حال نمی‌توانید بگویید که (مثلاً) ابزار سیاستگذاری پولی در کشور به من ربطی ندارد. یا اینکه گفته شود قبول داریم که مسأله به ما مربوط است اما اینکه این امر اصلاً چرا بوجود آمده، تغییراتی که می‌کند به نفع چه جهتی است، بانکی راکه در آینده، خواهیم داشت ما را برابر چه مسائلی قرار می دهد، آیا ما شرایط پیدایش آن را ایجاد می‌کنیم یا دیگران و آنهم در چه جریان و... به ما ربطی ندارد. آن هم به این دلیل که نمی‌توانیم احکام ارزشی و توصیفی را در احکام تکلیفی دخالت مبدهیم اگر چنین گفته شود به شما جواب می دهم که اگر ولایت و سرپرستی هست، دخالت دادن احکام ارزشی در احکام تکلیفی ضروری است، لیکن اگر مبتلابه، فردی هست خیر. به عبارتی اگر در سرپرستی محدث حادثه هستید، بله! ولی اگر فقط پاسخگو به مسائل مستحدثه هستید خیر! اگر در شرایطی که واقع می‌شوید فقط می‌گویید باید (شرعاً) چه بکنم، خیر! دخالت مزبور را لازم ندارد! ولی اگر می‌خواهید ایجاد شرایط کنید، بلی، لازم دارد. یعنی اگر می‌خواهید ایجاد حادثه کنید و تصرف در زمان و توسعه را صورت دهید، بله! سؤال می‌شود که

چگونه و به کدام طرف؟ آیا کسی می تواند این امور را محاسبه نکند؟

البته معلوم است که هر امری به میزان وسع انسان است. مگر در احکام ظاهریه هم بیشتر ازمیزان وسع مکلّفید؟! خوب، طبیعتاً در امر ولایت هم بیشتر از وسع مکلّف نیستید. (با این تفاوت که دارای یک نظام شناسایی و کنترل و هدایت است)

۳ـ نقش مدیریت احتمالات در دنیای جدید

به عبارت دیگر در سابق اصولاً مدیریّت تحقیقات معنا نداشت به این صورت که عهده دار احتمالات باشد. ولی هم اکنون از طریق روش، موضوع و زمینه وتئوری، فلان تئوریسین داده (و در آن برنامه تعیین کرده) این هدایت، عملی است. جناب آقای نجابت می‌گفتند که در خارج بعضاً دو سال در مورد موضوعی کار می‌کردیم و چیزی را پیدا می‌کردیم،وقتی گزارش می‌دادیم به ما می گفتند باطل است ! می‌گفتیم چرا باطل است ؟ می‌گفتند چون این نظریه با فلان ملازمه که در جای دیگری هم ملاحظه شده، یکدیگر را نقض می‌کنند، لذا اصل تئوری باطل می‌شود. یعنی در واقع یک تئوری دیگر برای ملاحظهٔ یک نسبت دیگراستفاده می‌شد. در قدیم مشاهده خطا وکنترل در امور جنسی وجود داشت ولی نسبت بین اوصاف دیگر مطرح نبود. حالا آیا در اینجا فرض عدل و ظلم نیست؟ آیا این امر در شکل نظام طرح نمی شود و فرض توزیع قدرتش فقط در همان صورت فردی هست؟! آیا فرض تکامل و شرح صدر للکفر نباید ملاحظه شود؟ آیا ملاحظه شرح صدر للایمان آن هم متناسب با این زمان برای مقابله و دفاع ازکلمه توحید باید به همان شکلی باشد که قبلاً بوده؟! وجداناً (به نظر ما) حکم وجدانی بر خلاف این مطلب است.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۷

تاریخ: ۷۲/۳/۵

انتظارات جامعه اسلامی و جوامع از انقلاب و ضرورت ارائهٔ الگوی اداره

بخش اول: ارتباط الگوی اداره با حادثه‌سازی

این هفته در ایام معلومات واقع شده است. این ایام در نزد خدای متعال احترام دارد و به یک معنا ایام ضیافت است. کسانی که موفق به حضور در مشاهد مشرفه و مکرمه شده‌اند، در مواقف کریمه هستند و در واقع به نحوی، حضور در مهمانی دارند ولی چنین نیست که شما هم در مهمانی نباشید. شما در عید اضحی می‌گویید: «الذی جعلته للمسلمین عیداً و لمحمد(ص) ذخراً و شرفاً و کرامتاً و مزیداً». در این ایام از خدا بخواهیم به هرکدام از ما استقامت متناسب با انجام وظیفه این دوران را نصیب گرداند. البته اول دعا برای وجود مبارک حضرت بقیةالله (صلوات‌الله و سلامه علیه) و بعد دعا برای نظام ولایت و پرچمدار ولایت ظاهری ایشان حضرت آیة الله خامنه‌ای و بعد هم دعا بر اینکه خدا ما را جزء خدمهٔ اسلام قرار دهد.

البته فقط دعاگویی به زبان و قول نباشد مثل آنها که گفته‌اند: «اذهب انت و ربّک فقاتلا انّا هٰهنا قاعدون»، بلکه ببینیم در نظام چه چیزهایی مورد احتیاج است و برای بذل در راه خدا چه قدرتی داریم. الان ما در شرایطی هستیم که دنیا متوجه

نظام اسلامی است. یعنی در واقع دنیا متنبه شده و وجدان بشر (که آمادگی بیدار شدن داشته) با قیام حضرت امام (قدس الله سره القدوسی) و با عنایت خاص حضرت بقیةالله (صلوات‌الله و سلامه علیه) متوجه اسلام شده است. ولی این انتظار را از اسلام دارند که «ابزار اداره» تحویل بدهد. در اینجا نکته کوچکی را عرض می‌کنم و آن را اخذ به قول مصطلح و متعارف می‌کنم و آن در باب امور بدیهیات عمل خواهد بود.

۱ ـ نیاز به الگوی اداره در جامعه اسلامی جهت امر حادثه سازی

اگر وجدان عموم، به قبح، یا حُسن یا به ضرورت چیزی تمام شده باشد! این امر خودش ملاک خواهد بود و معلوم می‌شود که فطرت، یک چیزی را می‌خواهد. پس یکی از راههایی که شما می‌توانید بر اساس آن صحبت کنیداین است که، چرا مردم دنیا می‌گویند اقتصاد اسلامی چیست؟! خوب می‌توان گفت اقتصاد اسلامی همین اقتصاد متعارف است ولی سعی می‌کنیم آن را با عناوین اسلامی تطبیق بدهیم (یعنی در واقع معادله‌ها، نسبت‌های کمی و ضرایب فنی همان باشد) ولیکن می‌بینید که مردم انتظار چیز دیگری دارند. چرا؟ چرا افرادی از اقتصاددانان که اهل فن هم هستند این حرف را به معنای آن می‌دانند که یعنی مسیر ما همان مسیر شرق و غرب خواهد بود.

به این نکته خوب دقت کنید که مسأله عناوین و مفاهیمشان و انسباقهای عرفی در یک جا و یک منزلت خیلی احترام دارد. یعنی اگر مسألهٔ خطاب و انسباق عرفی و لسان مخاطره و مفاهمه نباشد، حجیت ظواهر هم بهم می‌خورد و اگر حجیت ظواهر مخدوش شد، حجیت لوازم عقلی مفاهیم هم مخدوش خواهد شد. لذا در مسأله استنباط، در مرحلهٔ اول باید در مباحث الفاظ دقت کرد و بعد، ملاحظه لوازم مفاهیمی که بوسیلهٔ این ابزار (الفاظ) موضوع مفاهمه قرار می‌گیرند. بنابر این

اگر به حجیت ظواهر دست بخورد، ظاهر هم بهم می‌خورد. مثلاً اگر گفته شود الفاظ حجت نیست، بدنبال آن چگونه بگوییم مفاهیم حجت است؟ و بهرحال باید مفاهیم دارای مدارکی باشند. یعنی در مباحث نقلی و آنجا که مسألهٔ تعبد به وحی، از الفاظ و دلالت عرفی و انسباق و تبادر آنها آغاز می‌شود. بنابر این، عناوین برای استخراج احکام بمنزلهٔ شالوده است. یعنی برای طرح احکام کلی الهی، اول باید این مباحث الفاظ را تمام بکنید چه از نظر صرف و نحو و غیره تا برسد به حجیت ظواهر و مباحث الفاظی که در علم اصول طرح می‌کنند؛ در نتیجه نمی‌توانید حجیت ظواهر را رها کنید. زیرا هرگونه رها کردن که نسبت به محکم بودن مباحث الفاظ انجام بگیرد، بازگشت به عدم تعبد به وحی می‌کند چرا که یعنی شما برای خداپرستی، راه دیگری می‌خواهید ارائه دهید که غیر از راه پیروی کردن از دستورات معصومین، وحی و ماجاء به النبی(ص) می‌باشد.

این یک فصل است که باید در آن خوب دقت کرد. ولکن در امور اداره، نباید به همین اکتفا کرد. مسلّم در زندگی فردی خود، به این اکتفا نمی‌کنید (و نمی‌توانید هم بکنید) چه رسد به زندگی اجتماعی. یعنی در این موارد که مبتلابه چیست؟ مصلحت من کدام است؟ و... مثلاً در مصلحت‌ها می‌گویید باید به طرف عقلایی عمل کردن رفت.

البته اگر کسی احکام توصیفی و احکام ارزشی را به گونه‌ای قرار بدهد که مقاصدش، مقاصد اخلاقی بوده و توصیفاتش هم مبتنی بر شرع باشد یعنی در واقع بتواند یک چنین دستگاهی را درست کند، بدون شک در این قسمت هم تعبد به وحی اصل خواهد شد. و به عبارت دیگر حاصل کار مدل ما این خواهد شد که معیار صحتش التزام به وحی است. البته نحوه التزام هم در نهایت برمی‌گردد به آن مطلبی که «حوزه» بیان می‌کند. (یعنی از تطرق احتمالات و استظهار و تنجز نسبت به یک مطلب تا محرز شدن یک امر) این مطلب بصورت خیلی کلی بود ولی طبیعی

است که در پایان کار، هماهنگی ادراکات روحی و نظری و حسی (نسبت به عمل به وحی و تبعیت از آن و دستورات وحی در ایجاد حادثه‌ها) نیز بدست می‌آید. البته این کار برای فرد مشکل است (اگر نگوییم نزدیک به محال‌است) چون فرد منفک از نظام اجتماعی، قدرت «ایجاد اجتماعی» ندارد.

۲ ـ شهادت وجدان عمومی بشر و احکام دین بر لوازم محدث حوادث نبودن:

حالا من بصورت ضمیمه و پاورقی یک اشاره‌ای می‌کنم ولکن اصل و اساس بحث این است که این عناوین مصحح موضوعات عینی نیست. یعنی شما نمی‌توانید بگویید، حادثه را دیگران درست کنند، سرپرستی را دیگران بکنند، توسعه را دیگران ایجاد کنند، موضوعات حساسیت‌ها تغییر کند، خصوصیاتش عوض شود، و من هم فقط احکام کلی را بدست می‌آورم و تطبیق بر آنها می‌کنم ! در این صورت، آن کسی که محدث حوادث است، می‌تواند شما را منزوی و منفعل کند. و مسلّم احکام شرع این امر را نمی‌پسندد. (لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً) و وجدان عمومی بشر هم نمی‌پسندد که بگویید هر چه آنها درست کردند ما سعی می‌کنیم تعمیرش کنیم و دیگر کاری به ضریب فنی آن نداریم، یا کاری به بوجود آمدن یک ساختار در نظام ادارهٔ اجتماعی نداریم!

مثلاً تا دیروز بانک نبود و پس از مدتی پیدا شد. در مرحلهٔ اول پولها با پشتوانه طلا و نقره در یک مرکزی جمع می‌شد و بعد کم‌کم پول‌ها را قرض هم دادند و تبدیل به یک معادله (و یک معاملهٔ بسیار بزرگ) هم شد.

عده‌ای در آنجا پول گذاشتند و به صرف اینکه در آنجا پول است، اشخاص توانستند معامله کنند و از جمله قرض‌های ربوی بوجود آمد. بعد کم‌کم تبدیل به ابزار سیاستگذاری شد و پشتوانه هم تدریجاً دگرگون گشت. به این نکته خوب عنایت بفرمایید (اگر چه بارها هم گفته‌ام) که چرا می‌گوییم وجدان‌های عمومی هم

این مطلب را قبول نمی‌کنند. اگر وجدان عمومی به انواع معاملات شما نظر کند چه خواهد گفت؟ مثلاً در مورد «حواله» مسلم است که حواله را هم شخص حقوقی می‌تواند بدهد و هم شخص حقیقی. یعنی چه؟ یعنی بنده معامله‌ای کرده‌ام و از یک شخصیت حقوقی طلب دارم. مثلاً صد تن آهن طلب دارم و به کسی هم مثلاً پنجاه تن آهن بدهکار هستم. حالا می‌توانم حواله بدهم که آن فرد پنجاه تن از آن طلبی که من دارم به آقای فلان پرداخت کند. پس حواله دهنده مشخص، حواله گیرنده مشخص، و موضوعی را هم که تحت حواله قرار داده است مشخص است. این احکام حواله است. ولی گاهی هم حواله دهنده یک دستگاه حقوقی است ولی اصلاً خودش را ضامن نمی‌داند، مثلاً می‌گوید از بازار کالاها نمونه گیری کنید. حالا اگر بعنوان مثال همه کالاها را در یک انبار قرار می‌دادند و برای هر دسته قیمت می‌گذاشتند و برای هر کدامشان واحدی قرار می‌گرفت که این مقدار کالا هست و برابر آن می‌توان این قدر پول چاپ کرد، می‌توانستیم بگوییم این شخص حقوقی نسبت به یک مطلب معین مشخصی، حواله مشخصی را صادر می‌کند. اگر بگویید نمونه گیری هم می‌کنیم با خصوصیات تعینی، در هر حال با تخمین است، نه تعیین؛ بر فرض که این نسبت بین تخمین‌ها را هم گرفتیم. اشکال دوم آن اینست که، شما در بازار کالا می‌توانید رشد کالا را در مضاربه بسنجید؟! می‌توانید رشد ابزار را (که به اصطلاح آن را «سرمایه» می‌نامند) که کالاهای سرمایه‌ای است، در شکل مضاربه‌ای ببینید؟! حالا اگر بعضی امور مثل زمین یا نیروی کار را (بصورت اجرة‌المثل) یا غیره را در شکل مضاربه‌ای مطرح کنید نرخ رشد پول که به این امور بر نمی‌گردد و الاّ منطقاً قسیم آن نمی‌تواند قرار بگیرد چرا که خود نرخ، ربا است. پس یکی از نسبت‌هایی که در معادلات اجازهٔ نشر اسکناس مؤثر است، ربا می‌باشد. حالا اگر ربا باشد، و دولت هم به عنوان شخصیت حقوقی ضامن نباشد، عملکرد این فرمول فرق پیدا می‌کند.

پس دنیا نمی‌تواند تعریف واحد این پول را از شما به تعریف «حواله» قبول کند! یعنی اگر در عالم اسلام، (بعنوان مثال) صد هزارمحصل در اقتصاد و پول هم داشته باشیم و اینها قانون حواله را بخوانند، باز در رساله می‌گویند این امر خارجی محقق آن (حواله) نیست. چراکه اولاً تعیینی نیست و تخمینی است. ثانیاً، تخمین بین چهار عنصر است که یکی از آنها، خود ربا است و ثالثاً (علی فرض همهٔ اینها)، دولت هم نمی‌تواند ضامن (بعنوان ولیّ) شود چون مجری یک معادله است. چرا نمی‌تواند ضامن به عنوان ولیّ باشد؟

می‌گویند اگر همه اینها را تحت کنترل می‌گرفت، یعنی محاسبه می‌کرد و مقابلش هم اسکناش چاپ می‌کرد، یک حرفی است. ولی می‌گویید رشد ناخالص ملی، معادله نشر اسکناس را معین می‌کند. یعنی چه؟ یعنی اگر مثلاً رئیس بانک مرکزی یا آقای مسؤول شورای پول و اعتبار را برای استیضاح به مجلس بیاورند! یا خود مقام معظم‌رهبری آنها را بخواهند و از آنها سؤال کنند، در جواب می‌گویند ما چه تقصیری داریم؟ ما این فرمول را اجراء کردیم، این دستور را دادیم.و در این فرمول مشخص است که (در ماهیتش) ربا اخذ شده است و با «حواله» فرق دارد.

این درست مثل آن است که خشت یک ساختمانی را از عین نجاست (که در نزد شارع نامطلوب بوده و قابلیت استحاله هم ندارد) بدانیم. طبیعی است که پس از آن نمی‌توانید بگویید از این ساختمان می‌توان مسجد بنا کرد. مثلاً چرم غیر مزکّای حیوان نجس العین را که نمی‌توان کاری‌اش کرد مگر در اضطرار و الاّ تا چرم بودنش باقی است، نجس است. و اگر لباس نمازگزار را هم از این درست کردید مثلاً به این دلیل که همهٔ عقلاء چنین می‌کنند در هر صورت، قابلیت تطهیر ندارد مگر به استحاله تا اینکه اصولاً از موضوع خارج بشود.

حالا علاوه بر همهٔ این‌ها، ساختمان بانک (نه ساختمان ظاهری آن) یعنی مدیریتی که بوسیله این واحد تعریف شده انجام می‌گیرد، نمی‌تواند خواستار

توسعه متناسب خود با واحدش نباشد. در واقع واحدش، مبنای گردش خودش است. یعنی اگر گفته شد که ربا باعث میل به دنیا می‌شود، بناچار این امر در ساختمان بانک هم جای داده شده‌است و اگر شما گفتید، این کار را نکن تضعیف می‌شود. اگر از همهٔ اینها هم بگذریم، مسألهٔ دیگری مطرح است که خود بانک در چه نظامی و در چه شرایط توسعه بوجود آمده است؟! این حرف که دنیا پیشرفت کرده و بدون بانک نمی‌توان زندگی کرد و عقلاء عالم هم چنین می‌گویند، همهٔ این‌ها را می‌فهمیم ولی مردم دنیا هم‌که از شما «بانک اسلامی» را می‌خواهند می‌فهمند و این سؤال را مطرح می‌کنند. شما فکر می‌کنید مردم دنیا معنای محدث حادثه بودن و ایجاد شرایط ابتلاء و هدایت کردن را نمی‌فهمند؟! باید بدانید الان یک عطشی از همهٔ عالم به طرف اسلام وجود دارد.

بخش دوم: ارتباط غفلت در امور اجتماعی با تعیین تکلیف

۱ ـ اتمام حجت از ناحیهٔ خداوند متعال بر همکاران دفتر

ممکن است این حرف برای شما خیلی سنگین باشد ولی برای اینکه فردا نگویید چرا نگفتی می‌گویم این ادراک را خدای متعال به شما داده و به دیگران نداده است.

حضرت طالوت یک آبکش بود که نه مال و نه علم داشت و نه پهلوان بود، ولی خداوند می‌خواست مردم را به وسیلهٔ او امتحان کند.

ادراکاتی که خداوند متعال در فرهنگستان به شما داده است به دانشمندان دیگر نداده است و مسلّم این مسأله سخت است.این امر هم برای شما امتحان است و هم برای آنها. چراکه استماع از کسی که اهل اصطلاح نیست برای اهل اصطلاح مشکل است و برای شما هم این امتحان سخت است چراکه حجّتی نزد خدا ندارید که بگوئید ما کار نکردیم.

الان شما با اینکه در یک سطح نازل و کمی توانسته‌اید یک نمونه جزئی در مدیریت را تنظیم کنید! اما سراسیمه به سراغ شما می‌آیند و می‌گویند آن را به ما بدهید، تا این نسخه را اجراء کنیم؛ و حاضرند همه نوع امکانات را دراختیار قرار بدهند. پس به این وسیله حجت بر شما تمام می‌شود. وقتی فرمانده نیروی انتظامی مشکلات نیروی انتظامی را حس می‌کند ومی‌گوید طرح‌های کارشناسی موجود کاری نکرده و ما در مضیقه هستیم! همهٔ اینها حجت را بر ما تمام می‌کند.

۲ـ ضرورت توجه به انتظار جامعه از انقلاب اسلامی

من عرضم این است که در هر حال وسوسه‌هایی که برای شما پیش می‌آید، باید وسوسه‌های متناسب با تردید و تأمل درکارتان باشد، یعنی جوانب مختلف را نگاه کنید، سیر انقلاب را نگاه کنید، ببینید آیا سیر انقلاب به طرفی بوده که اهداف شما هر روز روشن‌تر شده و یا اینکه مبهم‌تر و تارتر شده باشد؟! یعنی اگر ده سال قبل می‌گفتند ارائهٔ کلیات علوم اسلام فقط با حوزه است، آیا حالا هم جامعه اقناع شده؟! اگر برای این انتظاری که هست پاسخی داده نشود، خطری متوجه اسلام نیست؟ و از این گذشته، برای یافتن پاسخ چه مقدارکسانی‌که امکان دست‌یابی به پاسخ برای آنها هست خودشان را مسؤول می‌دانند؟

حالا برادرانی هم که در فرهنگستان هستند نسبت به همان مباحثی که تا به حال انجام گرفته به چه میزانی مسلط هستند؟! ما چند نفر استاد می‌توانیم معرفی کنیم؟

۳ـ غفلت از تکلیف و مشغول شدن به امور غیر ضروری

یک جملهٔ کوتاه دیگر هم عرض می‌کنم که شما خیال نکنید فقط کسانی که در جنگ اُحد سنگردار بودند احساس کردند دستشان خالی مانده و لذا سنگرها را رها کردند. خیر، همیشه جنگ احد است و همیشه هم نفس، می‌گوید دست تو

خالی مانده! البته این امر تا قبل از ورود به عالم برزخ وجود دارد و ترک نمی‌شود «یَعدهم و یُمنّیهمْ»

ایام معلومات در مناجات خصوصی خود، از خدا توحیدِ ورود در هر عمل و صدق در آن را و الهی ماندن در آن عمل و الهی خارج شدن از آن را بخواهید. والبته این امر بدون کمک «سلطان نصیر» و بدون کمک وجود مبارک حضرت بقیةالله (خلیفةالله) ممکن نیست.

نکند وقتی که تکلیف بر ما هست به خودمان اشتغال داشته باشیم من گاهی به ذهنم می‌آید این آیهٔ مبارکهٔ «لاتُلقوا بأیدیکم الی التّهلکه»، برای وقتی بود که یک مدت جنگ کرده بودند، وضع نخلستان‌ها خراب شده بود و خواستند چند سالی جنگ را تعطیل کنند و بروند به نخل‌هایشان برسند که مثلاً آب و نان بچه‌هایشان در تأمین باشد و بعد از آن برای جنگ بیایند، که خطاب رسید «خودتان را به هلاکت نیندازید»!

۴ ـ تفاوت وسوسه‌ها در افراد مختلف

از خدا بخواهید که همّت‌تان در مسیر رفع مشکلات اسلام باشد، بلکه مشکلات جهان اسلام (در مواجهه با جهان کفر) نه مشکلات خودتان. و لذا دعایتان در این راه باشد که بتوانید قدر متیقّن هایی که دارید در برابر کفّار ظاهر کنید. باید بدانید که آمال و آرزویی که برای من و شما هست، غیر از آمال یک تاجر است. آمال یک تاجر یک مالک، یک کارخانه دار...، در مشغول شدن به خودش به گونهٔ دیگری است. در ایّام معلومات از خداوند متعال بخواهیم که مشغول به خودمان نشویم. از خدا بخواهیم تا بدنبال بهانه نگردیم، مثل بعضی از بازاریها نباشیم که وقتی می‌خواهد یک معادله ربوی را انجام دهد (اگر طرف او بانک باشد مسلم ربا نیست چون برای ما محرز است که الان نظام اسلامی به دلیل اضطرار علمی ناچار از

بکارگیری بانک موجود است و لذا بانک، به همین صورت صحیح است) وقتی به او می‌گویید این معامله ربا هست و درست نیست، می‌گوید هیچ کدام از آقایان چنین نظری ندارند؟! در واقع می‌خواهد نظر آقایان را وسیله‌ای برای هدف خودش قرار دهد. مسلّم است که اگر امری برای انسان محرز شد، دیگر نمی‌تواند بگوید که آقایان دیگر، این حرف‌ها را نمی‌زنند! «انما یُحاسب الناس علی قدر عقولهم».

و اگر خدای متعال برای فردی حجّت را تمام کرد، دیگر نمی‌توان به بهانه عامی‌تر بودن هشداردهنده به این مطلب استناد کرد و از قول آقایان سند درست‌کرد. این کار در واقع بهانه‌جویی است مثل همان کاسبی که می‌خواهد برای کاسبی‌اش راه بهتری پیدا کند. «انّ‌الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره». انسان خودش می‌داند که چه کاری می‌خواهد بکند و خودش می‌داند که چرا یک طرف را سنگین‌تر و یک طرف را سبک‌تر می‌کند.

۵ ـ غفلت در گناه‌های اجتماعی و لوازم آن

در مورد این مسائل فکر کنید و در ایّام معلومات در مناجات‌هایتان طلب مغفرت نسبت به موضعتان در نظام ولایت داشته باشید.

این نکته را به یاد داشته باشید که گاهی انسان مبتلاء به یک گناه جزئی می‌شود (مثل غیبت) که مسلّم باید طلب حلّیت کند؛ ولی گاهی که یک چیزی گفتیم که آبروی نظام اسلامی را به خطر انداخته و آن را سست و موهون کردیم! در این صورت آن را اصلاً از موارد غیبت نمی‌دانیم! بلکه جزء موارد تضعیف کلمه توحید و ولایت حقه الهی شمرده می‌شود. انشاءالله تعالی و بحول و قوه الهی در بین ما چنین چیزی وجود ندارد. به هر حال اگر یک موقعی (به دلیلی) وقت نماز دیر شد و به «ما فی الذمّه» خواندن، کشیده شد، این را انسان گناه می‌بیند، استغفار کرده و مواظبت می‌کند. ولی گاهی هم مسأله در ردیف کمک به کلمه توحید است که

خدا، ادراک یک امری را به او داده و لذا غفلت ندارد. (هر چند دیگری غفلت دارد) خوب، بدون شک از آن کسی که غفلت دارد نمی‌پرسند که: چرا؟... آقایان و مجتهدین که نسبت به خصوصیات موضوعات مستحدثه غفلت دارند، احیاناً سؤال هم کرده‌اند و افرادی هم سؤالات را حل کرده‌اند. ولی در واقع، نه درست طرح شده! و نه پاسخ آن درست داده شده است! که اینها از غفلت در بیایند، بلکه آن غفلت تأکید شده است. لذا در قیامت از او سؤال نمی‌کنند؛ و هکذا، حال متکلمین و اساتید اخلاق.

۶ـ محتمل بزرگ سبب منجّزشدن تکلیف (با قید عدم غفلت)

ولی در مورد شما (حداقل این احتمالات) امکان اینکه بگویید ما غافل بودیم را به شما نمی‌دهد! من نمی‌خواهم بگویم تکلیف را محرز، و دو دوتا چهارتا می‌کند که راه همین است؛ بلکه احتمالی است که محتمل آن بزرگ است و لذا منجّز تکلیف است. یعنی موضوع آن، موضوع سبیل کفر بر اسلام است، موضوع آن از موضوعاتی است که وعده عذاب، بر تسامح نسبت به آن داده شده است. از موضوعاتی است که درباره‌اش شارع اهتمام شدید داشته و دارد وخطاباتش واضح است. در نتیجه با احتمالی که درباره این مطالب طرح می‌شود، کسانیکه در این مباحث بوده‌اند نمی‌توانند (عندالله) بگویند که احتمال برای ما طرح نشد، و ما غافل ماندیم! لذاتفحص در مورد آن، برای شما یقین می‌آورد که مسأله، منجّز است و مسبب تکلیف است؛ و همین تقاضاهایی هم که مطرح میشود احتمال می‌سازد.

۷ـ توجه به وسوسه‌های خنّاس و دوری از آن

سهل‌انگاری در کار را از سستی و کسلی که ابلیس برای ما بوجود می‌آورد بدانید. اینکه وقت شما گذشت و چه شد و... اینها را از وسوسه های ابلیس بدانید.

در مقابل بگویید ما به دشمن فرصت دادیم تا اینکه توانست چند قدم از نظر فرهنگی جلو بیاید و به این جا برسد. ما جزء آنهایی بودیم که خداوند ما را به احتمالات متنبه کرد؛ لذا دیگر اهل غفلت نمی‌باشیم. ما متنبه شدیم و توجه پیدا کردیم و در این بین هر روز ابلیس برای ما بازی درست کرده هر روز به یک امری و با یک بهانه‌ای آن هم برای اینکه کار را لنگ کند. اصولاً کار او (ابلیس) وسوسه و تأخیر است، و رها هم نمی‌کند. گمان می‌کنم در بعضی از روایات هم که از بزرگان شنیدم هست که مثلاً صبح‌های جمعه خواندن سوره «قل اعوذ برب الناس» را برای دفع خناس و وساوس سفارش کردند. همه ما مبتلا به وسواس خناس هستیم. منتهی وسواس اهل وسواس در خواندن حمد و قل هواللّه نماز ظاهر است، که در آن وسواس دارند! یا موقع طاهرکردن دست همه متوجه آن می‌شوند؛ ولی ما که مبتلا به دنیا و محور قرار دادن مشکلات خود نسبت به مشکلات جهان اسلام هستیم، آن را نمی‌فهمیم! چون شکل و خصوصیت‌های آن مختلف است. ولی به هر حال وسوسه خناس هست و این مطلب هم حتماً راست می‌باشد.

۸ـ ضرورت توجه و آمادگی بیشتر دوستان در مباحث

دوستان به یکدیگر دعا کنند و در عصر عرفه فراموش نکنند. باز من خدا را شاهد می‌گیرم (به عنوان عاجزترین از شما) و از تک تک شما این التماس را دارم که دعا کنید تا خدای متعال مدد کند تا بتوانیم تکلیفی را که متوجهٔ آن شدیم انجام بدهیم؛ و انشاءالله‌تعالی به ولی عادل در اقامه حق کمک کنیم. گاهی من بنظرم می‌رسد که دعای مشلول را بخوانیم بدلیل آن که در برخی از این امور به نظر می‌آید دچار یک لنگی هستیم.

می‌دانید گاهی فردی به مطلبی رجوع می‌کند ولی چیزی به دستش نمی‌آید ولی یک وقت هم می‌بیند در هیچ جلسه‌ای از بحث نیست که برای مقصدی وارد

بشود و راه حل آن را به او نشان ندهند! نه اینکه فکر کنید ما فردی را می‌بینیم، ویا صدایی می‌شنویم؛ خیر! به شما عرض می‌کنم، اهل شهود و مکاشفه و صدا شنیدن و این حرفها هم نیستیم. به هر حال اگر به برکت وجود مبارک حضرت بقیةالله (صلوات‌الله و سلامه علیه) راه حل منطقی کار را عنایت می‌کنند، باید از آن طرف هم در ارائه آن کار شود و سستی نکنیم. این تقاضای من از شما هست. و همین مطلب هم اداء شد، باز حجت است! خوب گاهی انسان می‌گوید مطلب نرسیده بود، ولی الان مطلب هست، تقاضا هم هست ولکن فعالیت متناسب بین این دو، در نوشتن، تنظیم‌کردن و تهیه استاد و کسانی که بتوانند بروند انجام وظیفه بکنند نیست و یک فطورهایی در ما وجود دارد.

در عین حال مسؤولین گروه مژده دادند که گروه آموزش در دو سطح مشغول کار هستند و من عرض کردم اولین چیزی که لازم داریم تلاش برای آمادگی و تسلط دوستان بر مباحث هست. در صحبتی که با بعضی مراکز داشتیم، گفتند هرچه امکانات و نفرات بخواهید، معین کنید؛ و لیست بدهید تا آنها زیر نظر شما با امکانات لازم کار کنند. حالا در مورد مدل مدیریتی که گفته شده نظارت را در داخل موضوع برده‌ایم وغیر از آن چیزی است که در مدیریت موجود اعمال می‌شود، در جلسه آینده توضیحاتی می‌دهند. اما به هر حال قبلاً هم گفته بودیم که به یک مدیریت تحقیقات احتیاج هست. البته ما برای مدیریت تحقیقات، طرح نوشته‌ایم ولی طبیعتاً برای قسمتهای مختلف آن استاد می‌خواهیم و باید دوستان در یک حدی باشند تا بتوانند از عهده کار برآیند. آنها از شما هیچ چیزی نمی‌خواهند و کارشناسان گوش هم می‌دهند؛ ولی کسی باید باشد که بتواند مطلب را تفهیم بکند یعنی باید مطلب را یاد گرفته و مسلط شده باشد.

به هر حال امیدوارم (انشاءالله تعالی) عصر عرفه در حق هم دعا کنید. ظاهراً در روایات شریف هست که خداوند متعال به موسی بن عمران فرمود: از دهانی مرا

بخوانید که به آن دهان گناه نکرده باشید. و بعد او را راهنمائی کرد که یعنی دیگران در حق تو دعا کنند و تو هم در حق دیگران دعا کن و چه خوب است که ملائکه در حق انسان دعا کنند. باز از وجود مبارک امام جعفر صادق(ع) نقل است که ایشان در عصر عرفه زیاد به همسایه‌ها دعا می‌کردند و دربارهٔ خودشان دعا نکردند. راوی سؤال کرد، یابن رسول الله شما درباره خودتان دعا نکردید. حضرت فرمودند:«وقتی انسان دربارهٔ غیر دعا می‌کند، ملائکه هم در حق او دعا می‌کنند و دعای ملائکه مستجاب است» در حق هم دعا کنید. توفیقات یکدیگر را بخواهید. امور جزئی ما را مشغول نکند. زندگی ها ما را مشغول نکند تا بتوانیم در مورد چیزی که نمی‌توانیم نسبت به آن ادعای غفلت بکنیم انجام وظیفه کنیم. شرایط اسلام و مسلمین را مشاهده کنیم و اگر یک ضعفها و فطورهایی هست انشاءالله با عنایت و دعای ولی عصر از همه ما برداشته شود.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۸

تاریخ: ۷۲/۳/۱۲

نقش سازمان و تشکیلات و ضرورت امر بهینه‌سازی

مقدمه: نقش و جایگاه افعال افراد در سازمان

موضوع بحث امروز توضیح بیشتری در مورد مسأله تشکیلات است. کارها (یعنی کیفیت‌هایی که از افعال انسان ملاحظه میشود) مانند سایر کیفیات و اشیاء دارای خصلت هستند. یعنی بنا به بیان و تعریفی که دادیم هم فعل، فاعلیت تبعی است و هم شیء.

۱ ـ ضرورت تعیین و بررسی آثار و خصال افعال در مجموعه

البته این بحث در جای خودش خواهد آمد ولی در اینجا همین قدر می‌گوییم که هم «فعل» آثار وضعیه دارد و هم شیء؛ و برای بدست آوردن اشیاء شما می‌گویید باید متغیرهایی را ملاحظه کرده، متغیر اصلی را شناخته و نسبت بین متغیرها را بدست آوریم تا معادله‌ای که باعث ایجاد شیء میشود تحصیل گردد؛ یا مثلاً برای تولید یک ماده یا موادی (همچون بدست آوردن فولادی با این درجه از مقاومت و با این خصلتها) می‌گویید باید متغیرها چنین نسبتهایی داشته باشد تا آن فولاد خاص بدست آید.

عین همین مطلب هم در مورد فعل و کار مطرح است. البته در صورتیکه خصلتهایش را ملاحظه کنید و بتوانید نسبت بین خصلتها را مشخصاً تعریف کنید.

یعنی بتوانید نسبت ضریب فنی تغییراتی که در آثار یک کار پدید می‌آید را با نسبتی که بین اوصاف آن کار است تحصیل کنید. چگونه است که مثلاً میگویند نقطه ذوب فولاد اینست وکشش و تنش آن چنین است و ... یعنی برای آن آثاری برمی‌شمرید و سپس متغیرهای اصلی، فرعی و تبعی را معین کرده و باقی متغیرهای دیگر را هم را ذکر می‌کنید و در نهایت یک نسبتی بین آنها پیدا می‌کنید. حال باید همین را هم در خصلتهای یک کار نسبت به کارائی آن و قدرت تأثیر آن ملاحظه کنید. یعنی چگونه است که وقتی تولید فولاد را بهینه می‌کنید، می‌گویید میخواهیم سطح مرغوبیت تولید فولاد را بالا ببریم و لذا باید عواملی که خصلتهایش را بوجود می‌آورد شناسایی کرده تا در منتجه، آثار این متغیر اصلی چگونه ظاهر شود و چه نسبتی باید داشته باشد؟ یا در یک مثال ساده‌تر میگویید باید وضعیت شکر، روغن، آرد و نسبتهایی که در توان طبخ آن وجود دارد را ملاحظه نمود تا معلوم شود که سوهانی با چنین خصوصیات تحویل شما خواهد داد. بنابراین متغیرها و نسبتهای بین آنها را باید شناسایی نمود تا تحصیل یک منتجه، یک مرکب و یک کیفیت که دارای آثار خاصی است ممکن شود.

پس میتوان خصلتهایی را برای «شیء» (به عنوان یک کیفیت مادی) و هم برای «فعل» (به عنوان یک کیفیت مادی) شناسایی کرده و نسبت بین خصلتها را هم ملاحظه نمود. این مرحله قدم اول بود.

اما قدم دوم اینکه از این اشیاء و کیفیت‌ها (که ابتدائاً میگوییم کیفیت‌های جداجدایی هستند اگر چه خودشان هم یک نظام دارند) قصد داریم نظامی بسازیم.

بعنوان مثال میخواهیم اتومبیل بسازیم. بدیهی است که در اتومبیل، فولاد با درجات مختلف از مقاومت و با صورتها و کیفیت‌های خاصی (که با جایگاه مصرف آن فولاد در یک نظام و در یک سیستم است) بکارگرفته شده است. یعنی فولادی که در میل‌لنگ ماشین لازم است با فولادی که در پیستون یا سیلندر است دارای یک

درجه از مقاومت نیستند. حتماً فولادها به نحوی است که قدرت، وزن، اندازه، کمّیت و کیفیت، خصوصیات و حتی درجه حرارت ماده‌اش باید متناسب با جایگاهش باشد چراکه مثلاً در یک‌جا داغ میشوند و در حرارت شدید قرار می‌گیرد ولی در جای دیگر چنین نیست. فرض کنید در آنجاکه ورود بنزین را تنظیم می‌کنند تا وارد کاربراتور شود، باید حرارت به ۵۰ درجه نرسد والاّ سبب آتش گرفتن ماشین میشود. لذا چون در آنجا جای احتراق بنزین نیست قطعاً باید حرارت زیر صد درجه ملاحظه شود و برعکس این قضیه، در مورد پیستون است که باید حرارتی باشد که اشتعال و احتراق حاصل شود. پس درجات مختلفی از حرارت (در حال حرکت) وجود دارد که متناسب با آن باید موادی خاص داشته باشد. در نتیجه خوبی وبدی یک ماده (ماتریال) در تناسب با جایگاهش معین می‌شود که در کجا باید از آن استفاده نمود. یعنی مثلاً درجهٔ مقاومت فولاد و میزان کربن، و سختی و سستی، مقاومتش در برابر حرارت و ... منوط به اینست که کجا بکارگرفته می‌شود. مثلاً اگر شما قطعه‌ای را می‌خواهید در چرخ‌دنده بکارگیرید تا شیشهٔ اتومبیل را بالا و پایین کند، در اینجا اصلاً آن خصوصیات را شرط نمی‌کنید بلکه خصوصیات دیگری را در آن شرط می‌کنید که متناسب با جایگاه خودش باشد.

۲ ـ تناسب و عدم تناسب فعل با سازمان، مشخص‌کننده خوبی و بدی

آنچه که در اینجا با ذکر مثالهای ساده گذشت بدین منظور بود که بگوییم: درنظامی که می‌خواهید بناکنید طبقه‌بندی و خوب بودن آن متناسب با وضعیت آن فعلها و کارها است. بنابراین صحیح است که گفته شود حقیقت خوبی و یا بدی یک فعل منوط به جایگاه و نسبت آن به سایر افعال است. حالا بررسی آن نسبت به سایر افعال خود فرد در یک مرحله از قضیه است و بالاتر از آن نسبت یک فعل به افعالی که در سازمان طرح می‌شود.

افعالی که در یک نظام و سازمان طرح می‌شوند، متقوم به هم هستند و یکدیگر را در خوبی و بدی قید می‌زنند. یک فعل وقتی «خوب» است که تناسب به سازمانش داشته باشد و این کیفیت فعل وقتی «بد» است که تناسب با سازمان و تشکیلات نداشته باشد. بنابراین برای اصلاح یک فعل باید متغیرهای او را شناخت و او را بگونه‌ای تنظیم و بهینه کرد که متناسب با کار سازمانی باشد.

۳ـ ضرورت توجه به ضوابط سازمانی

قصدم از این بحث آن است که آیاافعال، فقط عینی هستند؟

جواب اینست که افعال روحی، افعال ذهنی و افعال عینی، حساسیتهای روحی تولید مفاهیم، نحوهٔ عملکرد سازمانی (یعنی تعاون با هم در یک سازمان) همه باید برای خوبی قدرت تفکر و خوبی قدرت تهذیب و خوبی قدرت عملکرد قید شوند.

یعنی اگر حساسیت انسان، محاسبه، مشارطه و مراقبه‌اش نسبت به عمل فردی خود (حتی در سازمان خوب باشد) ولی اعتنایی به بهینهٔ غیر نداشته و توجهی به ضوابط سازمانی نکند، این حساسیت او حساسیت خوبی نیست. حساسیت وقتی خوب است که در نسبت حساسیت خود با حساسیتهای دیگران حساس باشد. یعنی نسبت به توسعه قدرت ضوابط (بهینه‌شدن قانونها) حساسیت به خرج دهد چراکه آن قانونها عهده‌دار رابطهٔ افعال با یکدیگرند و به فعلها یک نظام مشخصی را می‌دهد.

بیش از این بحث را معطل نمی‌کنیم چراکه غرض تذکردادن نسبت به بعضی مطالب است و سپس نتیجه‌گیری از آنها.

بخش اول: ضرورت و کیفیت بهینه‌سازی در سازمان

۱ ـ بهینه در سازمان، زمینه توسعه و تهذیب سازمانی

پس اگر قدرت آسیب‌شناسی و بهینه‌سازی وضعیت رفتارهای یک مجموعه نباشد، حتماً هر سازمانی کار خودش را نمی‌تواند انجام دهد. یعنی اگر معنای توسعه و تهذیب سازمان شناخته نشود عملکرد سازمان بهینه نمی‌شود و اگر بهینه نشود شرایط پرورش اخلاق حسنه و حمیده معین نخواهد شد.

اما چرا حمیده؟ زیرا فرض اینست که محور بهینه‌ها و محور نظام حساسیتهای سازمان در جهت الهی است. یعنی امری که این امور را به وحدت می‌رساند حتماً باید توسعه یک جهت‌گیری باشد و حساسیتها حول یک محور باشد.

۲ ـ فردی نبودن امر بهینه‌سازی در سازمان

البته این امر بصورت فردی نمی‌شود. باید افراد خواهان این باشند که نظام ولایت در جهت خاصی نیرومند شود، نسبت به ارتقاء حساسیتها در جهت کلمه توحید اهتمام داشته باشند، در ارتباط با اعلاء کلمه توحید تسامح (نسبت به موضع خودشان) را نپذیرند. یعنی حتماً منزلت کار سازمانی خودشان را در رابطه با اعلاء کلمه توحید بشناسند.

هر فردی که هست نگوید که فقط من حرام نخورم، بلکه بگوید حرام نخوردن وقتی است که در مرحله اول موضع من نسبت به اسلام و جهان اسلام مشخص شود. اگر بین کار من (برای حیات فردی) و حیات اسلام تزاحمی باشد باید بگوید هزاران فرد (مثل من) فدای اسلام.

در آن رتبه‌ای که اصلاً تزاحمی ندارد و در آن جهت هم هست باید دید آیا واقعاً آن کار، آب رفتن به آسیاب کیست؟

بخش دوم: بهینه‌سازی در جامعه

۱ ـ ارتباط مبتلابه افراد با مبتلابه نظام

حال اگر نباشند سازمانهایی که متکفل امور باشند! می‌توان گفت تفکر فردی مقدم بر تفکر سازمانی است؟! هرگز چنین نیست!!

در این صورت اگر بنا شد که به صورت یک سازمان و با همکاری یکدیگر عمل شود تا تولیداتی داشته باشند! و منزلت آن تولیدات را هم نسبت به اِعلاء کلمه توحید بشناسند! و تسامح دربارهٔ آن روا ندارند! در این صورت: چگونه می‌توان پذیرفت که در یک واحد کوچک، این اهتمام‌ها (دقتها، همکاریها و ارتباطها) منطقاً قابل اثبات و ملاحظه باشد! ولی دربارهٔ اصل نظام اسلامی (این اهتمامها) قابل ملاحظه نباشد؟!

یعنی آیا فردی می‌تواند در مورد این اموری که در کارهای روزمره خودمان با آنها برخورد می‌کنیم و برای ما محرز و یقینی است بگوید، چنین اهتمامهایی در باب کار یک جمع کوچک ثابت است! ولی نسبت به اصل نظام اسلامی ثابت نیست؟

آیا می‌توان در اینجا که مبتلابه فرد به تبعیت مبتلابه سازمان و توسعه سازمان مشخص می‌شود (یعنی حتماً با قدرت حساسیت، تفکر و عمل دارای نسبت است) بگوییم (این مبتلابه افراد) ارتباطی با مبتلابه نظام ولایت ندارد؟!

آیا می‌توان چنین چیزی گفت؟! مسلماً خیر!!

۲ ـ تأثیر مصالح نظام در تعیین تکالیف فردی

طبیعی است که منزلت نظام تصرف در مبتلابه‌ها است و منزلت ابتلاءها پس از تصرفات نظام مشخص و محقق میشود. یعنی تا موضوعی نباشد معنا ندارد که

گفته شود حکمش چیست؟ وقتی می‌توان گفت حکمش چیست که موضوعی مشخص شده باشد. و بنا به مثل معروف می‌گویند، «ثبّتِ الارضَ ثم انقش». بله! بصورت قضیه التزام قلبی حتماً درست است که انسان ملتزم به جمیع احکام رساله باشد، ولی بهرحال نمی‌داند مبتلابه کدام است. یعنی آیا من "حاضر" هستم، تا حکم "حاضر" بر من واجب باشد یا مسافرم، تا نماز مسافر بر من واجب باشد؟

روشن است که مبتلابه‌ها متأثر از، تصمیم‌گیری نظام (یعنی مصلحت توسعه نظام) خواهد بود. یعنی اگر (مثلاً) شما می‌گویید مصلحت فردی من ایجاب می‌کند که به مسافرت بروم، حال که سفر رفتم، نمازم قصر هست. در اینجا مصلحت‌اندیشی خود فرد (اعم از سفر برای تجارت یا تحصیل یا غیره) حاکم بر اینست که ابتلاء به حکم نماز مسافر پیدا کنید یا حکم نماز حاضر. یا مثلاً پولی دارم و به خانه می‌دهم؛ در نتیجه احکام اقتصادی که مورد ابتلاء است، احکام بیع می‌باشد. یا وقتی اجاره می‌کنم، احکام مورد ابتلاء، اجاره می‌باشد. بهرحال این مصلحت‌ها را چه کسی معین می‌کند؟ خود مکلف.

۳ـ تفاوت تعیین مصالح نظام با مسأله استصلاح

اما نباید کسی فکر کند که این مسأله استصلاح می‌شود. استصلاح در استنباط حکم مطرح هست! نه در تعیین موضوع!!

کسی نباید بگوید که این امر، همان حکومت امور حسی بر دین است. خیر! اینگونه نیست. شما در تعیین موضوعات مورد ابتلاء، مصلحت‌های خودتان را در آن رعایت می‌کردید. حال ما یک قدم بالاتر برداشته و می‌گوییم یک دستگاهی هم هست که (آن دستگاه) وظیفه‌اش ایجاد موضوعات هست. یعنی در حقیقت آن نظام هم، موضوعات را متناسب با مصلحت خودش درست می‌کند و وقتی

متناسب با مصلحت خودش درست کرد، مبتلابه خودش را عمل می‌کند و شما هم در شرایط جدیدی قرار می‌گیرید که به صورت تبعی، مصلحت‌های شما معین میشود.

۴ـ تقدم موضوعی مصالح نظام بر فرد و منزلت حاکم موضوعات نظام

حال سؤال اینست که مصلحت‌های خودش چیست؟ مصلحت فرد معلوم است ولی مصلحت آن دستگاه، توسعه نظام ولایت الهی است تا در نهایت خداپرستی در دنیا رشد کند.

دراین صورت طبیعی است که (موضوعاً) مصلحتی که او می‌تواند معین کند با مصلحت فرد، طرف تزاحم قرار نمی‌گیرد. حال فرد می‌خواهد کلمه توحید را اعلاء کند (ولی با توانایی و قدرتی که در حد تحرکات فردی است) و نظام هم می‌خواهد کلمه توحید را اعلاء کند، در اینجا علی‌الظاهر یکی هستند. (یعنی در یک جهت هستند ولی نه آنکه حقیقتاً یکی باشند) بعبارتی موضوعاتی که نظام می‌تواند آنها را هدف قرار بدهد (با داشتن یک وحدت و کثرت و قدرت عملکرد بسیار بسیار بزرگتر) محال است که برای فرد هم (به صورت انفرادی) مطرح باشد.بعنوان مثال اگر نظام تصمیم گرفت که شرایط استیضاح کلینتون را در سطح جهانی فراهم کند، چه می‌کند؟ مثلا در مرحله اول برای ملتهای ضعیف دنیا مطرح می‌کنند که باید شما براساس قوانین بین‌المللی و مبانی‌اش در تصمیم گیریها مشارکت داشته باشید. سپس می‌تواند مواد نقض حقوق بشر را در عملکرد ۵۰ سالهٔ سازمان ملل جمع آوری کند و بگوید در فلان مورد و... استفاده از حق وتو به نفع چه کشورهایی و علیه چه کشورهایی تمام شده است. بعد از آن می‌تواند بگوید شما فقط حق استیضاح رئیس جمهور امریکا یا انگلیس یا فرانسه (و کشورهایی که

در شورای امنیت حق وتو دارند) به ملتهای خودشان داده‌اید در حالیکه حاصل این وتوها علیه ملتهای دیگر واقع شده و مسلّم آن ملتها را هم نمی‌توان از حقوق بشر منفصل و جدا کرد. پس اینها هم حق دارند وکیل و نماینده معین کرده یا استیضاح کنند. یا اگر بنا شد (همان گونه که آنها علیه دین و اسلام و قرآن و مقدسات و نظام ارزشی شما شایعه می‌سازند و بعد از مدتی هم آنها را هدایت می‌کنند تا به ثمر برسد) شما هم شایعه درست کنید، طبیعی است که این کار تنها از عهده یک دولت بر می‌آید که می‌تواند آن را ایجاد کند و به آن دامن بزند تا یک زمینه‌ای را آماده کند. مثل این که در تظاهرات روز قدس بگویند (مثلاً) ما از فلان طرح طرفداری کرده و سپس آن را تبدیل به مسأله‌ای در دنیا کنند.

حال آیا فرد هم می‌تواند چنین کاری را انجام دهد یا عملاً محال است؟ (فرد با قدرت فردی خود) موضوعاً قابل مقایسه با نظام نیست. یقیناً مبتلابه او به تبعیت از نظام معین شده است. بعبارتی نمی‌توان قسم شیء را قسیم شیء قرار داد. و نمی‌توان گفت که مبتلابه فردی به اندازه نظام، هدف و موضوع خاص معین می‌کند.

ممکن است به ذهن فردی خطور کند که حضرت امام هم (رضوان الله تعالی علیه) بصورت فردی حرکت کرد و چنین کارهایی را انجام داد. ولی می‌گوییم ایشان مؤسس یک نظام شد. یعنی در مراحل مختلفی به ایجاد شرایط یک نظام می‌پراخت و آن را توسعه می‌داد تا در هر منزلت (متناسب با آن منزلت) توانست کار کند. پس او بعنوان یک فرد نبود.

پس موضوعاً مبتلابه یک فرد یا اهداف او نمی‌تواند از قبیل اهداف یک نظام باشد. در آنجایی هم که فردی رهبری یک نظام را می‌کند در واقع به قدرت نظام است که کار می‌کند. البته منزلت رهبر، منزلت محور نظام است و شکی در این امر نیست. ولکن سؤال اینست که آیا به عنوان فرد، از مجموعه بریده است یا به عنوان

محور یک نظام مطرح است؟

پس موضوعاً، موضوعات مورد نظر نظام، قابلیت تزاحم با موضوعات مبتلابه فرد ندارد. منزلتش، منزلت دیگری است. بعبارتی منزلتش (عقلاً)، منزلت حاکم و در ایجاد موضوع است.

۵ـ ساکت نبودن دین در مورد احکام مبتلابه نظام

در این صورت اگر شخص گفت، اسلام احکام حکومتی ندارد، باید سؤال کرد پس احکام، (عدل و ظلم) را نسبت به موضوعات حاکم، به چه کسی واگذار کرده است؟ اگر اسلام نداشته باشد و بعبارت دیگر مرتبط با اسلام نباشد، آیا معنایش این است که، به عقل بشر واگذار کرده است؟

حال اگر بگویند به عقل بشر واگذار کرده‌ایم چه عیبی دارد؟ در واقع یعنی در تعیین احکام، آن هم در سطح موضوعاتی که مربوط به مبتلابه فرد هست، محتاج دین هستیم ولی دین، دربارهٔ احکامی که مربوط به مبتلابه نظام است صحبتی نکند.

و بهرحال اگر گفته شود چنین چیزی لازم نداریم باید سؤال کرد که: آیا موضوع حاکم (در مصلحت و مفسده) بدون اقتضاء است؛ ولی فقط موضوع محکوم دارای اقتضاء است؟ یعنی موضوع حاکم در سعادت و شقاوت (عبادت و عصیان) اثر نداشته ولی موضوع محکوم و تابع دارای اثر است؟ یقیناً این حرف (عقلاً) قابل قبول نیست و قضیه‌ای است که قیاساتُها مَعَهاست.

پس در این مسائلی که مبتلابه نظام است (و به آن مصالح نظام می‌گویند) و در مراحل توسعه (یعنی اهداف نظام چه اهداف سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی) نمی‌توان گفت دین ساکت است. به عبارت دیگر آیا در سیاست‌گذاریهای کلی که بدنبال تعیین یک اهدافی (در توسعهٔ حساسیتها تفکرها و اعمال نسبت به مسیر

الهی‌شان) مشخص می‌شود، می‌توان گفت شرع ساکت است؟ می‌توان گفت این امور مقتضی ندارد؟

آیا اینکه اصلاً بگوییم عیناً، مبتلابه حکومت مثل مبتلابه فرد است، ولی یک فرد بسیار بزرگ صحیح است؟ اگر به یاد داشته باشید، تزاحمی را که دربارهٔ یک فرد ذکر کردیم با تزاحمی که دربارهٔ حکومت بیان کردیم فرق داشت. در اینجا یک مجموعه از افعال و تصرفات انجام می‌گیرد و یا با هم ترک می‌شود. گفته می‌شود این برنامه یا آن برنامه (در مسیر تحقق آن هدف خاص) در حالیکه در اعمال فردی یک مجموعه مورد ارتکاب قرار نمی‌گیرد. یعنی برای اینکه یک هدف و استراتژی را معین کنید، باید نسبت به امور متعددی، لوازمی را ملاحظه کنید.

۶ـ ضرورت دردست گرفتن حادثه‌سازی در جهت اعلاء کلمه توحید

در مورد مثالی که گفته شد ذکر یک نکته لازم است. یعنی اگر نظام ما بخواهد (به عنوان یک هدف و استراتژی برای حکومت) در مسیر استیضاح کلینتون و به صحنه کشیدن و محاکمه کردن سران مستکبر در تدارک شایعه سازی برآید. درست عین همان دامی که آنها در برخورد با مستضعفین بکارمی‌گیرند. مثل این که روزنامه نگارانشان را می‌فرستند مصاحبه می‌کنند، سؤال و جواب می‌کنند و امثال اینها؛ یعنی در واقع ما هم در برابرشان این قدرت را داشته باشیم تا بتوانیم آنها را در دام بیاندازیم. اگر هدف را اینگونه معین کردید، چنین نیست که این هدف دارای هیچگونه لازمه‌ای نباشد. بلی اگر بصورت انتزاعی ملاحظه کنید می‌توان گفت، انشاءالله حتماً، قریب‌الوقوع استیضاحش می‌کنیم! در این صورت خیلی راحت هم هست که گفته شود بعداً هم ملتهای دنیا را به تظاهرات کشانده! و آنها را به یک قیام و جهاد می‌کشانیم وو ...! ولی طبیعی است که وقتی این هدف را خط مشی سیاست

خارجی قرار دادید لوازمی دارد. مثل این که سیاست دولتها (در معاملات، در قراردادها و در سایر امور) با ما چه خواهد بود؟

مثلاً وقتی ما یک فتویٰ دربارهٔ سلمان رشدی می‌دهیم، آنها مکرر در مکرر فشار می‌آورند که از این فتویٰ دست بردارید. حالا ما باید در داخل چه تصمیم اقتصادی بگیریم تا بتوانیم در خارج چنین موضعی را داشته باشیم؟

اما شما می‌بینید که اگر در داخل بخواهیم تصمیمی بگیریم بعضی می‌گویند: این تصمیم خلاف شرع ست! می‌گوییم پول نفت است و می‌خواهیم آن را تقسیم کرده و دیگر به این شکل وام ندهیم.

البته طبیعی است که وقتی به شکل دیگری وام بدهید، یک عده‌ای ورشکسته شده و سروصدایشان هم بلند می‌شود، بدهکار می‌شوند احیاناً زندان می‌افتند، مراجعه می‌کنند و ... حال شما در این وضع پاسخ کدام «هل من ناصر» را می‌دهید؟ مسلّم سعی می‌کنید آنها را اقناع کنید. مثل اینکه می‌گویید الآن در جنگ هستیم و باید تصمیمات متناسب با جنگ سیاسی گرفته شود و وقتی در تقسیم پول نفت این تصمیمات گرفته می‌شود لازمه‌اش اینست که در تجارت محدودیتها پیدا می‌شود و سعه‌ها و ...

حالا قضاوت کنید که این نوع برخورد درست است یا اینکه بگوییم باید زیر بغل آنها را گرفت و گفت به داد آنها برسید که از بین رفتند و حیثیت یک عدّه مسلمان خدشه‌دار شد! اینها آبرو دارند، کارهای خیر کردند، مسجد و حسینیه ساختند و ...؟!

پس چگونه می‌توانید بگویید به گونه‌ای باید حرکت کرد و تصمیم گرفت که این لوازم را نداشته و با هیچ امری تزاحم نداشته باشد؟! آیا این حرف معقول است؟ آن‌هم با روشی که الآن مردم زندگی می‌کنند؟! حتماً می‌دانید که الآن اکثر

محصولات مصرفی مردم خارجی است. یعنی بیش از ۷۰ درصد مجموعه مصرفی هر فرد وابسته است (حتی در آنجاکه صنعت داخلی دارید اگر به مجموعهٔ آنها نگاه کنید بیش از ۷۰ درصد آنها وابسته است) چه ارز یا کارخانه یا غیره.

در هر حال اگر قدرت شایعه‌سازی را به دست دشمن بسپاریم، درنهایت هر روز برای ما ایجاد حادثه می‌کند و نتیجه‌اش برای کشورهای اسلامی این خواهد شد که کلمه توحید در معرض هجوم قرار بگیرد. و البته تشخیص این امور با فردی است که موضوعات نظام و اهداف نظام را ملاحظه می‌کند و لذا موضوعات تزاحم در اهداف حکومتی با تزاحم در افعال فردی کاملاً جدا است. و همچنین (قطعاً) نمی‌توان گفت که عدل و ظلم دربارهٔ آنها مطرح نیست و یا موضوعاً حاکم نیست.

۷ـ ضرورت تعیین جایگاه مناصب اجتماعی در جامعه

بنابراین مسأله، آیا می‌توان گفت مانعی نیست! که مردم در احکام فردی از مراجع، تقلید بکنند (آن هم بر حسب سنّت حسنه سلف صالح) و در مورد احکام حکومتی هم (که حداکثر فقها قائل به آنها هستند)به رهبری رجوع کنند؟!

ما می‌گوییم خود شما در اصول از لوازم مثبتات بحث کردید! بعبارتی آیا عقلاً موضع‌گیریها اثر دارد یا ندارد؟ مسأله توزیع قدرت سیاسی چه می‌شود؟ یعنی معقول است که در تنظیم نظام در مرحله اول قدرت را به فردی بدهید ولی بعد، از او بکارنگرفتن آن قدرت را بخواهید؟! یا اینکه موازنه یعنی توزیع، به نحوه‌ای که در بکارگیریش محدودیت ایجاد کند؟ آیا می‌توان در ایجاد یک نظام و سازمان و تشکیلات اجتماعی قدرت را به فردی داد و بعد هم گفت که آن را بکارنگیر؟! یا اینکه بگوییم هرگاه که خواستید قدرت بدهید، اشکالی ندارد ولی در موازنه به گونه‌ای قدرت را به او بدهیم که اگر بخواهد آن را بکاربگیرد دچار محذور باشد؟! به

بیان دیگر نفس توزیع وظایف و اختیارات در مناصب بزرگ اجتماعی هم می‌آید یا خیر؟ مثلاً وقتی به یک رئیس اداره‌ای قدرت دادید آیا به میزانی به او قدرت داده‌اید! و وظایف خاص و یک نحوه ارتباطهایی برای او ایجاد کردید که دیگر نمی‌تواند بصورت مطلق با قدرتش برخورد کند! و به ناچار فقط در یک مجرای خاص و با یک ابزار خاص می‌تواند عمل کند؟ یعنی آیا میزان اختیارات فردی‌اش نسبت به قدرت سازمانی‌اش خیلی محدود است یا اینکه مطلقش می‌کنید؟ کدامیک است؟ اگر چنین است با کدام ضابطه؟!

خلاصه چگونه می‌خواهید قدرت تمایلات مذهبی را که در اختیار نظام مرجعیت (نظام مرجعیت می‌گوییم چون هر یک از مراجع دارای جمع زیادی از وکلا گرفته تا مسأله گوها هستند) است، شکل دهید؟ مسلّم هر یک از این آقایان در جامعه به یک نحوی نقش و اثر دارند. بله! مسلّم خود آقا مطلبی علیه نظام نمی‌گوید. اما وکیل او چطور؟ مسأله گویش چطور؟ این امر در شأن خود آقا هم نیست که علیه نظام نق بزند ولی فلان مسأله گو و یا فلان وجوهات‌بگیر او در فلان شهرستان چطور؟ مثلاً وقتی یک بازاری نزد او آمده و نق می‌زند این فرد هم کنار او نشسته و یک چیزی می‌گوید، ولی اگر بخواهد علیه آقا چیزی بگویند همین مسأله گو چه می‌کند؟ طبیعی است که دفاع می‌کند. چرا که دفاع از آقا را، دفاع از هویت مذهبی و اجتماعی خودش می‌داند و دفاع از حکومت را دفاع مذهبی و اجتماعی خودش نمی‌داند.

حالا چگونه ارتباطی باید بین نظام و حیثیت سیاسی شبکه‌ای که در اختیار یک مرجع هست، برقرار شود؟ ممکن است گفته شود اگر در نظام (به صورت طبیعی) همه تعریف کنند و به‌به بگویند این امکان هست که نظام به فساد بیافتد. می‌گوییم راه کنترل نظام چیست؟ از طریق تضعیف کردن یا از راه کمک کردن به آن؟

قطعاً می‌گویند از راه کمک کردن به آن. در این صورت چند درصد از افرادی که علیه نظام حرف می‌زنند از متدینین بوده و به فکر کمک کردن (در موضوعات مختلف) نظام هستند؟! و به بیانی نحوهٔ مجاری و ابزارهایی که باید مکفل این کار شود و ارتباط بین نظام و هویتهای مذهبی و اجتماعی را تنظیم کند چه خواهد بود؟ آیا می‌توان گفت که مطلقاً از یکدیگر جدا هستند؟ می‌توان گفت باید نظام را به یک عده که مرتباً از بیرون نظارت کنند (آن هم نظارتهای سطحی) بسپاریم یا این که باید اینها متعاقب و مؤید هم و دست یکدیگر باشند؟

۷/۱ـ نحوه برخورد با شایعه‌ها بر علیه نظام

واقعاً ما با این شایعه‌هایی که در (جامعه) علیه نظام پخش می‌شود چگونه برخورد می‌کنیم؟ آیا متدینین در برابر شایعه‌هایی که علیه نظام است فقط به لطیفه و شوخی اکتفا می‌کنند یا خیر؟ میزان تحمل آنها چیست؟ در این موارد سبک‌شمردن و تحقیرکردن، سبُک‌شمردن و یا تحقیرکردن کدام پرچم است؟ همه ما زیر یک پرچم هستیم. یعنی اگر بگویید از این مجموعه فقط سی درصد آن تبعیت از شرع و رهبری می‌کنند. من می‌گویم اگر مجموعه شکست این سی درصد هم باقی نمانده و از بین می‌رود.

«العجب کل العجب» که در زمان شاه (من خودم بخاطر دارم) که بعضی از آقایان می‌گفتند، در دنیا فقط یک کشور هست که نام حضرت مولیٰ را دارد و شاهش نماز می‌خواند. همان مقدس‌هایی که اعتراض داشتند و می‌گفتند، چرا با شاه مقابله می‌کنید و چرا مردم را به کشتن می‌دهید و ... حالا همانها در مورد یک روحانی فقیه، متعبدو کسی را که به نماز شب و تهجّد و گریه نیمه شبش یقین داریم، به دلسوزی او نسبت به اسلام یقین داریم، دارای سابقهٔ خوب خانوادگی و غیره هست

اعتراض و ایراد دارند. در مورد تمام این مواردی که گفتیم (دقیقاً) شاه در نقطه مقابلش بود در مورد او یقین به عرق‌خوری‌اش داشتیم،"[۱]" در مشروعیت نحوه تولد او صحبت بود. (چراکه خود رضاخان هم بسیار مشکوک بود و تقلید او کاملاً مبهم بود، یعنی نمی‌توان گفت که او مقید به شرع بوده یا اعتنایی به آن داشته که حالا فرزند، فرزند خودش باشد یا نباشد). اما از این طرف یقیناً پدر ایشان (رهبر معظم) یک مجتهد و فقیه مسلّم و از ذرارهٔ نبی‌اکرم (صلوات اللّه علیه). و البته در مورد پهلوی هم قطعاً جنایتش مسلّم است. در این طرف انتخاب رهبری بدست فقهاء و با عنایت حضرت حجت (صلوات اللّه علیه) بوده و در مورد شاه هم یقین دارند که مقدمات آن را سفارت انگلیس فراهم کرده بود. حال چگونه است که در آن وقت سلطان شیعه بوده، و نماز می‌خواند و... و لذا مقابله با او و پشت سرش حرف زدن خوب نبود، ولی حالا که پرچم اسلام در دنیا تنها بـه دوش ایـن مـرد است، می‌توان درباره او صحبت کرد؟!

ما اینگونه برداشت‌ها را ناشی از این می‌دانیم که در توزیع قدرت اجتماعی مذهب، هنوز نظامی که بتوان هویت مذهبی و هویت کلماتی راکه منسوب به اسلام است بصورت متناسب (با تعیین حدود و وظایف خاص، حتی در این دو، که مثلاً فلان وکیل یا فلان آقا نتواند علیه نظام حرفی بزند و خلاف کند) مشخص نشـده است. این امور بصورت مستقل و بریده مطرح شده و دائماً هم تأکید می‌شود که این جدایی باید باشد!

شما خیال می‌کنید این شایعه‌ها (آنهم شایعه در مشروعیت تصرفات نظام) دلها را سرد نمی‌کند؟ مگر بر چه پایه‌ای استوار است؟ مسلّم بر پایه علاقه به خدا،

---

۱ ـ البته این مقایسه از قبیل مقایسه‌ای بین سیدالشهدا(ع) و یزید است که می‌گفتند این فرزندزاده رسول‌الله(ص) و اهل مناجات و دیگری از ابوسفیان و سلسله اموی.

نبی اکرم (صلوات اللّه علیه) و ائمهٔ طاهرین و بر پایهٔ مذهب بنا شده است. اما در عمل توزیع حدود وظایف و اختیارات به گونه‌ای انجام می‌گیرد که امکان پیدایش شایعه‌های گسترده به نام مذهب و علیه نظام باشد! البته این نکته را هم اضافه کنم که، بدون هر گونه ارائه راه حلی!

۷/۲ ـ تفاوت نصیحت و شماتت

به این مسأله توجه داشته باشید که عیب گرفتن بدون راه حل بـه شـماتت نزدیکتر است تا به نصیحت! آدم ناصح راه حل می‌دهد؛ اگر عیب هم بگیرد آن را به کسی که متصدی آن امر است عنوان می‌کند تا برطرف کند. یعنی آن را به شایعه هم مبدل نمی‌کند.

مثلاً اگر خدای نخواسته برای برادرتان و یا فرزندتان مشکلی پیش بیاید. سر چهار راه بازار نمی‌روید تا آنجا مشکلش را طرح کنید. یعنی آبرویش را نمی‌برید. بلکه تمام همّ و غمتان را بسیج می‌کنید به اینکه راه حل را پیدا کنید. اگر مثلاً کسی پیش شما آمده و بصورت خصوصی مشکلاتی را به شما گفت، شما می‌گویید راه حلش کدام است؟ می‌گویید بنا نیست که مرتباً اشکالات را بازگو کنم بلکه راه حلی داری یا نداری؟ یعنی تکرار حرف را نمی‌پذیرید و حتی استماع هم نمی‌کنید، راه حل را می‌خواهید. بعد می‌گویید راه حل درست آن نیست که آبروی فردی را ببرم، بلکه می‌گویید چگونه باید مشکل را حل کنم تا حفظ آبرو بشود. بهرحال شرایط نصیحت پیدا است، و شرایط شماتت هم معلوم است! و البته شماتت کردن، نصح نسبت به دشمن و کمک به او و آب به آسیابش ریختن است.

دشمنان اسلام می‌گویند: "اسلام برای تمدن جدید قانون اداره‌ای در اختیار ندارد! یک مذهبی بود که در هزار و چهارصد سال قبل ظاهر شده و یک دوران را

هم اداره کرده با قریب مثلاً ۵۰۰ سال قبل و اگر خیلی گسترش بدهیم تا دولت عثمانی هم می‌توان از آن نام برد. ولی دیگر پس از آن اداره مملکت و کشوری به نام اسلام نبوده است. بعد هم می‌گویند، در عالم یک حرکت علمی جدید پیدا شده. یعنی مدیریت عالم را متفکرین و مدیران بدست گرفتند".

حالا شما که یقین دارید اسلام کامل است و اعلام می‌کنید که: «حلال محمّد (صلوات اللّه علیه) حلال الی یوم القیامة» و می‌گویید «القرآن مجری مجری الشمس و القمر» ما نباید در عمل اجتماعی این عقاید را باطل کنیم. در واقع مثل اینست که اعتراف با زبان است ولی مبارزه در عمل! حال چه دانسته و چه ندانسته، چه خیال شود که براساس صدقِ ساده‌لوحانه، (و بلکه نزدیک به حماقت) و چه خیال شود که داریم اسلام را تقویت می‌کنیم! فرقی ندارد.

۷/۳ ـ ضرورت تعیین حدود و وظایف و اختیارات

دانشکدهٔ علوم روابط اجتماعی، وابسته به صدا و سیما است. در آنجا دانشکده‌های هنر (حدوداً سی عدد) برای تنظیم وضعیت فرهنگ کشور زیر بلیط آن دانشکده‌ای که در روابط اجتماعی بحث می‌کند بکارگرفته می‌شوند.

حال اگر شما در آن دانشکده بروید، اصلاً در مورد علوم انسانی پاسخی داده نمی‌شود. یعنی در آنجا هرگز برای تغییر جامعه و تصرف در جامعه، قانونی تحویل نمی‌دهند. و در مورد فلسفهٔ تاریخ اسلام، وسیله تغییر در سازماندهی و تعیین اهداف و ... بحثی نمی‌کنند. ولی وقتی به محصولش می‌رسند می‌گویند محصول بد است! وقتی شما می‌گویید محصول بد است، شما که مثل بقال نیستید که وظیفه نداشته باشید! خوب شما به عنوان عضوی از آن مجموعهٔ علمی مسؤول فرهنگ یک جامعه هستید. مسؤول فرهنگ یک مذهب هستید و باید بتوانید طریق جریان

آن مذهب را در کلیه ابزارهای ادارهٔ آن جامعه (آن هم هماهنگ با آن مذهب) ارائه بدهید.

اما اینکه راحت خودمان را کنار کشیده و تقصیر را از دوش خودمان برداریم و بگوییم که این امور جهت ندارند و آنها را به نفع هر چیزی می‌توان بکارگرفت، درست نیست! اصولاً در همین روش بکارگیری آنها، چگونه می‌خواهید عمل کنید؟! بر فرض محال، بخش تجربی علوم انسانی هم هیچگونه جهتی نداشته باشد! ولی بهرحال یک علم و فنی لازم دارد که آن علوم را در اختیار مذهب بیاورد یا خیر؟ اگر محتاج علمی است، آن علم را چه کسی باید درست کند؟

اینکه ما مرتباً خود را از هر مسؤولیتی تنزیه می‌کنیم برای اینست که نسبت وظایف در برابر اختیارات مشخص نشده است. وقتی می‌گویند این اختیار را دارید در واقع منوط به اینست که در مقابلش چه وظیفه‌ای دارید. به هر حال بر فرض که اختیارات "حوزه" و تحقیقات فرهنگی در نظام بسیار هم بالا باشد (بصورت مطلق)، اما در نهایت حدود وظایفش چیست؟ اگر این مسأله مشخص شد در آن صورت وقتی مردم دیدند وظایف انجام نگرفته! می‌توانند بگویند: مباحث اصول و فقه در باب جوابگویی به مبتلابه‌ها دچار مشکل است؛ یا بگویند هنوز ابزارهایی که بتواند دین را در عینیت جریان دهد تحویل داده نشده! باید همین یک جمله برای مردم درست تبیین شود که بکارگیری علوم برپایهٔ یک مذهب امری اتفاقی نیست، محتاج قانون است و باید این قوانین را مشخص کرد. کسانی که چنین نکردند باید زیر سؤال قرار بگیرند. امیدواریم که (انشاءاللّه تعالی) همه ما متنبه باشیم و متنبه بشویم به مسؤولیتهایمان و انشاءاللّه مقید به این نکته باشیم که هرگونه قدرتی که زیر سایه اسلام به ما رسیده همه و همه در دار تکلیف واقع شده است.

الآن مسلمین بوسنی و هرزگوین یا مسلمین عراق و امثال آنها در یک شرایطی

هستند که قدرتشان خیلی محدودتر از ما می‌باشد و حتماً وظایف آنها هم به میزان محدودیت قدرتشان محدود است. در سعه‌ای که ما (از نظر قدرت و اختیار) قرار داریم طبیعتاً نسبت به بکارگیریش هم مسؤول هستیم. امیدواریم این امور را به گونه‌ای بکاربگیریم که منشأ تقویت پرچم اسلام شود.

امروز، آخرین روز ایام تشرف در منیٰ است. شاید هم آخرین ساعاتش باشد. یعنی ایام افاضه و مرحمت خداوند متعال و ولی اوست. امیدواریم که در این ایام بهره‌مند باشیم. انشاء اللّه ...

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۹

تاریخ : ۷۲/۳/۲۶

ضرورت تشخیص تکلیف و اهتمام در انجام آن

بخش اول: تکلیف ما در زمان فعلی

۱ ـ ضرورت عبرت‌گیری از وقایع و احساس انجام وظیفه

مطلبی را که این هفته می خواهم عرض کنم در مورد این کلمهٔ شریف است که تقریبا همه شما آن را شنیده‌اید که : «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار» ولی مهم این است که، باید دید در تطبیق آن با کار خودمان چه استفاده ای می‌توان از آن نمود.

مثلاً در این قضیه انتخابات که پیش آمد، مشاهده شد که به جناب آقای توکلّی «ایده اللّه» ۴ میلیون رأی داده می‌شود. واقعا چه میزانی از مردم درک می‌کنند که مثلاً جهت‌گیری «مقام معظم رهبری» در حمایت از حرف آقای توکلّی قرار دارد (هر چند این حمایت را مصداقاً در طرفداری از دولت اعلام می‌کند) و به این لحاظ به آقای توکلّی رأی می‌دهند؟! چقدر از مردم به عنوان طرفداری از انقلاب به آقای توکلی « به عنوان یک چهرهٔ انقلابی» رأی می‌دهند و ادراک می‌کنند که حرفهای ایشان هماهنگ با انقلاب است. و احیاناً چه مقدار از این امر، ناشی از نارسایی برنامه‌ها، نسبت به انتظارهایی که جامعه از انقلاب داشته است می‌باشد!؟ ما نمی‌گوییم که انتظارات تمامی این ۴ میلیون برآورده نشده، ولی یقیناً بسیاری از آنها انتظاراتی از انقلاب داشته‌اند که انقلاب به آنها پاسخ نگفته است. شما به ظرفیت مقداری که باید رأی می‌دادند توجه کنید که چقدر بوده است. بر حسب نقل،

ظرفیت مقداری که می توانستند رأی دهند ۲۷ الی ۲۹ میلیون می‌باشد، اما ظرفیت مقداری که رأی داده شده چقدر است؟!

به هر حال اینها چه چیز را مشخص می‌کند؟ آیا وجود یک خلأ را در موضوع کار شما مشخص نمی کند؟ واقعا انسان می‌تواند در قیامت بگوید کار ما ربطی به این مسأله نداشت که در مردم یک حساسیتها و بریدگیهایی پیدا بشود یا نشود!؟ یعنی یک وقتی می‌گویند مسؤلین اجرائی، وکلاء معاونین و وزراء یک عده‌شان بریده‌اند و می‌گویند ابزاری در اختیار نداریم! مگر همان کاری که در دنیا انجام می‌گیرد! خوب، می‌گوییم اینها عده‌ای هستند که یا متخصص‌اند و یا در منزلتی از مدیریت نشسته‌اند که ابزار لازم را ندارند، ولی مردم که چنین نیستند. جامعه ادراک خاصی از روشها ندارد. زندگی را ملاحظه می‌کنند و آن چیزهایی که از اسلام انتظار داشتند.

حالا اگر ما به ابزارهای سرمایه داری رجوع کنیم آیا واقعا می‌توان به انتظارات پاسخ داد آنهم به صورتی که بر اساس ارزشهای اسلامی بوده و طبق کلام مقام معظم رهبری باشد که می فرماید: "وضع حکومت ما مثل حکومت اسوه‌هایمان، یعنی وجود مبارک نبی اکرم(ص) و حضرت سیّدالموحّدین باشد"؟

آیا واقعا ابزارهای توزیع ثروت سرمایه داری، می‌تواند این امر را بپذیرد؟ یعنی مثلاً اگر ربا را حذف کنید و به رسمیّت نشناسید نتیجه‌اش آن است که دیگر سرمایه‌ای جمع نشود چراکه باید پول با ضرب در زمان افزایش داشته باشد. اگر این را به رسمیّت نشناسید سرمایه جمع نمی شود و اگر آن را به رسمیّت بشناسید، خیر! این مسأله، مقیاس دیگری در نظام سرمایه داری (برای توسعهٔ قدرت مالی) شناخته نمی‌شود. مگر مکانیزم عرضه و تقاضا جز بر اساس یک نرخ رشد کار می کند؟ عرضه و تقاضا که در فضای ذهنی مطرح نیست! مسلم مسئلهٔ تدبیر در اداره و محدث بودن نسبت به مسائل و هدایت آنها بدون ابزارهای لازم آن انجام نمی گیرد.

بله! تجربه‌های ناموفقی شده است مثل این که گاهی گفتند فلان کارخانه لازم نیست و یا به متخصصین آن حقوق چند برابر بدهید و در مدیریّت هم (مثلاً) انجمن اسلامی سهیم باشد، ولی در عمل کارخانه‌ها سود نداد و ضرر کردید. و از این طرف هم اگر بخواهید با آن ابزارها کار بکنید که آن ابزارها ابزار تحریص به دنیاست. یعنی ابزارهای سرمایه‌داری، ابزارهای تحریص به دنیا می باشد. چرا؟ چون برای پول، برای آدم و برای هر موجود و موضوع دیگری که طرح می‌شود، جایگاهش را در نظامی که بتواند (به نسبت) سودی را تضمین کند می‌بیند و بس. مثلاً اگر سود شرکت سهامی کمتر از سود تضمین شدهٔ بانک باشد ورشکست می‌شود و این مسأله فقط در مورد شرکت سهامی نیست، بلکه کلیه ساختارها چنین است.در نرخ رشد تولید نا خالص ملی هم همین را محاسبه می‌کنند و خلاصه، ملاک محاسبه در همه جا می‌باشد.

می خواهم عرض کنم که قطعاً این ابزارهای سرمایه داری نمی توانند انتظارات اسلامی مردم جهان را پاسخ دهند. مردم متوجه به استدلالهای کارشناسی و جهت‌های مبسوط نیستند ولی وجدان دارند و با وجدانشان مسائل را ادراک می‌کنند که آیا این انتظارات (در خارج) محقق شد یا خیر!

حالا اگر کسانی غفلت داشته باشند و در شرایطی نباشند که بدانند این ابزارها چیست و چه باید کرد، تکلیفشان چیست!؟ مسلم بین کسانی که ادراک به این خلأ دارند ولی احتمال نمی دهند که می‌توان تولید کرد با دیگران تفاوت است؛ البته وظیفه اینها هم این است که از رحمت الهی مأیوس نشوند. ولی بحمدا... والمنه و با عنایت حضرت بقیةا...(صلوات‌اللّه وسلامه علیه) و با اخلاص شهدا و امام راحل و مقام معظم رهبری و دعای صالحین، شما موفق به چنین درکی شدید و معنا ندارد که مسؤول نباشید.

خدا رحمت کند امام راکه فرمودند : مردم جوانها و اموالشان را دادند و اگر از

فردی کاری بیاید و انجام ندهد، در قیامت حجّتی نخواهد داشت. بلی این درست است که اولیاء نعم بدلیل کرمی که دارند می‌بخشند ولی خیلی بد است که انسان نسبت به اسلام وفا نداشته باشد. اگر ملّت مسلمان از خیراتی محروم می‌شوند به دلیل مسامحه‌هایی است که انجام دادند. وقتی مردم در قیامت از حقوق ضایع شده‌شان سؤال می‌کنند به سراغ مدیرها می‌آیند و آنها هم می‌گویند: «خدایا، از ما نمی‌توانی اخذ بکنی الا اینکه از عالِم اخذ کنی چرا که ما به آن میزانی که علم داشتیم عمل کردیم».

۲ ـ لزوم اهتمام به کار و شدت در آن

من می‌خواهم عرض کنم که برادران عزیز منتهای سعی را در همکاری داشته باشند و تکلیف را سهل و سبک ندانند. انشاءاللّه تعالی امیدواریم که در همین قضیه هم قدرت و اعتبار لازم برای دوستان پیدا بشود. توجه دارید که اگر ذهن انسان مشغول به یک امری شود، در خانه، بین راه و حتی در گوشهٔ خیالش هم متوجه آن مطلب است و مثلاً قبل از نماز صبح و یا بعد از آن هم می‌داند که امروز باید حل فلان مشکل را درخواست کند و خلاصه مداوماً دارای تمحض خاطر است. درست مثل فردی که یک بیماری داشته باشد همینطور مداوم خاطر او ممحض است.

امیدواریم در توسلاتی که در ایام عاشورا خواهید داشت اولا در حاجات خود از خدا حضور مبارک حضرت بقیةاللّه(عج) را درخواست کنید. ثانیا عظمت اسلام و ثالثا سلامت مقام معظم رهبری (بعنوان پرچمدار و نمایندهٔ ایشان در مقابل نمایندهٔ ابلیس) و پس از آن در موردِ خودتان، طلب مغفرت کنید و این که توفیق یابید تا خدمتگزار اسلام باشید. «انّ افضل زاد الرّاحل الیک عزم ارادة یختارک بها».

انشاءاللّه دارای یک شوق و اراده‌ای شوید که مرتباً خیال را معطوف به این مسأله بدارد. مشکلات راه را سبک بشمارد و در عوض مقصد را بزرگ کند. تلاش

خودمان را کوچک بکنیم و در این مقصد دچار عُجب نشویم. نگوییم که الحمدللّه خیلی کار کردیم بلکه بگوییم دیر شد و کفار فرصت پیدا کردند و الان سنگر به سنگر امیال باطل خودشان را بر مسلمین فرو می‌ریزد و موجب سستی دل مسلمین می‌شوند. وقتی صدای شیطانی را دیو انگلیس می‌گوید ایران دارای مشکلات عظیم اقتصادی است او که نمی خواهد دلسوزی کند او می‌خواهد بگوید دیدید نشد. او می‌خواهد شماتت بکند. او می‌خواهد دلها را نسبت به خانه ائمهٔ طاهرین سست کند. قطعاً یک نوع گرم کردن دلها به مدح و مناقب و حضور در مجلس روضه و شعائر است، ولی یک دسته دیگر آن هم در تلاشهای شدید است.

حال ما از نظر ضعف روحی مبتلا به یک مشکل هستیم. (من در مورد خودم عرض می‌کنم)

نقل می‌کنند که مرحوم شیخ طوسی (رضوان‌اللّه تعالی علیه) با وجود این که مدرسهٔ ایشان تا صحن حضرت مولی‌الموحدین(ع) حد اکثر به اندازهٔ فاصله اینجا تا مسجد سلماسی بیشتر نبود ولی ایشان با داشتن آن ورع و حالت توجه، ۶ ماه حرم مشرّف نشد و از روی پشت بام سلام می‌کرد و دوباره مشغول کار می‌شد! اینها دارای چنین اهتمامهای شدیدی نسبت به شبهات زمان خودشان بودند. حالا شبهات زمان شما چه شبهاتی است؟ احتیاج نظام ولایت به چه چیزی است؟

من خودم چند کار را که تقریبا متراکم هم شده و برای انجام آنها باید به شیراز می‌رفتم مرتبا تأخیر می‌انداختم. خلاصه چند کار با هم پیش آمده بود ولی گفتم امسال را غیر از سالهای دیگر می‌بینم. چرا که مطالب به جایی رسیده که امید به نتیجه بخش بودن آنها بسیار بسیار قریب است و در عین حال احتیاج جامعه هم به یک صورتی شده که خیلی زود آنها قبول می‌کنند. در یک چنین شرایطی من چگونه می‌توانم حتی به مشهد بروم؟ از هر جا باشد زیارت می‌کنیم و عرض ادب و کوچکی هم می‌کنیم والبته نمی‌خواهم بگویم وضع همهٔ دوستان مثل حقیر است

ولی اگر برای بنده بعضی از مسافرتهای طولانی هم پیش بیاید، بین خود و خدا به ذهنم می‌آید که شاید لازم باشد برای احراز حکم شرعی، نماز جمع بخوانم یعنی سفر را سفر حرام می‌دانم. برای اینکه الان با این مطالبی که در دست ما هست می‌بینم که می‌توان مدل را تنظیم کرد و تعاریفش را مشخص کنیم. و اظهار آمادگی و اظهار نیاز هم مکرّر وجود دارد و وضع جامعه هم به نحوه خاص دارد پیش می‌رود. یعنی انسان خوف این را دارد که اگر دیر بشود دیگر برگرداندن آن هم نیاز به مؤونه‌های زیادی داشته باشد و خیلی مشکل باشد و در این فاصله هم دشمن فرصت پیدا می‌کند که آسیب بزند.

حالا من یک فرض محال را ذکر می‌کنم. هر چند می‌دانم که انشاءاللّه این فرض شدنی نیست ولی اگر محتمل بزرگ باشد همین احتمال ضعیف هم منجز تکلیف است. اگر بعنوان مثال پس از این دورهٔ چهار ساله (آیندهٔ) ریاست جمهور جناب آقای هاشمی وضع چنین شد که هرکه بیشتر در مورد دولت انتقاد کند، بیشتر رأی بیاورد یعنی زیر سئوال بردن نظام، منشاء انتخابات و محبوب شدن محسوب بشود. حالا فرض کنید در دورهٔ اول هم ما بردیم یعنی یک نفر از خودمان به خودمان انتقاد کرد و برنده شد ولی باز هم موفق نشد کار را انجام بدهد، ولی در دورهٔ بعد از آن چه پیش‌بینی‌ای می‌شود؟! حالا مثلاً در سطح وکالت، برنامه ریزی و تخلفات بعضی از مسؤولین برنامه و غیره را می‌توان تحمل کرد که شعار عمومی آنهایی که می‌خواهند انتخاب بشوند چنین باشد ولی در سطح ریاست جمهوری مسالهٔ در همین جا متوقف نمی‌شود. در سطح ریاست جمهور خوف این است که یک کسانی شبیه بنی‌صدر پیدا بشوند که اصل نظام را زیر سؤال ببرند و بعد هم شما قبول نداشته باشید که افرادی به نام آنها رأی بدهند ولی در عمل، اعلام انتخابات خودشان را بکنند و مردم هم استقبال بکنند یا مثلاً آمریکا بازی درست کند و بگوید من این دولت را به رسمیّت می‌شناسم! شما ملاحظه بفرمایید که الان در شرایطی

هستید که اطراف ایران تماماً سنی نشین هستند. یعنی شما یک خطی بکشید از بندر عباس و بیایید به طرف سیستان و بلوچستان و بعد بروید بطرف ترکمن صحرا و بعد کردستان. هروقت آمریکا بخواهد اینها را تجهیز بکند نمی گوید بیایید دست به عمل بزنید (تا در داخل خطری احساس بشود و مردم متّحد بشوند) می داند که اینها نمی توانند کاری بکنند. لذا صبر می کند تا شعارهای متعدد طرفدارهای متعددی پیدا بکند. آنگاه هر طائفه ای را به یکی از آن شعارها وصل می کند و از این طریق توطئه خواهد کرد. و خلاصه مخاطراتی که پیش بینی می شود بسیار زیاد است. علاوه بر همه اینها اگر شما مطلبی را تمام بکنید، بیان کردن آن هم هفت یا هشت سال طول می کشد. یک عده ای باید آن را یاد بگیرند و یک عده‌ای هم باید به کار ببندند و همه اینها فرصت می خواهد. مثلاً این امری راکه جناب آقای صدوق توانست در اینجا پیاده کند حداقل ۶ ماه کار تمرینی و اجرایی آن بود و اگر خیلی منظم هم باشد (تا بخواهد پیاده بشود) طول می کشد. حالا همین را در مقیاس کلی کشور که بخواهید ملاحظه کنید (برای پیاده شدنش) وقت می خواهد و فوری نمی شود.

در این صورت هرگونه تسامحی به هر دلیلی که واقع شود. تسامح در مقدّمات کار است. یعنی مقدّمات، مقدّمات مفوته است. مقدمات سببی عقلی است که اگر انجام نگیرد امکان انجام تکلیف (در زمان خودش) از دست می رود و فوت می شود. حال در صورتی که این مقدّمات مفوته موجب از بین رفتن تکلیف شود و انسان هم آنها را بشناسد و سببّیت عقلی آن را بداند، و با این حال خودش را مشغول به این کار و آنکار بکند چه می شود؟! می تواند بگوید من مسؤول نیستم؟!

دعا برای ظهور وجود حضرت بقیةاللّه(عج) از اوّل غیبت تا الان و بلکه از قبلش هم لازم بوده و التفات به آن هم ضروری است. و لکن این امر تکلیف را ساقط نمی کند که بگوییم آقا ما داشتیم برای ظهور شما (فقط) دعا می کردیم! مگر شما

می‌توانید نماز صبح نخوانید و بگویید ما منتظر شما بودیم! بگویید من نمی‌دانستم آقایان در (مثلاً) مسایل شکیات به واقعیّات رسیده‌اند یا نه و در نماز هم که انسان شک می‌کند. پس گفتیم که نماز نخوانیم! بعد وقتی که شما آمدید راحت از شما سؤال کنیم که مطلب چیست!

حالا برای کسانی که در فرهنگستان التفات به مطلب پیدا کرده‌اند واضح شده که وظیفه این است که ابزار نظام ولایت تنظیم بشود و حجّتی هم وجود ندارد که انسان بتواند بگوید: اگر من کوتاه بیایم با آن (حجت) احتجاج می‌کنم. در مجموع امیدواریم که انشاءاللّه تعالی برادرها سعی بیشتری داشته باشند. البته باز هم من تأکید می‌کنم، چه در لیالی قدر یا ایام عاشورا یا ایام معلومات و در تمام نمازها و مکانهایی که در نزد خدای متعال محترم هستند، از او فقط درخواست کنید و بعد هم خاطر خودتان را متوجه تکلیف بکنید.

من یک نکتهٔ دیگر هم در کنار این مطلب عرض می‌کنم که اگر مطلبی تنظیم شد و روزانجام وظیفه گفتند که مثلاً ۵ نفر یا ۳ نفر و ۲ نفر بیشتر نمی‌دانستند! خوب ما هم در قیامت می‌گوییم که بهر حال شرایط کار به گونه‌ای بود که مثلاً ۵ نفر بیشتر نبودند!

۳ـ نیاز شدید جامعه به طرح‌های جدید و ضرورت ارائه یک نمونهٔ عینی

من یک جمله‌ای را هم در این بحث عرض می‌کنم «وکفی به شهیداً»، که من راه نشر این حرفها را نه در حوزه (از راه تحصیل معارف حوزوی) و نه در دانشگاه (از راه تحصیل معارف دانشگاهی) می‌دانم. راهش این است که خود مطلب غنی شود و نظام پیدا کند.

الان قدرتهای سیاسی موجود در جامعه (یعنی تمایلات عمومی نسبت به اسلام) حامی طرح کردن آن است. به عبارتی خلاءهای موجود نظام حامی طرح

کردن آن است. این که فردی خیال کند باید این حرفها را در حوزه برد وبه تدریج بحث کرد، تا ببینند که چه میزان آن درست است یا نه، این امور برای زمانهای بعد است. الان شرایط خاصی بر جامعه اسلامی ما می‌گذرد. خوب حرف یهود ونصاری را که می‌دانیم و پیش فرضهای آنها را نیز می‌دانیم که این پیش فرضها اسلامی نیستند، ولی (در عمل) مجبور هستیم آنها را پیاده کنیم. ما در یک چنین اضطراری قرار داریم.

بهرحال نباید در جایی که جای تردید نیست، تردید کرد و همین طور نباید در جایی که جای قاطعیّت نیست، قاطعیت داشت. ابلیس انسان را تحریک می‌کند که بنام خدا و به نام دین و طرفداری از اسلام، شک و تردید کند که مثلاً به چه دلیل این برنامه، اسلامی است؟ اگر این برنامه هم تنظیم شود، دست آخر متعلق به فکر یک مسلمان است! امّا ابلیس نمی‌گذارد شما متوجه به این امر باشید. شما دقت کنید که الان مسلمین در چه مرحله‌ای از اضطرار علمی قرار دارند؟ مسلّم در مرحله‌ای از اضطرار عملی هستند که به ناچار از ابزار یهود و نصاری، و به عبارتی (در تنظیم امور) از ابزار مخالفین اسلام استفاده می‌کنند. قطعاً پیش فرضهای این طرح در حد آن برنامه‌های فاسد نیست.

در هر صورت اگر عملاً درجامعه یک نمونه مناسبی ارائه شود، همه حمایت خواهند کرد. مسلّم اکثر بزرگان (از فقهاء) متدین بوده و همه اهل ورع هستند و خیلی کم می‌توان فردی را یافت که اهل ورع نباشد، و البته اگر (به صورت جدّی) راهی برای آنها طرح بشود، طبیعی است که این امر از طریق اصطلاحات خودشان نخواهد بود. این مطلب از راه اصطلاحات خودشان قابلیت طرح ندارد. و لذا اگر شما از راه دیگری مطلب را برای آنها منجّز کردید و آنها یک نمونه را تمام شده دیدند؛ آنگاه در اصطلاحات خودشان تردید خواهند کرد و بدنبال این مسأله دقت می‌کنند که علت عام فراگیری و شمولیت آن اصطلاحات چیست. ودر غیر این

صورت خیلی واضح است که (الان) بگویند وظایف ما شامل این امور نمی‌شود.

۴ـ تشخیص تکلیف واحراز شرعی در ارتباط با وفای به اسلام

بهرحال باید هرکدام از ما در مورد این مسأله خائف باشیم که آیا با موضع‌گیریهای خود وفای به اسلام می‌کنیم یا خیر. البته طبیعی است که من وظیفه خودم نمی‌دانم تا برای هر یک از دوستان که با من مشورت می‌کنند، بگویم شما فلان کار را ترک کنید و یا این کار را انجام بدهید. در مورد کسانی که مسأله را احراز کرده باشند می‌توانم (به مقداری که احراز کردند) کار تشکیلاتی انجام بدهم. اگر مثلاً فردی آمد و گفت من احراز کرده‌ام که روزی یک ساعت با شما کار کنم، می‌گویم همان یک ساعت را با او حساب کنید و اصراری نمی‌کنیم که مثلاً روزی دو ساعت احراز بکند. چرا که در این صورت دیگر مسأله احراز نیست و به دنبال آن عشق و علاقه‌ای هم نخواهد بود و تبعاً اعتقاد و عمل هم نیست و در تشکیلات هم مرتباً موجب ایجاد مشکل خواهد کرد. پس هر فردی به مقداری که احراز کرده و مسؤول است و ما بیشتر از آن را وظیفهٔ خودمان نمی‌دانیم.

برادرها در مورد این مسایل با خدای خودتان خلوت کنید و در مورد کارهایتان در مناجات و توسلات خود از آنها درخواست کنید. چنین نباشد که از من سؤال کنید که مثلاً شما چه صلاح می‌دانید. مگر قرار است من در قیامت جواب بدهم؟ نه می‌توان به گردن ما انداخت، و نه ما به عهده می‌گیریم. خدا به هر کسی یک درکی داده، «انّما یحاسب النّاس علی قدر عقولهم». یعنی محاسبه، به اندازه‌ای است که خدا درک آن را به انسان داده، البته این را هم می‌گویم که «انّ الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره».

بخش دوم:

۱ ـ استفاده از ایام خاص و لزوم عبرت‌گرفتن از عالم

در هر حال امیدوارم که در این دوماه، خاصه در دهه اوّل و بالاخص در ایام تاسوعا و عاشورا، از خدای متعال و از حضرت رسول بخواهید که انشاءاللّه تعالی این تکلیف بهتر روشن و مشخص شود. در آن ایام به امور دیگری مشغول نشوید و نسبت به پرچم اسلام و ولیّ صالح مسلمین غفلت نداشته باشید و همواره میزان وفای خود را به رهبر و این پرچم مورد ارزیابی قرار دهید. انسان فقط در این فکر هست که (مثلاً) اگر دندان من درد می‌کند، چگونه باید معالجه شود و یا اگر دِینی دارم، چگونه آن را اداکنم و یا اگر به دنبال یک کار اجتماعی (در یک سطح کوچکی) هستم، چگونه حل خواهد شد. البته من نمی‌گویم این مسائل را درخواست نکنید. حتی انسان غذایش را هم باید از در خانهٔ خدا و ائمهٔ معصومین(ع) درخواست کند. ولی اهتمام اصلی انسان به چه چیزی هست؟ آن را بشناسیم. مواظب باشیم ابلیس ما را حتی در دعا و توسل مشغول نکند. در ضمن هر یک از شما در هر جایی که هستید سعی داشته باشید حتماً (در آنجا) دعایی به نظام داشته باشید و بدون رودربایستی اگر درجایی دیدید که عنایت دارند که عمداً به نظام و مقام معظّم رهبری دعا نکنند، درآنجا حضور پیدا نکنید و چنین جایی را برای توسّل قبول نکنید.

انشاءاللّه که همگی در انجام تکالیف موفّق بوده و در تقاضا و طلبی که برای انجام وظیفه دارید مؤیّد باشید.

عبرت بگیرید مثل فردی که از همهٔ عالم، عبرت الهی می‌گیرد.

بلی! می‌توان از همهٔ عالم عبرت مادّی هم گرفت! ولی آن، عبرت نیست، بلکه انتظارات باطل است. کفّار به هر چیزی که می‌رسند نگاه می‌کنند تا ببینند می‌توان از این امر سود و یا لذّت مادّی برد. ولی قطعاً مسلمین چنین نیستند. بلکه به هر چه می‌رسند باید آن را آیه و نشانه‌ای بگیرند و بدنبال این باشند که این امر

چگونه باید به نفع اسلام و مسلمین مورد استفاده قرار گیرند.

۲ ـ وجوب دفاع از نظام اسلامی و تذکر به مقاصد عالیه آن

در آخر صحبت هم یک اشاره‌ای کنم خطاب به برادرانی که در ایام عاشوراء در حوزه نیستند و برای تبلیغ به شهرستانها می‌روند. ممکن است در مجالس کوچک و یا بزرگ ببینید که مردم از فشارها گله می‌کنند. در مورد این مسأله باید یک اصل در باطن شما مستقر باشد و آن اینکه، اگر غیبت حرام است، برای آن است که حیثیت یک مسلمان از بین می‌رود ولذا اگر احترام به نظام الهی حتی با کلمه‌ای تضعیف شود، دفاع از کلمهٔ توحید (قطعاً) بر شما واجب است. یعنی در این موارد نمی‌توانید سکوت کنید.

شما نمی‌توانید بدگویی نظام اسلامی را کوچک حساب کنید. باید در حال دفاع باشید و در آن مجلس به شیوهٔ مناسب و خوبی امر دفاع را محقق کنید نه اینکه شیوه‌ای را بکار گیرید که با آن روش شما، طعن و لعن شدیدتر شود. باید به گونه‌ای آنها را متوجه مطلب کنید. به نحوی متذکر عظمتهایی که نظام اسلامی در سراسر عالم به ارمغان آورده باشید.

بگویید که مقصد بسیار عالی است و آن خدمت به نبی‌اکرم(ص) است و حضرت این آقازادهٔ عزیزش را واسطه قرار داده و لذا فداکاری و گذشت ما در مسیر خدمت به نبی‌اکرم(ص) قرار می‌گیرد. شما خود نبی اکرم(ص) را ملاحظه بکنید. هیچ چیز عزیزتر از صدیقه کبری (صلوات‌اللّه علیها) و وجود مبارک سیدالموحدین(ع) و اهل بیت طاهرین (از نظر عالم ظاهری بلکه صحیح است بگویم از نظر عالم انوار) در نزد او نبود ولی ایشان تا چه حد در مصائب آنها صبر می‌کند. اینها نزد نبی‌اکرم(ص) بسیار عزیز بودند، اینها عبادتهای خاص در پیشگاه خدا داشتند و از کلمات الهی بوده و در منزلت عظیمی (در نزد خدا) قرار داشتند. ولی با همه اینها، حضرت تا چه حدّ در مشکلات و مصائبشان تحمّل می‌کند. برای

چه؟ برای اینکه عالم زودتر به مقصد خود برسد و مردم از غفلت بیدار شده و از پرستش دنیا دست بردارند. حضرت فساد پرستش دنیا را با فداکردن چه چیزهایی آشکار کرد؟ بله! البته در نهایت این فساد ظاهر می‌شد و پنهان نمی‌ماند ولی (برای مثال عرض می‌کنم) شاید صد هزار سال تأخیر می‌افتاد تا اینکه بشر به تدریج به جایی برسد که آن طرف سکّه کفر راکه دعوت به شهوات است «یَعدهم و یُمنّیهم و ما یعدهم الشیطان الاّ غروراً» ببیند و مسأله برای او ظاهر شود، کـه ایـن دعـوت، دعوت به یک مقصد صحیحی نبوده و چیزی جز ظلم و فساد نـیست. حـضرت نبی‌اکرم(ص) با اهلبیت طاهرینش(ع) صحنه‌هایی را (در بندگی خدا) فراهم کردند تا تاریخ بشر صدها هزار سال زودتر به این مطلب برسد که اینها (کفار و منافقین) برای مقاصد دنیائیشان حاضرند چه خلافهایی را مرتکب شوند.

حالا اگر ما می‌خواهیم دنبال این ائمه طاهرین(ع) و این نبی‌اکرم(ص) باشیم، (برای چنین مقصد الهی توحیدی) چه فدایی‌ای را می‌خواهیم بدهیم؟ و چه فدایی را صحیح است بدهیم؟ آیا واقعاً این مسأله که اینچنین بزرگانی (در راه آن) این همه فشارها را تحمل می‌کنند، سزاوار فداکاری نیست؟! اگر ما می‌خواهیم در این راه با ائمه طاهرین(ع) شریک باشیم، فقط برای این است که علی الظاهر اسممان را شیعه بگذاریم؟! حال اگر بنده عالم نباشم و اسمم را آقای عالم بگذارند یا آیة‌اللّه و مجتهد نباشم و به ظاهر به من بگویند آقای مجتهد!، اما واقعاً درکنه این نوع پیروی چه چیزی قرار دارد؟ واقعاً چه مقدار حاضر هستیم تحمّل و پیروی کنیم؟

در همین مسأله‌ای که می‌گوییم ما آماده هستیم و ای کاش هر چه زودتر آقا تشریف می‌آوردند و خدمت می‌کردیم. ولی واقعاً چه قدر آماده هستیم؟! هیهات!.

خوب، حضرت صاحب هم مثل جدّش حاضر است فدا بدهد یعنی تحمّل مشکل می‌کند. شما خیال نکنید که حضرت تحمّل مشکل نخواهد کـرد. درست است که پیروز و غالب می‌شود ولکن مشکلات زیادی را تحمّل می‌فرمایند. حال واقعاً تا چه اندازه‌ای مرد تحمّل مشکلات هستیم؟ یک عده‌ای از جوانان در این راه

(در سنین مختلف) شهید شدند(رضوان‌اللّه تعالی علیهم) ولی ما چه میزان قدرت تحمل مشکلات را داریم؟ ائمه(ع) همه نوع تحمل را نشان دادند. تحمل در صبر و مقاومت مثل حضرت علی بن ابیطالب(علیه افضل صلوات المصلّین) که فرمود : «مَثَل من مثل کسی است که استخوان در گلو و خار در چشم دارد و با این حال صبر کردم» این حرف را در جنگها نگفت با اینکه در هر جنگی هم که می‌رفت برای شهادت قدم برمی‌داشت و وقتی می‌آمد می‌گفت : این دفعه هم شهید نشدم و از این امر متأثر بود. ولی هیچ وقت از آن جنگها ناله نکرد. حتی یک مورد هم نداریم که علی بن ابیطالب (علیه افضل صلوات المصلّین)از یک جنگی آزرده خاطر بیرون آمده باشد. و لکن در آن فشارهایی که تحمّل کردند چنین فرمودند؛ در آخر کار هم (پس از نبی‌اکرم"ص") عرض کرد : «خدایا من از این مردم ملول شدم و اینها هم از علی ملول شدند». یعنی فشارهای زیادی بر حضرت وارد آمد، ولی همه اینها را تحمّل کرد.

خوب شما این را برای مردم بگویید که (خوش انصافها) شما چگونه حاضرید این معیشت را داشته باشید ولی به قیمت این که دشمنان اسلام آبروی اسلام را ببرند و شما سکوت کنید و یا در شماتت همراهی داشته باشید؟! انصافاً مشکلاتی که شما در زندگی خودتان دارید، باکدام یک از این مشکلات (ائمه) قابل قیاس است؟! و با همه اینها باز هم می‌گویید که ما شیعه هستیم؟! خوب، به عنوان مثال گوشت گران شده؟! حالا که گران شده، یعنی چه؟! یعنی دیگر نمی‌توانیم بخوریم، وقتی نتوانیم بخوریم چه می‌شود؟ (مثلاً عرض می‌کنم)، به جای آن سکنجبین می‌خوریم. البته نوعاً هم به اینجاها نمی‌رسد. یعنی نوعاً سطح زندگی مردم به سی سال قبل نمی‌رسد. حالا اگر چنین شد که خوراک ساده بخورد، چه اشکالی دارد؟ و البته در هر فصلی هم می‌توان خوراک ساده‌ای تهیه کرد. در هر فصلی یک چیزی ارزان است و می‌توان آن را تهیه کرد. حالا فرض می‌کنیم که این هم نشد. خوب نان بدون قاتق می‌خوریم! واقعاً آیا در این صورت هم این صبر وتحمّل برابر با آن حد قرار می‌گیرد

که می‌گوید : «صبر کردم و استخوان در گلو و خار در چشمم بود؟!» واللّه همه ما شاهدیم که قلبمان خلاف این گواهی می‌دهد.

ما که با یک انگور مزاقمان شیرین می‌شود و حالمان زود تغییر می‌کند؟ در قیامت نمی‌توانیم بگوییم که نان بدون خورش خوردن مثل استخوان در گلو و خار در چشم بود. این را همه می‌دانید که چنین نیست. واللّه همه می‌دانیم که کم و زیاد شدن هویت ظاهریه ما (در فامیل و اقوام) هیچ‌گاه مثل هویت علی بن ابیطالب در وقتی که به خانه‌اش حمله شد نمی‌باشد. ما این مسائل را می‌فهمیم. من حتی مسئله را کوچک می‌کنم و می‌گویم درست است که وجود مبارک سید الموحدین در سطح بسیار بالا بوده و ما هم بسیار پایین هستیم، ولی واقعاً آنگونه فشارها بر ما می‌آید؟ واقعاً می‌توانیم یک چنین چیزی را (درخانهٔ خدا) بگوییم؟!

تا آنجا که می‌توانید در این مورد برای مردم مثال بزنید و عالم را عالم تکلیف تشریح کنید و بفهمانید که نکند که نق‌زدن بر سرنظام مثل نق‌زدن به وجود مبارک حضرت امام‌حسن(ع) باشد که می‌گفتند : «یا مذل المؤمنین (نعوذباللّه)» نکند که از یک طرف بگویید اسلام منشاء خفت می‌شد و بعدهم بگویید ما شیعه هستیم! این چه رقم شیعه‌ای است؟ و این چگونه پیروی است؟! شیعه بودن را به‌گونه‌ای تفسیر نکنید که از همهٔ محتوی خالی باشد و بعد هم باز بگویید ما شیعه هستیم.

به هر حال امیدواریم که هر کسی در هر جایی که قرار می‌گیرد (مجالس فامیلی یا غیره) وقتی فردی نق می‌زند، آن طرف قضیه را بزرگ کند و دربارهٔ آن طرف قضیه صحبت شود که الحمدللّه رب العالمین اسلام مطرح شده و الان دنیا اسلام را به صورت یک مشکل می‌شناسد.

خدا شاهد است که اگر ما می‌خواستیم با پول نفت تبلیغ کنیم و به سراسر دنیا مبلغ بفرستیم، آمریکا و مستکبرین تسلیم نمی‌شدند که به شما محل بگذارند. تبلیغ اسلام فقط با حرف و صحبت (در حالی که در عمل همراه کفار بوده و به نظام حکومتی آنها صحه گذاشته و یا زیر بیرق آنها زندگی‌کردن) نتیجه‌ای نخواهد

داشت. چراکه آنها اعتنایی به این حرفها ندارند و مسلّم با تبلیغ امکان نداشت. اگر فقط با تبلیغ امکان داشت خوب بود. پیامبراکرم(ص) مأمور می‌شد که حکومت تشکیل ندهد! پس این همه حساسیت برای ولایت حضرت سیدالموحدین(ع) برای چه بود؟ آنها که قبول داشتند

مسأله‌گویی را به حضرت بسپارند. حتی خود ملعون عمر ۷۰ بار گفت: «لولا علیٌ، لهلکَ عمر». یعنی آنها از مسأله‌گویی نمی‌ترسند. مسأله‌ای که در عمل فردی منزوی شود و به یک نظام و یک پرچم و نوعی اقامهٔ کلمه تبدیل نشود برای آنها ترسی ندارد. تازه همان موقعی هم که دیدند مردم در همه مسائلشان به ائمه(ع) رجوع می‌کنند و خوف این است که این امر ثمره سیاسی داشته باشد، در مقابل ائمه طاهرین(ع) زهاد هنود و حکماء یونان را تراشیدند. یعنی خواستند (باصطلاح) حرف در حرف بیاورند و همهمه درست کنند تا صدای حق معلوم نشود. ولی آنچه از صدای حق می‌ترسیدند (از اوّل تا الان) برای این بوده که مبادا بساطشان به هم بخورد.

لذا اگر دین با دنیای آنها هیچ برخوردی نداشته باشد آنها هم هیچ کاری ندارند. یعنی اگر مصحّح و مبشّر دنیای آنها هم باشد که قربان و صدقه‌اش هم می‌کنند وبالای بالا هم می‌نشانندشان. الان ببینید فهد خادم‌الحرمین را احترام هم می‌کنند. شرکت‌های خارجی را هم می‌فرستند برای نظافت و تمیز کردن امکنهٔ مقدسه تاکمکشان بکنند چراکه دشمن از اینها ترسی ندارد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۱۰

تاریخ: ۷۲/۴/۲۳

توسعه و تقوم اجتماعی اختیارات

بخش اول: اختیار انسانی و توسعه

بدنبال مباحثی که داشتیم به توضیح مطلبی در باب نظام ولایت، توسعه ولایت و تولی، و توسعه اختیار می‌پردازیم.

۱ ـ دو نحوهٔ برداشت از معنای اختیار و مسؤولیت انسان

گاهی چنین فرض می‌شود که اختیار هر فرد مختار مستقل از اختیار سایر افراد جامعه قابلیت توسعه دارد.

گاهی بحث بر سر اصل وجود اختیار است یعنی انسان به نسبتی مسؤول است، که اختیار داشته باشد. به عبارتی مسؤولیت جدای از اختیار نیست و انسان نسبت به چیزی که اختیار ندارد مسؤول هم نیست. این یک صحبت هست، در این صورت اصل دانستن آزادی و اختیار در مسؤولیت و پاسخ دادن به اینکه چرا این کار کردی و چرا این کار نکردی، مطرح می‌شود.

پس در این صورت به نظر می‌آید که توسعه این اختیار هم (به لحاظ اصل قرار دادن خودش در تعریف) لااقل در نزد عده‌ای مطرح می‌شود. در نتیجه این یک نحو ادراک از مسؤولیت است که گفته شود: انسان یعنی اینکه آزاد باشد و اختیار داشته باشد. البته این ادراک نوعاً در ارتکازات متداول هم هست و این قاعدهٔ

«الاصل عدم الولایه الا ما خرج بالدلیل» هم بر همین مبناست. حالا ببینیم آیا معنا دارد که مطلق باشد؟! اگر مثلاً فاعل تصرفی (صرفاً) یک نفر فرض بشود و فاعل تبعی هم دیگران باشند. یعنی انسان باشد و شیئی و تصرف هم محدود باشد به میزانی که یک انسان می‌تواند در اشیاء تصرف کند. یعنی در واقع توسعه پیدا نکند. معنای مطلق بودن یعنی این که در آن ظرف مطلق باشد. مثلاً وقتی می‌گویید لیوان مطلقاً پر آب است، معنایش این نیست که مطلقی را که اینجا بکار می‌برید یک موضوع خاص و یا یک ظرفیت خاصی را بیان کرده‌اید. شما اول یک قید را ذکر کردید که لیوان بودن است و بعد می‌گویید حالا این لیوان پر از آب است. یعنی در یک ظرفیت بسیار کوچکی که ظرفیت تصرفات یک فرد متصرف است و نه یک نظام متصرف. معنای مطلق بودن به این صورت قابل تصور است که آدم بگوید انسان مطلقاً (تکویناً) آزاد است و سپس «شرع» حدودی را معین می‌کند و پس از تعیین حدود، قابلیت سئوال و جواب و مسؤولیت نسبت به این که در این حدود چگونه عمل شده است پیدا می‌شود.

ادراک دوم از این مسأله اینکه انسانهای دیگری هم وجود داشته باشند و ما بخواهیم تصرفی کار بکنیم یعنی شما متصرفید و دارای اختیار تصرف و یک انسان دیگر هم درکنار شما باشد و همینطور تعداد زیاد شود. وقتی این مجموعه متصرفها بخواهند در مجموعه فاعلیت تبعی‌ها و اشیاء تصرف کنند، احتمال مزاحمت برای یکدیگر پیدا می‌شود. و لذا از همین جا می‌توان سئوال کرد که تقسیم قدرت به چه صورت باید باشد؟ و حقوق و حدود به چه صورت باید باشد؟ یعنی در واقع از اول، معنای آزادی فردی (طبیعی و تکوینی) مقید به آزادی اجتماعی می‌شود. (یعنی آزادی تا آنجایی که آزادی دیگران را تضییع نکند.) پس در واقع یک حد و مرزی برای آن قرار می‌دهیم. بنابراین معنای «الاصل عدم ولایه» حد می‌خورد. چرا که بهر حال زندگی اجتماعی تاب تحمل هرج و مرج را ندارد و تنازع را نمی‌پذیرد.

حالا یک رتبه بالاتر از تزاحم قدرتها می‌رویم و می‌گوییم توسعه قدرت هم رهین اختیار متقوم است. در اینجا مسأله وابستگی اختیار هر فرد به اختیار دیگران مطرح می‌شود و هر فرد به همان اندازه هم در منتجه استقلال پیدا می‌کند. یعنی شما به چه نسبتی در منتجه مؤثرید؟ جواب این است، به نسبتی که متقوم به مجموعه هستید. مثلاً کسی که قدرت یک وزیر یا یک نخست وزیر و یا یک رئیس جمهور را دارد، بدلیل منصبش و تقومی که به نظام دارد، دارای قدرت بالایی است. یعنی حدود وظایف و اختیارات (برای تصرف)، مقید به نظام تصرف می‌شود. پس در واقع در اینجا شما یک نظام ملاحظه میکنید. سؤال میکنید هر فردی در جامعه چقدر قدرت دارد؟ می‌گوییم، تا در چه منصب اجتماعی با شد. در این صورت اختیارتان خیلی محدود می‌شود. یعنی اگر شما هیچ یک از حدود جامعه را رعایت نکنید، مسلم جامعه نمی‌پذیرد و به شما خواهد گفت که لطفاً بیرون روید! (مثل حالت تبعید به کوه و دشت را پیدا میکنید.) بنابراین قدرت تصرف مسؤولیت و پاسخ‌گویی نسبت به قدرت تبدیل شد. اما توسعه‌اش به چه چیزی است؟ این است که مسأله «قدرت» در نظام ولایت تعریف می‌شود. و در واقع امر، «اختیار» (بریده از نظام ولایت) قابلیت توسعه ندارد. لذا اختیارات در «نظام» جامعه قابلیت تعریف و توسعه پیدا می‌کنند.

پس از این مقدمه معلوم شد که «الاصل عدم الولایه» نه فقط با اختیارات تاریخی نمی‌سازد که با «اختیار اجتماعی» نیز سازگاری ندارد. اگر سؤال کنید اختیارات تاریخی یعنی چه؟ می‌گوییم توسعه نظام نمی‌تواند جدای از جهت‌گیری نظام ولایت و توسعه در یک جهت باشد. در واقع قوانینی که در توسعه جهت وجود دارد مشخص میکند که نحوه توزیع قدرت درونی چگونه می‌تواند باشد.

۲ ـ فقدان مدل مدیریت اساس مشکلات در سیاست گذاریها

حالا اگر در این قسمت کاملا عنایت کردید، به ذکر چند مثال می‌پردازیم.

قطعاً علاقه‌های مذهبی مسلمین (خاصه شیعه) به مراتب نیرومندتر و دارای توان بیشتری نسبت به علاقه قومی آلمانیها میباشد. ناسیونالیسم حاصل کار یک فیلسوف است. یعنی آن قومیت دارای فلسفه‌ای بوده و استدلالهایی دارد. ملیت گرایی که در همه جای عالم رواج داشته یک فلسفه هم به آن اضافه شده و به توجیه و تبیین و تدریس آن پرداخته و خلاصه در مورد آن کار کرده و توانست یک نظام و قدرت آنچنانی در دنیا بوجود بیاورد تا دنیا را (حداقل در یک سئوالات محدودی) در امید و خوف خودش نگه بدارد. حالا اگر بخواهیم از دیدگاه جامعه شناسی این مسأله را ارزیابی کنیم که چرا نظام اسلامی نتوانست چنین کاری بکند، جواب چیست؟ آیا انرژی آن کمتر بود؟ قطعاً خیر. آیا قوانین حاکم بر جریان رشد و توسعه اجتماعی‌اش (یعنی احکام شرع) کمتر از یک فلسفه میتوانست کار بکند؟ ابداً چنین نیست. شکی نیست که قوانین اسلام در توسعه روانی بشر نیرومندتر هست و حتماً قوانین اسلام در قدرت پرورشی‌اش نسبت به هر قانون دیگری قابل قیاس نیست.

اما اساس مطلب در «مدل مدیریت» است. مدل مدیریتی که مثلاً شما می‌گویید الان ما از هشت ساعت کار کارمند فقط بین نیم ساعت تا سه ربع ساعت آن را در دست داریم! چرا چنین است؟ مسلم در دست نداشتن مدیریت موجب آن خواهد شد که عنصرها اختیارات خودشان را قسمت بکنند و به ترتیب قیچی را به پایین دستیها بدهند و همین طور تا آخر که راه کنترل را از آنها بخواهند. مثلاً انقلاب فرهنگی شد و در ستاد انقلاب فرهنگی یک شورایی بنام شورای هماهنگی کمیته‌ها آغاز بکار کرد. (چیزی که خودم شخصاً در آنجا رفته و دیدم). ستاد می‌گفت باید ببینیم شورای هماهنگی چه میکند. آنها هم حدود ۱۴۰ کمیته درست کرده بودند و می‌گفتند که کمیته‌ها باید هر کدام چنین کنند و دست آخر در

آن پایین‌ها که می‌خواستند مطلبی را معین بکنند اصولاً چیزی در دست نداشتند و اصولاً در این عوالم هم نبودند!

اما مهم این است که در بالا، سیاست گذاریها و استراتژیهایش محور و ابزار هماهنگ سازی فعالیت ها بشود و سپس در سطح دوم، تصرف و برنامه‌ریزی کند و همینطور در سطح سوم بخواهد اجرا بکند. در واقع هماهنگی اینها را تغییر بدهد.

به عبارتی باید دید که کار فردی چگونه تبدیل به «کار تشکیلاتی» می‌شود و کار تشکیلاتی هم چگونه تبدیل به «کار تشکیلات» می‌شود. و خلاصه مشکل در اینجاست که ابزار تبدیل سازی در اختیار شیعه نبوده و لذا الان هم ما مشکل داریم. قطعاً مسئولین ردهٔ یک و دو مسؤول نیستند. چون ابزاری در اختیارشان نیست که این کار را بکنند. اگر مردم می‌گویند که آقا! فلان مسؤول چه و چه ... باید دانست که مسؤول هم به سراغ معاونین وزارتخانه‌ها می‌روند و آنها هم به کارشناسان رجوع میکنند. اینها تصمیم سازند و اینها هم بر اساس ابزارهایی که دارند مطلب را مشخص میکنند. و مسلم ابزارها هم هماهنگ نیست و لذا مشکل پیش می‌آید. نه اینکه خود ابزارها (در کنه‌اش) معلوم نباشد. بلکه تعاریفی که اینها از موضوعات مختلف دارند متناسب با تعاریفی که از آنها خواسته‌اند نیست. گاهی هم این تعاریف را در رتبه‌های بالاتری می‌آورند و تحلیل هم میکنند و در عمل انجام هم می‌گیرد، ولی بعداً دچار مشکل می‌شود.

خلاصه اینکه در یک جاهایی اختیار می‌دهند ولی در جاهای دیگر چنین نیست و این که آیا در این اختیار دادن‌ها امورات کشور موفق هست یا خیر؟ آیا باید مثل شرکتهای خرد، بصورت جدا عمل کرد یا اینکه باید به یک نظام معینی بازگشت کند و متقوم شدن آنها به چه چیزی هست؟ بین اوصاف، تفکیک سطوح و تفکیک موضوعات با هم چه فرقی هست؟ آیا اصولاً باید این سه دسته کار انجام بگیرد؟ حدود وظایف و اختیارات این منزلتهای سازمانی که در چارتها کشیده می‌شود چیست؟ معنای تبدیل موضوعات چیست و آیا باید در خارج واقعیتی

پیدا کند؟ معنای سطوح و نسبت آنها با موضوعات فرهنگ، سیاست، و اقتصاد چیست؟ آیا ظرفیت، جهت و عاملیت در هر سطحی باید متناسب با آن سطح معنی بدهد؟ و... طبیعتاً اینها مباحثی است که باید بدان پرداخت و من فقط اشاره‌ای به آن کردم.

پس تا اینجا دو بحث ذکر شد. یکی اینکه توسعه اختیار، اجتماعی است و ارتکاز موجود، ارتکاز صحیحی نیست. قسمت دوم هم این بود که آیا معنای کار اجتماعی چیست و متقوم بودن اختیارات به هم چگونه است؟

۳ـ اهمیت ارائه یک نمونهٔ عینی و عملی

برای توضیح بیشتر یک مثال بسیار ساده و اجمالی می‌زنم و غرضم این است که شما توجه داشته باشید، کاری که شما در سال گذشته انجام دادید، کار مهمی بود. در اینجا نمونه‌ای تنظیم شد که به تبدیل موضوع پرداخته و کنترل را از خارج آن به داخل خود موضوع برده است. یعنی عملاً معنای جدیدی را برای اختیار تمام کردید و نه صرفاً از نظر تئوری آن. ممکن است خود شما بدلیل آن که در متن سازمان هستید اشراف بر آن پیدا نکنید که چه چیزی انجام شده است. گاهی در مرحلهٔ تئوری، یک نفر (شخصاً) از اول تا آخر یک فرضیه را تنظیم می‌کند یا آن را به مباحثه می‌گذارد تا اگر در آن ضعفی باشد متوجه شود و گاهی هم آن را به مرحله عمل می‌آورد. در این مرحله اموری که خودتان و یا دوستانتان در مباحثه نمی‌توانستند بر آن اشراف پیدا کنند خودش را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، هماهنگی امور روحی یا قلبی، نظری یا تئوری و عملی یا حسی (همه با هم) درکجا محقق می‌شود؟ مسلم در تولید یک تشکیلات که قدرت کارائی‌اش هم خیلی بیشتر است. بهترین برهان تحویل دادن یک نمونه عینی است. در آن صورت این نمونه عینی که تحویل می‌دهید (ولو یک ماکت کوچک هم باشد) می‌تواند یک قانون عملی در آزمایشگاه تحویل بدهد. مثلاً اگر ماشین کوچکی ساختید بعد میتوان بر

روی آن مطالعه کرد که اگر بخواهیم یک ترن یا یک قطار برای حمل و نقل مسافران درست کنیم چه باید کرد؟ بنابراین اگر فرضیه‌ها ظرفیت تحقق پیدا نکند و فقط در سطح تئوری از آن دفاع شود راه به جایی نخواهد داشت.

بخش دوم: تذکرات اخلاقی

حالا مختصری هم بحث اخلاقی عرض میکنم و بعد هم از توسل استفاده خواهیم کرد.

۱ ـ دقت در نحوه برخورد با خدا و ائمه

باید قدری در مورد رعایت مستحبات در آبروهای ظاهری دقتی بکنیم. اگر مثلاً شما مهمان فردی شوید و در وقت درست کردن چایی ببینید که، از حوض داخل خانه‌اش آب در کتری می‌ریزد (در حالی که آب لوله هم موجود است) شما احساس اهانت میکنید و به او می‌گویید چرا از لوله آب برنداشتید؟ مثلاً می‌گوید که امروز آب قطع است و فقط مسجد محله آب دارد. می‌گویید که من خودم می‌رفتم و آب می‌آوردم. او در جواب شما می‌گوید حالا چه اهمیتی دارد. بهر حال آب می‌جوشد و وقتی جوشید میکروبهایش از بین می‌رود و دیگر از نظر بهداشتی ضرری ندارد. اگر چه ممکن است قدری خوش طعم نباشد. حالا اگر از او سؤال کنید، هرکسی به منزل شما بیاید به همین صورت پذیرایی میکنید؟! قطعاً هر قدر سهل‌انگار هم باشد در یک رده‌هایی که رسید می‌گوید خیر. بعد ممکن است شما به او بگویید برای ما نمی‌ارزید تا مسجد محله تشریف ببرید و از آب لوله بیاورید!

یا مثلاً اگر نهار را در دیزی خورده‌اید بر سر حوض می‌رود و دیزی را می‌شوید و از آن بجای کتری استفاده می‌کند و می‌گوید چه فرقی می‌کند، قرار است آب جوش بیاید تا در آن چایی بریزیم و شما هم تناول بفرمایید. در اینجا دیگر آب تمیز است و ظرف را هم جلوی روی شما شسته ولکن تشریفات مناسب را رعایت

نکرده است. حالا ببینید که ما نسبت به خدا و ائمه طاهرین چه میکنیم؟! مسلم معنای «اتیان» برای اسقاط تکلیف و «اتیان» با احترام و عشق تفاوت دارد. هرگز فردی برای معشوق و محبوب و عزیزش نه از آب حوض و نه در دیزی چایی درست میکند. بلکه سعی دارد (به تمام فنون) دلبستگی و تکریم و تحلیل خودش را نشان دهد.

من نسبت مساحمه به هیچ یک از دوستان نمی‌دهم. خودتان فاصله بگذارید بین کسی که مسامحه میکند و چایی درست نمیکند و بین کسی که در دیزی چایی درست میکند، با فردی که ظرف مناسب را تهیه میکند! و خود دوستان در نسبت با ائمه طاهرین به خودشان نمره بدهند.

۲ ـ ضعف ما در طرفداری از دین

مسلم ابلیس و شیاطین هم یک عمل‌هایی دارند و در دنیا هم یک کارهایی کردند و قطعاً برای عالم آخرتشان هم نبوده است بلکه برای پرستش دنیا شدتهایی داشتند. آنها را باید زشت دانست و معیارهای آنها هم در نمره دادن معیارهای درستی نیست و نباید مومن را با آنها مقایسه کرد. با این وجود، مولی‌الموحدین امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید؛ «لو صرفکم صرف بدینار و درهم»! حالا باید دقت کرد که چه چیزی هست که این مقایسه در کلام مولی و کلام خداوند متعال مشاهده می‌شود و چه ضعفی دیده است؟ هرگز خدا این مقایسه را دربارهٔ انبیاء و کفار نمیکند و وجود مبارک سیدالموحدین هم درباره اوصیاء و اولیاء و صدیقین و انبیاء هرگز چنین مقایسه‌ای نمیکند، بلکه آنها را بصورت دیگر و با معیاری دیگر مقایسه میکند. حالا با همهٔ اینها اگر ما خودمان را مقایسه بکنیم با کسانیکه در راههای باطل دنیا هستند و خدای نخواسته در سختیهای اقتصادی یا سیاسی و یا فرهنگی ضعیف‌تر هم مشاهده بکنیم یعنی چه؟!

۳ـ ضرورت به محاسبه کشیدن نفس

به این نکته توجه داشته باشید و در مورد آن فکر کنید که گاهی انسان در مورد ارتباط با خدا می‌گوید الحمدلله رب العالمین امشب حال خوشی داشتم و برای طلب مغفرت گناهان هم گریه کردم و ... و قضیه را تمام شده احساس میکند. اما اگر از نفس سؤال کند که (حضرت عباسی) اگر بچه‌ات مریض بود برای شفای او شدیدتر گریه می‌کردی! یا برای مغفرت؟! دست آخر ممکن است بگوید اگر خیلی مریض سختی باشد، یک مقدارش برای مریضی بچه و یک ذره‌اش هم برای مغفرت! حالا غیر از این، فرض کنید که در شرایطی دیگر باشد و مثلاً در جمکران یا در حرم نباشد و یا روبرویش کتاب دعا هم نباشد (مثل اینکه در مسافرت باشد و دچار یک مشکلی هم شود)، در این صورت چند درجه حال توجه اینکه مثلاً امشب شب قدر است پیدا خواهد کرد؟! یا اینکه چه میزانی متوجه بود که مثلاً امروز، روز عاشورا است، روز تاسوعا است (ایامی است که در نزد ملکوت و ملاء اعلاء خصوصیت دارد. اینها تکرار یک یادآوری و یک قضیه گذشته نیست، بلکه حضور یک حقیقت که همه عالم متعلق به آن حقیقت هست میباشد. یعنی الان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) حالی دارد و حال ایشان جاری در عالم است). از این هم بالاتر، گاهی انسان به ذهنش می‌آید که اصولاً ما از فراق دنیا گریه می‌کردیم! در آن مناجات‌ها صحبت از محبت خدا و یا مغفرت و این حرفها نبود. نفس را به حساب بکشید، کسی که صرافی عمل را میکند، در قیامت این جنس را می‌شناسد و می‌تواند تیزآب بزند تا درجهٔ خالص بودن فعل را شناسایی کند. خالق عالم است که میتواند کنه عمل شما را مشخص کند و میزان درجه خلوص آن را به شما نشان دهد. اوست که می‌داند این شوری که در مورد نظام دارید (که چطور شد یا نشد) این شور برای خودتان بوده یا برای نظام. گاهی است که این شور برای خدا نبوده و در واقع آنجایی که به پر قبایتان بر می‌خورد، همه آن استدلالها و آن مقدمه‌ها رنگ می‌باخت و یا آنجایی که این حرفها را خوب تحویل نمی‌گرفتند، به مقدار زیادی

فکر می‌شد که به چه نحوی باید گفت تا این حرفها را تحویل بگیرند. حالا مهم، تحویل گرفتن حرفها بود و یا تحویل گرفتن خودتان؟! مهم این بود که سر ما بی‌کلاه ماند و هر کسی توانست کلاهی درست کند و سر بگذارد ولی سرما بی‌کلاه ماند یا اینکه نه، صحبت از اسلام و مسلمین و نظام اسلامی بود؟!

حالا شما در اعمال خودتان دقت کنید و ببینید چرا بر انسان سخت است که اختیاراتش متقوم بر اختیارات غیر باشد؟ شما ببینید چگونه اهل دنیا اختیاراتشان را متقوم بر اختیارات یکدیگر میکنند و در آیین دنیاپرستی چه شدت و انضباطی دارند؟ و حالا شما در آیین خدا پرستیتان چگونه خواهید بود؟!

در هر صورت چه حساب بکنیم و یا حساب نکنیم، اعمال ما همان‌گونه که هست به محضر مبارک حضرت بقیةالله(عج) عرضه می‌شود. امیدوارم که همهٔ ما در حال توجه به ائمه طاهرین متوجه به خدای متعال باشیم. به یکدیگر تذکر بر تقوا بدهیم. معوذتین را فراموش نکنیم. و امیدوارم رحمت خداوند تعالی را فراموش نکنیم در پناه بردن به خدا از وسوسه‌های ابلیس و هرگونه ذی‌شری که انسان را از بندگی خدا باز می‌دارد. توجه داشتن به اینکه «ایاک نعبد» بدون «ایاک نستعین» واقع نمی‌شود و فقط با استعانت خداوند متعال است که عبادت واقع می‌شود. از خدای متعال طلب اعانت خود را بخواهیم و طلب کمک ما، عین عبادت ما باشد. در همه افعالمان حالت طلب وجود داشته باشد. و تلاش کنیم ولی تلاش یک طالب، طالب استعانت، دلبسته به استعانت و آن استعانت را بخواهیم برای بندگی و در بندگی خودمان کمک بخواهیم و در کمک خواستمان بندگی خدای متعال را بکنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۱۱

تاریخ: ۷۲/۴/۲۹

اهمیت تنظیم الگوهای اسلامی با توجه به شرایط خاص موجود

بخش اول: ضرورت دستیابی به معادله اسلامی در برنامه‌ریزی

۱ ـ مقدمه: تفاوت کارائی در نظامها

ما در سابق اصرار داشتیم بحثی را منطقاً روشن کنیم که البته سیرهای مختلفی داشت و مبتنی بر هر امری که اصل قرار می‌گرفت یک سطح از مطلب اثبات می‌شد و آن بحث «جهت‌دار بودن علوم» بود.

بنابراین جهت‌دار بودن علوم مسأله‌ای است که ابتدائاً با طرح مبناء، هدف و عواملی که می‌تواند یک مقصد را ایجاد بکند از آن بحث می‌شد و در مراحل عمیق‌تر به بررسی پیش فرضها، تئوری سازی در علوم و اینکه تعاریف علوم کاربردی‌اند و نه یک تعاریف حقیقی می‌پرداختیم.

این مباحث راکم و بیش برادران خوانده‌اند و اشراف دارند یا اینکه انشاءالله می‌خوانند.

در پایان، بحث منتهی به مسأله «ابزار نظام ولایت» شد. یعنی علوم ابزار نظام ولایت هستند که یا پرورش در راه توسعهٔ ظرفیتهای حیوانی و ولایت طاغوتی می‌دهند و یا در راه ولایت الهی بکارگرفته می‌شوند. البته معنای «بکارگرفتن» هم

یعنی «ایجاد کردن»؛ همانگونه که شما از آجر و سیمان و تیرآهن و مصالح دیگر، ساختمانی را بنا می‌کنید، هنگامیکه ساختمان ساخته شد، قاعدتاً با این نحوهٔ ترکیب یک خصوصیت جدیدی ایجاد شده که آن خصوصیت جدید متناسب با هدف شما است. (البته این امر در سطح به اصطلاح تخصیص مصالح بود). حالا در رتبه بعد اگر بخواهید ساختمان را برای معبد و یا مثلاً برای مفسق بسازید، مسلّم مناسک عبادت با مناسک فسق فرق دارد و احتیاجاتی که برای امر فسق مطرح می‌باشد یک احتیاجات خاص است غیر از احتیاجات عبادت. بله، در یک سوله(سالن) هم می‌توان فسق و عبادت، هر دو را انجام داد ولکن لازم است تاکمال ارتباط آن ساختمان با آن مقصد رعایت شود تا استفاده کنندگان دچار زحمت نشوند. یعنی اگر ساختمان برای مسجد است، باید جای محراب آن، مکان مأمومین، وضوخانه‌اش و آبدارخانه آن و غیره همه مشخص باشد تا مثلاً بتوان یک مجلس روضه خوانی خوبی در آن برقرار کرد. در مورد مفسق هم چنین است. خلاصه بین جریان کمال معبد و مناسک عبادت حتماً رابطه‌ای وجود دارد که اگر بخواهند عین این کمال را برای مفسق ملاحظه کنند هرگز نمی‌آیند مفسق را به شکل مساجد بسازند. طبیعتاً آن هم برای خودش یک مناسکی و آدابی دارد. یعنی برای آن نحوه حرکات و آن نحوه آداب و کمال آن، مکان متناسب هم به یک صورت دیگری خواهد بود.

این مسأله فقط در ساختمان مطرح نیست و ترکیب هم، فقط ترکیب آجر و سیمان و تیر آهن نیست، بلکه در تولید مواد جدید که کارایی‌های خاصی متناسب با مقصد و نیازهایی که برای نظام ولایت الهی و یا الحادی پیدا می‌شود نیز تفاوت وجود دارد.

۲ ـ شرایط خاص موجود و لزوم تلاش برای یافتن معادله‌های اسلامی:

انشاءالله و به یاری خداوند متعال مطالب برای شما در آیندهٔ دقیقتر و مشخص‌تر خواهد شد و با دیدن مطالب جدیدی هم که در نظام ولایت طرح شد، مدل آن واضح واضح می‌شود و به قول معروف مثل آفتاب در وسط آسمان غیر قابل تردید و بدیهی خواهد شد. اما باید توجه کرد که ما الان در یک شرایطی قرار داریم که نیاز به این استدلالها هم نیست. الان ما باید دنبال پاسخ باشیم و بگوییم راه بدست آوردن معادله‌های اسلامی کدام است و راه تولید معادله‌هایی که با فرهنگ اسلام و مقاصد عالیه پرورش الهی انسان و ولایت و تولی الهی سازگار باشد، چیست؟ دلیل این حرف چیست؟ چرا می‌گویم که دیگر این فصلها گذشته است؟ مثلاً حدود پنج، شش سال قبل که قدرت و قوه مسلمین بوسیله فداکاریها و ایثارها هر روز فتح سیاسی عظیمی را برای جهان اسلام می‌آورد، مسلّم بود که لجستیک این نیروی نظامی (یعنی نظام اداری جامعه، نظام تولید اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) بخصوص بخش فرهنگی، هم ردیف جنگ نتوانسته پیش برود.

و البته برای حقیر (محققاً) این مسأله قابل اثبات است و هر کسی هم صحبتی داشته باشد من برای او اثبات می‌کنم که اگر ما در انقلاب فرهنگی پا به پای انقلاب سیاسی جواب خواسته‌های مکرر و صریح و حتی تا مرحله التماس حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) را داده بودیم مسأله جنگ به صورت دیگری پیش می‌رفت.

۲/۱ ـ بی پاسخ گذاشتن تقاضای امام

امام مرد رشید و نیرومندی بود و تکیه‌اش فقط به خدا و ائمه طاهرین(ع) بود. در مقابل دنیا یک تنه ایستاد و خم به ابرو نیاورد. با این وجود تنها در این مورد التماس می‌کند! شما نگاه کنید به عبارتهایش در باب انقلاب فرهنگی می‌بینید که

آنجا ایشان با لحن تقاضا جلو رفته تا آنجاکه مثلاً ایشان در یک جا در برابر سازمان بزنامه و بودجه و بانک می‌فرماید، فضلاء و کارشناسها بنشینند و ما را از این بیچارگی نجات بدهند. در پیام حج خود می‌فرمایند که: اگر کسی بتواند نظام اقتصادی اسلامی را ارائه دهد ارمغانی برای مستضعفین جهان است. در مسأله انقلاب فرهنگی می‌فرمایند، ساده اندیشی است که کسی خیال کند ... بنابراین طبیعی است که خود ایشان هم ابتدای امر چنین تصوری نداشتند که استقلال (سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی) بدون وابستگی فرهنگی ممکن باشد. ایشان غیر از تاکیدات مکرری که در این مورد داشت، گاهی از لسان امر و دستور، به لسان تقاضا و حتی التماس می‌رسید! در آنجاکه می‌فرمودند: دستمان را بگیرید و از این بیچارگی نجات بدهید. این یعنی التماس کردن. البته ایشان برای خدا التماس می‌کرد، نه اینکه برای خودش باشد. یعنی آن انسانی که در برابر دشمن آنگونه محکم می‌ایستاد، در مقابل دوست هم خواهش همکاری می‌کرد.

اگر انقلاب فرهنگی هم ردیف انقلاب سیاسی جلو رفته بود، اصولا سرنوشت جنگ اینگونه نمی‌شد. من نمی‌خواهم بگویم که فضلاء التفات به موضوع پیدا کردند و با این وجود به مخالفت پرداختند. خیر، اصولا برای آنها التفات به موضوع حاصل نشد. حتی آن عده‌ای هم که مسؤول انقلاب فرهنگی شدند آنها هم التفات عمیق به اینکه حالا چه کنیم؟ باید فرهنگ به چه نحوی برگردد؟ معادلات به چه صورت عوض بشود؟ و ... پیدا نکردند. و اگر این مطلب انجام شده بود، به نحوی دنیا به طرف انقلاب می‌آمد که دیگر معنا نداشت جنگ به صلح تحمیلی کشیده شود. اگر شما اقتصاد اسلام را به مردم دنیا تحویل داده بودید یا نظام مدیریت اسلامی را ارائه کرده بودید مسأله به صورت دیگری در می‌آمد. اگر ما مسلمین در پاسخ امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) نظامی را ارائه داده بودیم، قطعاً ایشان نیروی اینکه بتواند این نظام را در صحنه جهان بیاورد و به آن

وسیله نظام کفر را محاکمه کند داشتند. با همین صدا و سیمایی که نسبت به تریبون‌های جهانی بسیار ضعیف هم هست و پوشش چندانی ندارد، امام خمینی در مواضع سیاسی به گونه‌ای موضع می‌گرفتند که بعد از رحلت ایشان گفتند دو رئیس جمهور آمریکا و دو انتخابات امریکا بدست ایشان تحت تأثیر قرار گرفت و آسیب خورد!

کسی که در «اشدّاء علی الکفار» به آن محکمی بود؛ در «رحماء بینهم» تا این مرحله اصرار کرد! ولی پاسخی به او داده نشد و اگر داده می‌شد حتماً می‌توانست وضع جنگ را به گونه‌ای دیگر در دنیا جلو ببرند.

حدود شش، هفت سال قبل فردی از مسؤولین فرهنگی جامعهٔ اسلامی (یعنی عموم محققینی که در حوزه و دانشگاه کار تحقیقی دارند) به عظمت‌های سیاسی توجهی نمی‌کرد و تازه صحبت درباره این بود که اگر حالا برنامه‌های آقای موسوی کنار برود، متدینین با برنامه‌های دیگری کشور را داره می‌کنند. برنامهٔ دیگر هم یعنی برنامه سرمایه‌داری! (حالا با کمی تغییرات) یعنی مثلاً در تولید، عوامل تولید، نیروی انسانی، ابزار و سرمایه را برمی‌شمردند و می‌گویند در دنیا، هم پول، هم ابزار، هم آدم متخصص و هم یک ضوابطی است که مشخص می‌کند با اینها چه کند. چنین جذب کند تا راه بیاندازد و غیره. مثلاً می‌گویند با این جمعیت کشور شما اگر متخصصین را بخواهید با ابزار جدید تولید تجهیز کنید آن ابزار را ندارید. علی فرض اینکه بگویید داریم، مسلم اگر ابزارش هم باشد سرمایه‌اش را نداریم. بنابراین باید از آنجا که (در دنیا) ابزار و سرمایه به کشورها می‌دهند، بگیریم! این مطالب را حتی تا چهار سال قبل هم می‌گفتند. در اولین جلساتی که بعد از جنگ تشکیل شده بود و تازه مسأله بازسازی را اعلان کرده بودند، می‌گفتند که اگر شرکتها برای کمک کردن بیایند چنین و چنان می‌کنند و... من در آنجا گفتم که اینها می‌خواهند بیایند برای اینکه متصرف بشوند. اینها که نمی‌خواهند بیایند اینجا تا تحت تصرف شما

قرار بگیرند. گفتند، خیر به این صورت نیست. می‌گفتند: اینها کارخانه‌ها را «بای بک» می‌کنند. یعنی آنها می‌آیند کارخانه را دائر می‌کنند و خودشان هم از محصولاتش می‌برند تا دیون این کارخانه مسترد می‌شود و بعد این کارخانه را مجانی در اختیار ما قرار می‌دهند و آنها فقط در مدیریت آن دخالت دارند. اما مسأله به این صورت نیست، این امر برمی‌گردد به میزان پولی که شما از آنها قرض می‌گیرید و مسلم آنها به قصد قربت چنین کاری نمی‌کنند و حتماً مقصود دیگری در سر دارند.

۲/۲ ـ وابستگی نظامهای سیاسی و اقتصادی به فرهنگ الحاد

این مسائل حالا واضح شده است. حدود یک هفته قبل وزیر امور خارجه امریکا (از طریق سوئیس) به صورت صریح پیغام می‌دهد به جناب آقای ولایتی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران که این تکنولوژی موجود، محصول فرهنگ غرب است و اینکه ما خودش را می‌خواهیم ولی فرهنگش را نمی‌خواهیم معنا ندارد.

ما باید توجه داشته باشیم که اگر این تکنولوژی را بیاوریم بعد دچار مشکل خواهیم شد. یعنی اگر این تحریکات متناسب با چرخیدن این چرخها نباشد نمی‌توانید نیروی انسانی خودتان را برای این نحوه کار آرایش دهید. آنوقت‌ها ما استدلال می‌کردیم که ابزار متمرکز (در این شکل) حتماً باید توزیع متمرکز را بیاورد و توزیع متمرکز هم بدون مسلک طبقاتی معنا ندارد. و حتماً تحریص به دنیا را به دنبال خواهد داشت و اصلاً نظام توزیع متمرکز برای همین امر است. برای نظام سرمایه‌داری قابل قبول و پذیرش است که حرص را تحریک کند تا بتواند نظامش را راه بیاندازد و نمی‌تواند غیر از این باشد. حالا اگر شما از این طرف اخلاق صالحه را مطرح کردید و گفتید قناعت کن و دنبال مصرف زیاد نباش و ... این مسأله با منطق

«ماشین» سازگاری ندارد. این مسأله علت حرکت دیگری لازم دارد و یک نحوه سازماندهی و مهندسی طرح در تولید اجتماعی دیگری را می‌طلبد. در واقع یک الگوی دیگری می‌خواهد که این که بارها عرض کردیم و فعلاً می‌گذریم.

بهر حال در پیغامی که آمریکا داده گفته است: ما نمی‌توانیم تحمل کنیم و این مطلب را دز صحنه دنیا به بحث می‌گذاریم! این تکنولوژی «مولود» فرهنگ ما است و فقط می‌تواند در خدمت این «مادر» باشد. اینکه شما بخواهید تکنولوژی را از غرب بگیرید و برای آن مزاحمت فرهنگی ایجاد کنید، با این دستگاه نمی‌خواند. و لذا ما مجبوریم رابطه را قطع کنیم و به شما تکنیک ندهیم، شما خودتان بروید با فرهنگتان تکنیک درست کنید!

نکته‌ای را در حاشیه عرض می‌کنم، مدیریت فعلی جهان یک مدیریت سیاسی است. یعنی بعنوان مثال هزینه‌هایی که خرج دستگاه سیاسی می‌شود در «جی ام پی» (رشد تولید ناخالص ملی) بعنوان خدمات اقتصادی ذکر می‌شود؛ نباید چنین فکر کرد که آنها کار سیاسی را جدا می‌کنند. به همین صورت که شما در یک کارخانه به مدیر عامل احتیاج دارید تا امور واحد تولیدی خوب پیش برود، در واحد تولیدی کلان هم یک نظام سیاسی دارید که کل این زیر مجموعه‌ها را هماهنگ می‌کند. یعنی کل داد و ستدها و رفت و آمدها را هماهنگ می‌کند و لذا بعنوان خدمات شناخته می‌شود. یعنی در اقتصاد کلان که شمانگاه کنید مثلاً می‌گویند مجموع خدمات نباید ۲۵ درصد بشود. می‌گویید خدمات چه چیزهایی است؟ می‌گویند کلیه کارهای دولتی، اعم از بهداشتی، دانشگاهی، و غیره و کلیه اینها جزء خدمات قرار می‌گیرند. در این صورت مجموع خدمات باید ۲۵ درصد باشد و الا ضرر می‌کنیم. چه این کارخانه‌ها و چه کشور که آن را در دید کلان به صورت یک کارخانه بزرگ می‌بینید و می‌گویید به چه نسبتی باید اجازه دهیم که محصولات این کشور خرج بشود برای خدمات مدیریتی. از این نکته می‌گذریم.

بنابراین یک مدیر سیاسی می‌گوید: تحریکاتی که شما علیه فرهنگ ما انجام می‌دهید با این تکنولوژی سازگار نیست و ما نمی‌توانیم این را بپذیریم!

حالا اگر شما بتوانید یک روش جدیدی در علوم ارائه بدهید و بعبارتی یک متدلوژی (متد یا روش) تحقیق جدید بدهید که بر پایه فرهنگ خودتان باشد، در درجه اول زورگویی آنها کم خواهد شد. چون دیگر برای آنها خیلی صرف نمی‌کند تا زیاد فشار بیاورند. همچنین اگر «متد» شما توانست برنده شود و خودش به تولید «معادله» بپردازد، مسلم مردم دنیا تشنه این مطلب هستند و استقبال می‌کنند.

مردم دنیا مظالم نظام کفر را می‌چشند. یعنی این تحریصهایی که نظام کفر ایجاد می‌کند، مرتباً محرومیتهای جدیدی را به بشر معرفی می‌کند و در نتیجه بر بشر تحمیل می‌کند که در مسیر دلخواه خود اطاعتش بکنند. یعنی اینگونه نیست که مردم دنیا از وضعیت فعلی راضی باشند. یک طرف سکهٔ کفر، تحریک به شهوات است، ولی طرف دیگرش ظلم و اسارت و بهره‌کشی از کسانی که تحریک شده‌اند می‌باشد؛ آن هم به نفع یک نوع مدیریت و یک نحوه جهت‌گیری. بعبارتی نظام کفر چنین عمل نمی‌کند که هر نحوه نیازی را که تحریک کرد، سریعاً برای همه راه ارضاء آن را فراهم کند.

به این نکته خوب عنایت کنید که دستگاه سرمایه‌داری متناسب با نظام توزیع و مصرف همیشه باید بین «احساس نیاز» و «ارضاء نیاز» فاصله‌ای ایجاد کند. شما قشری از اقشار سرمایه‌داری را نمی‌یابید که نیاز آن به میزانی تحریک شده باشد، که متناسب آن ارضاء هم بشود! چنین چیزی محال است. یعنی هوای نفس سیر شدن ندارد؛ در آنجا که از آرامش خبری نیست. در آن انسان شناسی باید مرتباً این فرد را تشنه‌تر بکند تا او را بدواند؛ یعنی در واقع رنج، دائمی است و توسعه‌یاب است این رنج، رنج است و هرگز از طاغوت جدا نمی‌شود. بلی سنخ رنجهایشان با هم فرق دارد و شکی در این نیست که یک دسته نیازمند حوائجی‌اند برای زنده

ماندن و یک دسته هم برای حاجت‌های بالاتر نیازمندند. ولی بهر حال همه اینها مثل «آب شور خورده» می‌دوند.

مسلّم بشر چنین نیست که به مطلبی راضی باشد و این که مدیریت موجود جهان هم نمی‌تواند کار او را هماهنگ بکند زیربنایش در همین مطلب است. البته باید این بحث را به صورتی وسیعتر در «جامعه شناسی» مطرح کرد که به چه صورت می‌توانند سیستم و نظام درست کنند؟ چرا این نظامشان نمی‌تواند افراد را ارضاء بکند؟ بهر حال فعلاً بحث ما این است که آن مطلبی را که دیروز (تدریجاً) با استدلال منطقی اثبات می‌کردیم، امروز به صورت عینی در آمده و دیگر به راحتی، نظام سیاسی و اقتصادی وابستگی‌شان را به فرهنگ کفر و الحاد نشان می‌دهند. و خود آنها می‌گویند که ما جز در این فرهنگ نمی‌توانیم ارتباط داشته باشیم و برای آنها هم مفهوم نیست. یعنی کارشناسانشان می‌گویند اگر بخواهید این کارخانه را به آنجا ببرید، می‌توانید پولش را برگردانید یا خیر؟ و خلاصه معلوم است که اگر تحریکات متناسب با برگرداندن آن پول در جامعه انجام نگیرد، قطعاً نمی‌توانید دینش را بپردازید.

۲/۳ ـ میزان تنبه به تکلیف و نحوه انجام آن

حالا تمام صحبت بر سر این است که انسان هر قدمی که جلو می‌رود و هر مطلبی را که می‌شنود باید بتواند ربطش را با کار خودش مشخص کند. اگر شما می‌گویید آقایان محققین حوزه و دانشگاه جواب رهبر کبیر انقلاب را در تولید معادله‌های جدید ندارند، باید ما از خودمان هم سؤال کنیم که ما چه کردیم؟ البته این آقایان مقاله نوشتند، تحلیل نوشتند، جمع آوری از آیات و روایات، احکام کلی توصیفی، اخلاقی و یا تکلیفی انجام دادند ولی این که تبدیل به یک معادله بشود و یک جامعه شناسی تحویل بدهند و بگویند به این صورت باید کار کرد تا نظام

مدیریت آن استخراج شود، نبود. و مسلم در خود ستاد انقلاب فرهنگی هم چندین روحانی فاضل وجود داشت و خلاصه اگر برای تغییر روش علوم حسی می‌خواستند کاری بکنند قطعاً دست آنها به اینها هم می‌رسید ولکن ما یقین داریم که اگر این آقایان به آن نکته توجه داشتند به وظیفه خودشان اقدام می‌کردند ولی در حال غفلت تکلیفی بر آنها نیست.

اما در مورد ما چه؟ آیا ما می‌توانیم بگوییم که از این مطلب غافل بودیم؟ مسلّم خداوند تبارک و تعالی بر حسب آن مقداری که به عباد خودش توجه و تنبه می‌دهد، از ایشان تکلیف هم می‌خواهد.

بخش دوم: تکالیف جدید

۱ ـ تلاش در مسیر تولید سازمانی مفاهیم

بحمدالله نظام مدیریتی بعنوان نمونه در گروه تحقیقات مبنایی پیاده شد. ولکن محصول این نظام هم باید تولید انسانهایی باشد که قدرت سازماندهی داشته باشند. که من درمورد این مطلب خیلی امیدوارم که اگر الان بعضی از برادران به جاهایی معرفی شوند می‌توانند سریع کارها را تقسیم کنند و گردش امور را سامان دهند. ولی آیا مسأله فقط به همین مطلب تمام می‌شود یا اینکه خیر، باید بتوانیم نتیجه و حاصل عملکرد را هم به صورت سازمانی نشان بدهیم. یعنی این حد از کار جواب این امر را نمی‌دهد و این معنای ساختن یک نظام نیست. یعنی اگر فردی گردش کار را نگاه کند می‌فهمد که مثلاً فلان آقا نشسته و مقاله‌ای نوشته. خوب، این آقا منهای این سازمان هم می‌توانست بنشیند و این مقاله را بنویسد. بله، ممکن است قدری تسهیلات هم در اختیارش قرار گرفته باشد یا احتمالاتی هم داده و جمع بندیی را کرده باشد تا درنهایت یک مفهومی را تنظیم کند. ولی بهر حال، هنوز می‌توان گفت این فرد منهای این تشکیلات هم می‌توانست این کار را بکند. یعنی

هنوز تولید مفهوم به صورت جمعی در نیامده است. دوستان باید در مورد این مسأله دقت داشته و سعی کنند بشناسند که در سطح‌های مختلف چگونه یک کار فردی، تبدیل به کار تشکیلاتی می‌شود و اینها چه فرقهایی با هم دارند. کار فردی و کار تشکیلاتی و سازمانی به چه کاری اطلاق می‌شود و چه فرقهای اصولی در ماهیت کار پیدا خواهد شد؟ چگونه است که به یکی نمی‌توان گفت «تشکیلاتی» و به دومی می‌توان اطلاق «تشکیلاتی» کرد؟ چگونه حقیقت فعل یک فرد متقوم به حقیقت فعل دیگری می‌شود؟ چگونه وقتی فعل تشکیلاتی از یک انسان صادر می‌شود (ولو فرداً انجام می‌دهد) صحیح است که فعلش منصوب به تشکیلات باشد؟ چگونه تبدیل به فعل تشکیلات می‌شود که دیگر نمی‌توان آن را به فرد نسبت داد؟ باز چه ویژگیهایی در «فعل تشکیلات» هست که آن ویژگیها را محال است بتوان در فعل تشکیلاتی (افعالی که منسوب به تشکیلات است ولی فعل مجموعه نیست) یافت؟ منتجه چگونه پیدا می‌شود و تبدیل موضوع چگونه صورت می‌گیرد؟ محورهای تبدیل موضوع در تشکیلات کجا هستند و به چه صورت عمل می‌کنند؟ در مورد رفتار چه عناصری صحیح است که بگوییم خصوصیت این رفتار منحل در وحدت کل است و اگر منحل در وحدت کل و منتجه کل نشود، فرد خلاف کرده و کارش هیچ ارزشی ندارد؟ بهر حال نسبت کار یک کل با شرایط و محصولاتش چگونه است؟ اوصاف محصول و اوصاف کل چگونه باید مرتباً در تغییر باشند؟ و چه نسبتی باید بین اینها باشد؟ پایگاه یک تشکیلات در شرایط به چه صورت تعویض می‌شود؟ وزن مخصوص یک تشکیلات و اعتبار یک تشکیلات چگونه مرتباً جای خود را عوض می‌کند؟ و ....

۲ ـ ارائه نتایج جدید

بهر حال آنچه را که می‌خواهم عرض کنم این است که آنچه را الان از نظر

مفهومی به آن دست یافتیم یک تکالیف جدیدی را ایجاب می‌کند که غیر از خواندن و مباحثه کردن و فهمیدن (که قبلا مطرح بود) می‌باشد. یعنی الان غیر از دو یا سه سال قبل است که هدف این بود تا یک بررسی فرهنگی بشود و از هر بحثی نتیجه‌ای بدست آید. الان هدف در یک سطح بالاتری است و طبیعتاً در این سطح باید همه ما از خدای متعال بخواهیم تا همدلی و همفکری و همکاری داشته باشیم و سعی کنیم انشاءالله تعالی این نمونه را با محصولات نمونه‌ای ارائه دهیم. الان هر کارشناس مدیریتی که اینجا بیاید، خیلی زود متوجه می‌شود که نحوه تقسیم کارها و تنظیم گزارشات فرق دارد و البته خصلتش هم مربوط به همین دستگاه خودکار کردن محاسبه است. یعنی محاسبه و مراقبه به صورت تشکیلاتی مطرح شده. این مطلب را خیلی راحت می‌فهمند و در مورد امکان تبدیل هم بامقداری توضیح متوجه خواهند شد. یعنی می‌فهمند که نظام مدیریت و گردش کارها نوع جدیدی است.

۳ـ تبیین ارتباط مدل مدیریت با اسلام

و اگر قدری دقت کنند با توضیحاتی متوجه خواهند شد که مبانی این تقسیمات هم به اسلام برمی‌گردد. و البته این مسأله در دفترکمتر تشریح شده است.

قطعاً معنا ندارد که شما با یک آیه یا ۱۰ تا آیه یا ۱۰۰ آیه قرآن بتوانید نظامی را اثبات بکنید که می‌خواهد اصل در استنباط کل واقع بشود. مسلم این مسأله به وسیلهٔ استنباط از الفاظ تمام نمی‌شود. بلکه باید بجای بداهت عقلی، بداهت مذهبی باشد. یعنی ضروریات دین حکم کنند. سپس شما در این مورد باید احکام توصیفی ضروری را نشان بدهید که مبنا قرار داده‌اید و ضرورت آن هم نباید ضرورت نسبت به یک موضوع خاص باشد. یعنی مثلاً ما یک ضروریاتی در نماز داریم مثل اینکه همه مسلمین می‌دانند نماز صبح دو رکعت است و چهار رکعت

نیست. اما ضرورت در اینجا باید غیر از این باشد. پس باید ضرورت درباره کل ادیان مطرح باشد خاصه اسلام و مذهب شیعه تا درکلیه توصیفها، تکلیفها و ارزشها قابلیت استناد داشته باشد.

بهر حال در مورد رابطه این مدل مدیریت با اسلام انشاءالله تعالی به صورت مبسوط در جای خودش بحث می‌کنیم، ولی مجموعاً یک کارشناس مدیریت خیلی زود ربط این مدل مدیریت را با اسلام درک می‌کند و آنوقت خوب می‌فهمد که در این دستگاه می‌توان احکام توصیفی، تکلیفی و ارزشی اسلام را قرار داد ولی در دستگاه مدیریت دیگر نمی‌توان چنین کرد. یعنی یک کارشناس مدیریت می‌تواند بفهمد که در آن مدل‌ها نمی‌تواند تأثیر مستحبات را بیاورد. در آن مدل‌ها مثلاً در نظام پولی‌اش نمی‌تواند بگوید «یمحق‌الله الربا و یُربی الصدقات» ولی در این مدل می‌تواند این را بگوید. البته می‌توان از تفاوتها صحبت کرده و آنها را مشخص کنیم و بعد هم نشان داد که به چه صورت در اینجا گردش کار با انگیزه‌های مذهبی و به طرف اهداف مذهبی انجام می‌گیرد و به چه صورت به دنبال آن، تکنولوژی هم توسعه پیدا می‌کند. یعنی به چه صورت ساختارهای انسانی و ساختارهایی که نیازمندیها و حل آن نیازمندیها را نشان می‌دهد ارائه می‌شود.

۴ـ ارائه محصولات کار تشکیلاتی

البته مباحث تا اینجا تمام است ولکن به میزانی که شما بتوانید محصول تحویل بدهید، قدرت توسعه این مدیریت را بالا خواهید برد. البته در مورد کپی‌سازی از روی این مدل (برای جاهای دیگر) دارد کارهایی صورت می‌گیرد ولکن باید شما در محصول هم بتوانید موفقیت‌هایی که منسوب به نظام باشد (نه منسوب به فرد) بدست بیاورید. نباید چنین باشد که به حقیر بگویند شما محصولات فرهنگی را تولید می‌کنید و سهم اصلی‌اش با شماست. بلکه باید در

گردش کار گفته شود که محصولات هم به صورت جمعی انجام می‌گیرد. عرض کردم که اصل مدل را از شما می‌پذیرند، ربط آن را هم به اسلام می‌پذیرند، ولی می‌گویند حالا محصولش را ذکر کنید که چیست. اینکه این انضباطها پیدا شده خیلی خوب است و خود این یک چیزیی را در مدیریت نشان می‌دهد. همه اینها را می‌پذیرند ولی علاوه بر اینها باید محصولی هم باشد که آن را هم می‌خواهند.

ما امیدواریم انشاءالله تعالی در ایام باقی مانده تا مهر بیاری خدای متعال برادران مسؤول در آن سه قسمتی که عرض شد موفق شوند. یعنی تفاوت کار فردی، کاری که مخصوص خود فرد است (ولو در یک موضوع واحد) با کار تشکیلاتی مشخص شود. یعنی اگر در مورد یک موضوع واحد مثلاً می‌خواهند مطلبی بنویسند، کار فردی چه فرقی با کاری که منسوب به تشکیلات شده است دارد؟ اگر مثلاً می‌خواهند دربارهٔ پول یا هر امر دیگری تحلیلی بنویسند، آیا فقط کمک تتبعی دیگران را می‌رساند و زمان را کوتاه کرده‌اند یا نه، واقعاً کار فردی‌شان با کار تشکیلاتی فرق دارد. در مرحله بعد، کار تشکیلاتی با کار تشکیلات و بعد کار تشکیلات با محصولش (یعنی نسبت تأثیر و تغییر وضعیت خودش) چه تفاوتی دارد؟ انشاءالله تعالی امیدواریم که بتوانیم این مسائل را برای سال آینده ترسیم کنیم. علاوه بر این امیدواریم زمینه خدمت برادران در خارج از فرهنگستان هم برای کسانی که می‌توانند انجام وظیفه کنند، مهیا بشود و به موقع آنرا به عرضشان می‌رسانیم. بهر حال این قسمت از کار یعنی بالا بردن سطح ارزش نظام مدیریتی که شما مشغول آن شدید، خیلی مهم است. یعنی عین برهان نظری یا حتی اقوی از آن در مقام عمل، کارآیی دارد. کما اینکه اگر شما توانستید در امور مختلف معادله‌های اسلامی ایجاد کنید، واضح است که حوزه به فکر تأمین مصالح مورد احتیاجتان خواهند افتاد. حتی تا حد تغییر و تکمیل مبانی فلسفی یا مبانی علم اصول. یعنی چنین نیست که خدای نخواسته شما حتی یک فاضل در حوزه بیابید که بگوید "ولو

معتقد و ملتزم شدن به فلان اصل باعث محجور شدن اسلام در مقابل عمل شود، دست از آن اصل برنمی‌دارم"! اگر مثلاً ببینند که با تمسک به فلان اصطلاح سبب افتراء به اسلام می‌شود مسلّم از آن دست برمی‌دارند. همه فضلا قائل به کمال اسلام در پرورش بشر هستند. و همه آنها قبول دارند که حجت تمام شده است. حجت بر همه تمام است که اگر کسی بخواهد (در هر قسمتی) رفتار صالح نسبت به آخرت داشته باشد، اسلام تکلیفش را مشخص کرده و مسلّم ظلم و فساد را در آخرت بدون جزا و عمل صالح را هم بدون جزا نمی‌گذارد.

حالا ممکن است در مسائل جزئی التفات به آن نباشد ولی اگر ملتفت بشوند و شما بگویید که در نظام توزیع قدرت عدل و ظلم فرض دارد و از اعظم مسائل است! آیا امکان دارد در مورد امر بزرگی که حقوق دو مجموعه بزرگ انسانی را مشخص می‌کند و در آنجا عدل و ظلم هم فرض دارد و قطعاً دخیل در سعادت و شقاوت هم هست، اسلام نظر نداشته و ناقص باشد؟! آیا می‌توان گفت که در اینجا باید متفکرین به اسلام کمک کنند تا آن را تکمیل کنند؟! حتماً خواهند گفت: استغفرالله! یعنی در کمال دین هیچ فردی تردید ندارد. پس اگر برای آنها موضوع مبرهن شود، حتما در مبادی آن فکر می‌کنند و همکاری خواهند کرد. بهر حال انشاءالله تعالی برادران در ماههای آینده تلاش بیشتری داشته باشند و همکاری بیشتری کنند تا بتوان ثمرات کار تشکیلاتی را ارائه داد. بهر حال تهدیدهای دشمن، مختلف است و قبل و بعد از این پیام هم بوده و ریشه اینها هم در این است که می‌بینند ما در تنظیم معاش و ابزار آن محتاج آنها هستیم ولی اگر اینها حس کنند که ما می‌توانیم یک امر دیگری را عرضه بکنیم، آنگاه وضعشان در برخورد با ما فرق خواهد کرد.

بخش سوم:

۱ ـ فراهم شدن شرایط کاری از نعم الهی

امیدواریم که انشاءالله تعالی همه شما به هر نسبتی که مسؤول هستید در نزد حضرت ولی عصر روسفید باشید. و بتوانید به موقع به نظام اسلامی و پرچمدارش حضرت آیةالله خامنه‌ای خدمت کنید. نکند که در قیامت وقتی نگاه می‌کنید بگویند برای شما یک محیط تقریباً بی سر و صدا و آرام فراهم شده بود و همچنین احتمالش هم منقح شده بود و هر قدر هم کار می‌کردید، از نظر معنوی کمک می‌شدید ولی در عوض فعالیت لازم را انجام ندادید! امیدواریم که چنین نباشد چون بدانید که اگر قدری کار شما وجاهت سیاسی پیدا کند دیگر امید نداشته باشید که بتوانید کاری بکنید مگر اینکه ابزار هماهنگ سازی همان مراجعات را در دست داشته باشید والا اگر مراجعه زیاد شده و شما هم قدرت مدیریت آنها را نداشته باشید خودتان حل در آنها می‌شوید و لذا فرصت فکر کردن که پیش‌کش، حتی فرصت اینکه بخواهید ببینید که حالا این نامه‌هایی که آمده است چیست و چه باید بکنیم هم، ندارید. بعد مجبور می‌شوید بگویید یک کارشناس بیاید تا اینها را منظم بکند!

پس این امر را نعمت خدای متعال بدانید که تا حدود زیادی شرایط کار فکری برای شما مهیا شده است. شما خیال نکنید که دل شما از همه مردم برای اسلام بیشتر می‌سوزد. خیر، به اینصورت نیست. هم در بین «خط سه‌ئی‌ها» انسان‌های متدین دلسوز زیاد است و هم در بین «خط فقاهتی‌ها». خدای متعال برای شما یک چنین شرایطی را فراهم کرده و گاهی ممکن است خودتان هم ناراحت باشید که مثلاً منزوی هستیم و ... و لکن اگر قدری امید ایجاد شود که در اینجا خبری هست، آنوقت می‌بینید که می‌توانید کار کنید یا خیرا من معذرت می‌خواهم که مطلب را به این صورت می‌گویم ولی برای اینکه شما توجه به نعمتی

که خدا داده پیدا کنید عرض می‌کنم که شما با افراد منزوی که توجه به مسائل و مصالح نظام ولایت ندارند فرق دارید؛ چرا که شما توجه دارید ولی «بارها» به صورت یک انبار روی سرتان خراب نمی‌شود و زمینه فکر کردن برای شما مهیاست. کسانی از مسؤولین هستند که مهلت اینکه فقط نمودارها (که خلاصهٔ خلاصهٔ گزارشهاست) را هم ببینند ندارند. گاهی گفته می‌شود فلان بزرگوار در شبانه‌روز باید چهارصد صفحه را مطالعه بکند و نسبت به همه اینها هم تصمیم بگیرد و در عین حال ابزار هماهنگ سازی همین تصمیمها را هم در اختیار ندارد. حالا اگر مراجعات شما هم زیاد باشد (مثلاً در حد یک مدیر کل) اصلاً نمی‌دانید چه کار بکنید!

۲ ـ غفلت از نعم الهی و در دام وساوس افتادن

اگر شرایط خاص ایجاد می‌شود یا تنبه ایجاد می‌شود و یا امکاناتی در اختیار هست، باید به همان نسبت هم انسان کار کند. البته کار ابلیس وسوسه کردن است که: اِی وای محصولات شما عرضه نشد، ای وای پشت سر شما چه می‌گویند، اِی وای، اِی وای ... البته ابلیس خوب می‌فهمد که چه کار می‌کنید و چنین نیست که نداند اگر نظام مدیریت اسلامی ارائه شد، چه می‌شود! و قطعاً چنین هم نیست که ابلیس دروغ باشد! یادآوری کنید به نفس خودتان که ابلیس راست است. وجود دارد و جنود او هم پشت سر نظام امریکا و غرب ایستاده‌اند و در عین حال خائف‌اند از اینکه یک نوری از جبههٔ مقابل بیاید و آن ظلمتها را بشکند. و همواره سعی بر این دارند که کار شما و هر کس که کمر همت ببندد و دنبال مطلب باشد را متزلزل کنند و مانع شوند. ابلیس آن قدر بی‌حیاء هست که حتی در جنگی که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصاً حضور دارد و وجود مبارک علی‌بن ابیطالب(ع) حضور دارد، می‌آید همانجا و داد و فریاد می‌زند، هلهله می‌کند، تا کفار

را به طرف لشکر مسلمین تحریک کند. که بر حسب آن نقل، جبرئیل دنبال او کرد و او هم (در جنگ بدر) فرار کرد. چنین نیست که بگوید خداوند در این جنگ ملائکه را فرستاده و خود پیغمبر و حضرت علی‌ابن‌ابیطالب هم حضور دارند و حالا ما (ابلیس و جنودش) کنار برویم. خیر، با پرروئی تمام (با جنودش) فشار می‌آورد که همانجا هم آسیب بزنند. شما خیال نکنید که اگرکار شما موضوعاً حساس است، دیگر شیطان هم تحریک داخلی و خارجی نمی‌کند. خیر، نهایت اینکه، برای شما یک شرایط آرامی فراهم شده است تا حواستان پرت نشود و اگر از وجود مبارک حضرت بقیةالله(عج) و پدران مطهر ایشان و از حمایت پرچمدارش غفلت کنید، مسلماً شیطان فورا مسلط خواهد شد. حتی من خدمت برادران یک مثالی زدم که غفلت کردن در اینجا مثل تعویض کانال تلویزیون نیست که با زدن دکمه کنترل (از راه دور) کانال عوض شود. در اینجا همین قدر فشار را هم لازم ندارد. یعنی از این هم کمتر، حتی اگر وجه قلب به آن طرف متوجه شود، ابلیس و گروهش مهلت نمی‌دهند و شروع به تحریک کردن می‌کنند. بله! شکی نیست که اگر کانال را به طرف الهی زدید، قطعاً با امدادی که برای شما می‌رسد، پدر جد ابلیس هم زورش به شما نخواهد رسید. یعنی اگر چهره قلب را به طرف اولیاء نعمت خود کردید، آنها قدرت حفظ شما را دارند. خدا می‌داند آن وقتی هم که چهره را به آنطرف نمی‌کنید باز آنها سعی می‌کنند و در همان موقعی هم که شما در حال اعتراض هستید، امدادهایشان وجود دارد و خلاصه همین قدرکه جهت گیری کلی شما به آن طرف باشد، برای شما مدد می‌رسد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

جلسه ۱۲

تاریخ: ۷۲/۶/۱۰

۱ ـ حساسیت وظیفه در شرایط جهانی اسلام
۲ ـ خطر انحطاط اخلاقی به هنگام موفقیت در انجام این وظیفه

بخش اول: خطر انحطاط اخلاقی به هنگام موفقیت در انجام این وظیفه

۱ ـ فقر و احتیاج انسان به خدا چه در موفقیت و چه در غیر آن

در یکی از بیانات مبارک حضرت علی علیه‌السلام، احتیاج شخص سالم را به سلامتی با احتیاج شخص بیمار برابر قرار داده است. وجود مولی الموحدین می‌فرماید که: انسان بیمار همانقدر محتاج سلامتی است که آدم صالح محتاج است. البته مقداری که گذشته، الان دیگر موضوع احتیاج نیست، ولی در آینده چیزی که موضوع احتیاج است همه (در آن موضوع) فقیر هستیم.

هیچکس جز به عنایت خداوند متعال، هیچ مرتبهٔ از غنا را ندارد. امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید: «انا الفقیر فی غنای وکیف لا اکون فقیراً فی فقری». ما در خود غنا نیز فقر داریم.

این مطلب را مخصوصاً به برادرانی که خداوند متعال به آنها توفیق عنایت کرده است، سفارش می‌کنم و یادآور می‌شوم. امیدوارم خداوند متعال ملائکه را مذکر ما قرار بدهد و نفس را برما چیره نکند و ما را به خودمان واگذار ننماید که احساس دارائی بکنیم و احساس کنیم که ما می‌توانیم، ما می‌فهمیم، ما یک

برجستگی خاصی داریم.

شکی نیست که نظام عالم در اختلاف است. و لذا به چه دلیل دفعه دیگر نوبت من نباشد؟! اگر تا این لحظه هم موفق بوده‌ام، شاید لحظه دیگر تبدیلی واقع بشود.

احساس عُجب و حسد، در دو طرف قضیه محسوس است. این که نظر انسان به دارائی غیر باشد بد است و منشاء حسد است. آن هم که خودش را دارا بداند و نظرش به دارائی خودش نیز باشد بد است. باید خودش رافقیر بداند. نظرش به جود خدا، کرم خدا، احسان خداوند متعال باشد.

البته این مسأله مانع از اعمال قاطعیت‌ها (در عمل) نمی‌شود. یعنی اشکال ندارد دستور بدهد، تصمیمش را بگوید، بگوید ما به این نتیجه رسیده‌ایم. ولی اثبات برتری نباید بشود، هر چند اثبات الزام باید باشد. مثل این که در فلان ماه این مطلب برای ما محرز شده است و زمان تأمل بیشتر هم نداریم، حالا اگر شما چیز بهتری بنظرتان می‌آید درآینده بر روی آن دقت خواهیم کرد و اگر درست بود دخالت خواهیم داد.

۲ ـ خطرات پیدایش حسد به هنگام موفقیت دیگران

این مسئلهٔ «حسد» که عرض کردم همانند «عُجب» خطرناک است و این حسد در اقران بیشتر واقع می‌شود و هر چه دایره وسیع‌تر بشود و آدم بصورت مقایسه پیش نیاید حسد کمتر پیدا خواهد شد. ولی وقتی برادران یوسف (اگر چه پیامبر زاده هم هستند) چون اهل یک خانواده هستند می‌گویند «حالا که یوسف زیباتر است، آیا پیامبر هم باید باشد؟! چرا»؟ این مساله گاهی در طایفهٔ علماء پیدا می‌شود. مثل اینکه گفته شود "همین درسهایی را که او خوانده من هم خوانده‌ام، حالا چرا ایشان برتر باشد؟! بر فرض هم که ذهن آنچنانی داشته باشد یا بیشتر کار

کرده است، ولی دیگر تفاوتش که اینقدر نمی‌باشد! پس حالا که چنین است شما دست او را می‌بوسید و پای ما را له می‌کنید"؟!!

این «حسد» فاسد می‌کند. یعنی در واقع «اسلام آوردن» به شرط «آنا» است و یا به عبارتی در برابر اولیاء نعم شرط کردن که این صدمه زدن به خویش است. صدمه‌ای هم که ابلیس به خود زد، از «عبادت بشرط انا» بود. گفت؛ «خدایا این سجده را از من بردار یک عبادتی خواهم کرد که جن و انس نکرده باشند»! خطاب شد که، «این عبادت باید آن طور باشد که ما از تو می‌خواهیم نه آن طور که خودت اراده می‌کنی».

البته شما نباید شرایط آزمایش حسد ابلیس را کم تلقی کنید. مثالی را برای خودمان می‌زنم که مسأله را روشن‌تر می‌کند مثلاً گل یک بویی دارد که خلاصه اوست یعنی بوی عطری دارد. آتش هم، سوزندگی و شعله‌اش خلاصه‌اش می‌باشد. حالا شیطان را از شعله آتش خلق کردند- (خلق الجان من مارج من نار) و آدم را ظاهراً از لجن خلق کردند. پس ابلیس خودش را برتر از انسان دید و چنین شد. هر چند در خطبهٔ مبارک، حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند که: «اگر شیطان آن نوری را که خدا در آدم مخفی کرده است می‌دید، سجده می‌کرد.» نوری که چشمها خیره می‌شود و نفسها از عطرش بند می‌آید، ولی امتحان برای این است که ببینند چگونه اطاعت خدا را می‌کند. بنا هست به امر خدای متعال احترام بگذارد و تشخیص خودش را اصل قرار ندهد.

این حرف که «انا خیرمنه» که در آنجا گفته شد، فقط توسط ابلیس گفته نشد؛ بلکه در همه حسدها «انا خیر منه» قرار دارد. اعتراض بر اینکه این عدالت نیست که به او این مطلب را بدهید، یا چرا به او دادید و غیره، خطرناک است. انسان باید درهمه کارها مواظب این امر باشد.

۳ـ رعایت مصالح اسلام در برابر مصالح فردی

«مصلحت خود» هرگز در مقابل «مصلحت اسلام» قابلیت طرح ندارد. و معنا ندارد که «خود»، کنار «اسلام» بیاید. در این عالم که عالم امتحان است، «اسلام» احتیاج به یاری ما دارد ولی اگر در همین عالم هم کشف غطاء بشود همه مامحتاج به «اسلام» هستیم. والا اسلام احتیاج به ما ندارد. هرکسی که مستبصر بود برای نفس خودش مستبصر شده است و به نفع خودش خواهد بود. خدا غنی از همه مردم است و احتیاجی به کمک دیگران ندارد. این مطلب در عالم دیگر واضح و روشن می‌شود که ما همه، محتاج اسلام بودیم و اسلام محتاج ما نبود. اگر کسی گفت که من اسلام را به صورت مشروط یاری می‌کنم معنایش اینست که برای خودش (به میزان شرطش) فقر و نیاز به اسلام قائل نیست. هرگاه ما بگوییم به شرط اینکه «اعتبار ما»، «حق ما» نادیده گرفته نشود، یا بشرط اینکه ما تحقیر نشویم، هم نوعی اعلام بی‌نیازی است.

این مطلب، مطلب بسیار مهمی است. همه ما در حال حرکت به طرف عالم برزخ هستیم و ملکات را همراه خودمان (به تدریج) می‌سازیم و می‌بریم. این مطلب را ساده نگیرید. در جنگ احد نبی اکرم(ص) همه افراد را جدا کرد و همراه برد و بعد هم عده‌ای را مأمور کرد که بالای بلندی باشند ولی در اثنای جنگ اینها گفتند ما از قافله عقب ماندیم، جنگ پیروز شده ولکن منفعتی عائد ما نشده است. از ترس عقب ماندن از قافله، سفارش نبی اکرم(ص) را نادیده گرفتند!

الان مطلبی که به نظر ما در حل خلاء جامعه اسلامی می‌تواند کمک کند می‌خواهد وارد جامعه شود. حالا اگر شخصی که در جایی می‌رود، با یک تیم، پشتیبانی سیاسی نشود و خودش بخواهد از خودش دفاع سیاسی بکند، مسلم مبتلا به یک مشکلات اداری سیاسی می‌شود (هر چند کادر مدیریت آن مرکز هم از او حمایت کنند). اگر خودش بخواهد حالت دفاعی داشته باشد ضعیف می‌شود و

وقتی تضعیف شد رفته رفته مطلب ضعیف و منزوی می‌شود. هیچ فردی نباید بگوید که این آقا چه فرقی با من دارد که من کارهای او را ردیف کنم؟! باید بگوید که راه، راه اسلام است و الحمدالله که او این خدمت را انجام می‌دهد و من باید در این راه کمکش کنم.

نقل شده است که آخوند ملاحسین قلی همدانی (رضوان‌الله تعالی علیه) آمد همدان و از وی استقبال مفصلی صورت گرفت. به استادش نوشت که الحمدلله وضع اسلام اینجا خوب است. استاد در جواب او نوشت، اگر برای دیگری هم چنین شده بود تو همین قدر خوشحال می‌شدی یا کمی فرق داشت؟! اگر کمی فرق داشت بدان برای خدا نیست.

ما نمی‌توانیم امتحان اخلاص داشته باشیم ولکن خدای متعال شرایط امتحان اخلاص را خوب فراهم می‌کند. اگر آدم در شرایطی قرار بگیرد که دیگری مشغول خدمت باشد و خوشحال شود از اینکه او دارد اداره می‌کند و این هم همراه او هست (به گونه‌ای که اگر خودش هم مطلب را تشریح می‌کرد و با تمجید و تکریم دیگران روبرو می‌شود، نشاط پیدا می‌کرد و از آن جلسه خسته نمی‌شد) این توفیق خدای متعال هست و ما باید از خدای متعال این امر را بخواهیم.

بخش دوم: شرایط درونی و جهانی اسلام و حساسیت وظیفه

هم اکنون شرایطی که در بیرون فرهنگستان برای جهان اسلام مشاهده میشود، شرایط بسیار درخشانی است. مثلاً اطلاع دارید که گورباچف در هفته گذشته گفت که: «نظام سوسیالیستی که هیچ چیز برای بشر نداشت، نظام سرمایه‌داری هم بیش از آنچه که می‌بینید ندارد و مشکلات بشر را نمی‌تواند حل کند، بشر برای حل مشکلاتش باید یک فکر دیگری بکند.» این حرف را گورباچف برای استقبال از اسلام نمی‌گوید بلکه این را می‌گوید چون یک موجی را در جهان

می‌بیند وجود دارد و می‌خواهد خودش را در آن موج سهیم بکند. مردم جهان یعنی وجدان بشری به اینجا رسیده است. یعنی انتظار نسبت به اسلام از سراسر عالم به این مرحله رسیده است. این یک مرحله است.

در داخل هم بحمدالله تعالی به شرائطی رسیده‌ایم که مقام معظم رهبری شخصاً براساس اختیارات قانون اساسی سیاستگذاری می‌کنند و این معنای توسعه گرایش به اسلام در خود کشور است. یک روزی در اوائل انقلاب در مورد اصل ولایت فقیه و اختیارات و مساله سیاستگذاری‌های او اختلاف بود و مخالفین مقاله می‌نوشتند و حرف از طرفداری دموکراسی و حقوق بشر می‌زدند ولی امروز بحمدالله نه تنها آبروی ملی‌گراها و دمکراتها و سوسیالیستها رفته است، بلکه وجاهت دین و پذیرش دینی هم به این مرحله رسیده و بلوغ اجتماعی به این مرحله رسید و در شرایطی هستیم که مقام رهبری می‌تواند چنین اظهاری کند و این امر خیلی جای شکرگزاری دارد.

در چنین شرایطی طبیعتاً به تدریج وظائف سنگین‌تر می‌شود و خدمت کردن در این قسمتها مهم‌تر خواهد بود. امیدواریم همزمان با این مسأله از خدای متعال بخواهیم که بتوانیم انشاءالله تعالی انجام وظیفه کنیم. یک وقت بود تب سوسیالیستی داغ بود و هیچ فردی نمی‌توانست عدالت اجتماعی را در کشور جز در چهرهٔ نظام سوسیالیست ببیند ولکن بحمدالله الان چنین نیست. باز یک موقع توسعه، جز در شکل سرمایه‌داری قابل تصور نبود ولی بحمدالله الان (حداقل) اسمش است که توسعه سرمایه‌داری، توسعه دنیا پرستی است و با اسلام هماهنگ نیست. الان به دنبال توسعه اسلامی هستند.

۱ ـ نوید شمردهی مباحث وسیلهٔ آزمایش الهی در فقر و غنا

بنابراین راهی را که شماها طی کردید و به جاهایی که رسیدید در یک فصلی

دارد ثمر می‌دهد و الان به تدریج احساس نیاز به آن ثمره ظاهر می‌شود. و اینکه خدای متعال شما را در راه آبیاری و رشد یک مطلب قرار داد و آن انگیزه و دلبستگی شما را در این راه قرار داد (درصورتی که دیگران کمتر توجه می‌کردند) و الان که وقت به‌ثمر رسیدن آن است، ابداً نباید این مسأله را به حساب خودتان بگذارید. خیال نکنید که ما یک تافته جدا بافته بوده‌ایم که چنین شده است. در این مساله مثل بسیجی‌ها در جبهه باشید که برای رنج کشیدنشان منت سر خدا و رسول نمی‌گذاشتند بلکه از کرامت خدا و رسول می‌دیدند که آنها را موفق داشته است به اینکه عرض ادبی بکنند ـ هرگز هیچکدام از ما آقایی و مجد و بزرگواری و وفایمان (الی الابد) سبقت بر اولیاءمان نگرفته و نخواهد گرفت ـ آقایی آنها بود که شرایط فهم این مطلب را تفضلاً ایجاد فرمودند. این را جز در ناحیه تفضل و بخشش آنها ندانید. نگویید ما یک برجستگی داشتیم که این تفضل به ما شد! همهٔ ما از خاک هستیم و نسبت به یکدیگر هیچگونه برتری نداریم و این خدای متعال است که به فردی تفضل می‌کند. البته در نفس تفضل آزمایش است تا معلوم شود آنچه به ما داده شده واقعاً ما اهلش بوده‌ایم یا خیر. خدای متعال با فقر و غنا همه را آزمایش می‌کند. اصلاً فقر و غنا وسیلهٔ آزمایش الهی است و شکر اینست که غنا را از خودت نبینی و بگویی آن غنی مغنی به هر کس که خواست در دار آزمایش غنا بدهد می‌دهد. آزمایش فرموده به غنا، کمااینکه به هرکس نخواست بدهد او را به فقر آزمایش کرده است و آزمایش به هر دو سمت می‌باشد و خلاصه خداوند نه با ما (هیچ) قوم و فامیلی‌ای دارد و نه با آنهاییکه این توجه را به ایشان نداده است. چه بسا در بین آنها صالحینی باشند که خیلی محبوبتر باشند و الان هم در فکر و اندیشه و رنج این مطلب باشند که چه کارکنند؟ فقر وسیله آزمایش است که ببیند این فرد به یأس می‌افتد یا نمی‌افتد. یعنی دست آخر در برابر مخالفین می‌گوید اسلام چیزی در دست ندارد یا این که تا آخرین رمق برابر مخالف می‌ایستد؟ و همچنین غنا هم برای

این است که: آیا مغرور به غنا می‌شود و می‌گوید: ما سزاوارتر بودیم که به ما اعطاء شده است یا اینکه خیر، می‌گوید: دار، دار امتحان است و می‌خواهند ببینند دست آخر خودت را طلبکار می‌دانی یا سراپا بدهکار و فقیر می‌دانی؟! آیا می‌گویید ما عمری صدمه دیدیم و لذا صلاحیت داریم! یا می‌گویید تنها خدا توفیق داده است.

ما باید بگوییم اگر عنایت خدا نبود حتماً من در زمرهٔ فاسدترین افراد (در فحشاء سیاسی و اقتصادی و فرهنگی) بودم. و خدا می‌داند، حجتی راکه بر من در قیامت دارد به مراتب سخت‌تر از حجتی است که بر دیگران دارد. برای من اسباب هدایت را مرتباً فراهم فرمود و برای آنها (چه بسا یک هزارم) این اسباب چه از نظر روحی یا فکری و یا شرایط اجتماعی تأمین نشد. خدای متعال بر ما منت گذاشت و خدا را شاکریم و اعتراف به قصور و تقصیر می‌کنیم « و هذا مقام من اعترف بسبوق النعماء و قابلها بالتقصیر و شهد علی نفسه بالاهمال و التضییع». ما ضایع کردیم و قدر ندانستیم و لذا نمی‌توانیم بگوییم از آنها بهتریم!

همه دوستان بر این مطلب عنایت داشته باشند از خدای متعال استعانت بجویند وباید همه ما، خدا را به عظمت اهل بیت طاهرین(ع) قسم بدهیم و پناه بجوییم به خدای متعال و وسایل رحمت و اسماء رحمت او که هیچ وقت ما را به خودمان واگذار نکند و همیشه عنایت کند و تا آخر نگهدارد و تفضلاً ما را ملحق کند.

۲ ـ کارشناسی غرب همانند تیری بطرف نبی اکرم(ص)

بنابراین من به نظرم می‌آید که هر لمحه‌ای که شرایط پذیرش اجتماعی بیشتر فراهم می‌شود و مطالب به ثمرات بلندتری می‌رسد، باید خضوع ما و دعایمان و توسل و توجه‌مان نسبت به خدای متعال و ائمه معصومین بیشتر شود تا بیشتر کمک بکنند.

اگر فردی به نوارهای بحث‌های سابق رجوع کند قطعاً می‌بیند در حدود ده سال قبل عرض میکردم که اگر بخواهیم برای وجود مبارک نبی اکرم(ص) مراتبی از هستی را قائل شویم. یک مرتبه مافوق عالم انوار و ملکوت و یک مرتبه هم در عالم دنیا. این احکام اسلام مثل سلسله اعصاب نبی اکرم(ص) است. یعنی «کتاب»، شأنی از شئون نبی اکرم است. آنوقت وقتی کفار و متفکرینشان در تفکر بشر تردید وارد می‌کنند و سعی در تحریص اهواء دارند و در عمل، عبادت را کنار می‌گذارد و حیوانیت را نشر میدهد، من بارها می‌گفتم این مسأله مثل کسی است که به جانب نبی اکرم(ص) تیراندازی می‌کند. این مطلب مرا رنج می‌داد. حالا می‌بینم یکی از کارشناسهایی که در سیستم و سیستم‌سازی تحصیل دارد، هفته گذشته در تهران (قسم می‌خورم که با یک حالت روحی خاصی) می‌گفت که: من نرم‌افزار کارشناسی غرب را می‌بینم که روزی صدها بار مثل یک دشنه به کبد نبی اکرم(ص) حمله می‌کند و علاقمندان حضرت را پراکنده می‌کند و محال است بتوان این نرم افزار را برای اسلام بکار برد و هر فردی هم تردید دارد، من خودم نزد آنها تحصیل کرده‌ام و حاضرم تشریح کنم که مبانی آنها چگونه است.

البته الحمدلله رب العالمین افرادی را می‌بینم که اینطور در جامعه صحبت می‌کنند و علیه معادلات مدیریت موجود و کارشناسی صحبت می‌کنند، این یک بلوغی است که پیدا شده است. قبلاً این حرفها نبود و همین مسأله را هم که متوجه بشوند، تکلیف را برای همه سنگین‌تر می‌کند و همین امر، امکان خدمتگزاری را (انشاءالله تعالی) برای شما دوستان که در این راه زحمت کشیده‌اید بیشتر فراهم می‌کند.

در پایان امیدواریم انشاءالله تعالی خدای متعال توفیقات را زیاد کند؛ تفضلاً هم توفیق بدهد و هم عنایت بر حفظ آن بنماید و هم جزء خدمه خود و هم صادق در خدمتگزاری قرار بدهد. این دعای مبارک قرآنی را فراموش نکنید. البته همه

دعاها خوب است ولی دعاهایی که خدای متعال در قرآن تعلیم می‌کند بهتر است و در بین آنها هم، آن دعاهایی که با لفظ «قل» دستور به آن دعا شده بهتر است و آن دعای صدق که: «رب ادخلنی مدخل صدق» یعنی در هر عملی «توحیدی» وارد بشویم «و اخرجنی مخرج صدق» یعنی توحیدی و خدایی از آن عمل بیرون بیاییم. و البته این کار شدنی نیست الا به این قسمت آخر آیه که: «واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً،» یعنی برای من یک یاوری از طرف خودت، یک سلطانی از طرف خودت قرار بده که او یاورم باشد. سلطانیکه بتواند مرا یاری کند. «واجعلنی من لدنک سلطاناً نصیراً». امیدواریم با عنایت حضرت ولی عصر (صلوات الله و سلامه علیه) خدا این دعای قرآنی را به لسان مبارک حضرتش در حق ما در شب عزیز مولود جدشان جاری بکند و به شفاعت خودشان در آن شب مستجاب قرار بدهد.

انشاءالله برادرها توفیق پیدا کنند که هر فردی در هر قسمتی که کاری به عهده‌اش واگذار میشود به بهترین نحو آن کار را انجام دهد و انشاءالله همه ما موفق باشیم به خدمتگذاری نسبت به نایب رشید حضرت بقیه الله، کسی که پرچم را امروز به دوش دارد و همه دشمنی دشمنان متوجه او هست و انشاءالله یاری‌اش کنیم.

من آخر صحبتم یک جمله را عرض میکنم و آن اینست که یکی از بزرگان که یقین به صدق او دارم و اهل مبالغه هم نیست می‌فرمود، «مادر شهیدی را شخصاً دیده که یازده سال چه در وسط برفها و یخبندان و یا درگرمای تابستان هر روز پیاده از قم به جمکران می‌رود و پیاده هم برمی‌گردد برای اینکه دعا بکند به عظمت انقلاب». این مادر از آن آقای بزرگ (که اهل زحمتهای عرفانی هم هست) اذن گرفته بود که آیا من در برگشتن می‌توانم سوار ماشین بشوم یا خیر؟ چون در زمستان هوا سرد است و با مشکلاتی تا آنجا می‌روم. گفته بود برای رفتن عشق رفتن دارم و همینطوری که بچه‌ها در کردستان در برف می‌رفتند من هم می‌روم ولی برای

برگشتنش دیگر عشق زیارت و اینها را ندارم و لذا برگشتنش کمی برایم سخت است (چون بطرف خانه دارم می‌آیم) و سؤال کرده بود که اگر در برگشتن من سوار ماشین بشوم عیبی ندارد؟ بعد این مادر گفته بود من که برای انقلاب کاری از دستم برنمی‌آید ولی می‌توانم دعاگو باشم و در دعاگویی نمی‌خواهم کوتاهی کرده باشم! حالا اگر خدای متعال در قیامت این نوع عبادت را در مقابل ما بگذارد و بگوید: این مادر، بذل و وسعش را این گونه انجام داده است و طلبکاری هم نکرده که فرزندش را در راه من داده است، بلکه خودش را به انقلاب بدهکار هم می‌داند و می‌گوید کاری از من ساخته نیست جز دعاگویی، پس بنابراین بروم دعا بخوانم. کجا دعا کنم؟ خوب، مسجد جمکران (مسجد حضرت ولی عصر علیه‌السلام) در این صورت ما چه می‌گوییم؟! خدای متعال یک چنین عبادی دارد. امیدواریم (انشاءالله تعالی) هرکدام از ماها هم مسأله را بفهمیم و بشناسیم تا به یک گونه‌ای پیش خدا دعاکنیم و تقاضای طلب خدمت داشته باشیم که در نهایت در برابر اولیاء نعم شرمنده نباشیم. انشاءالله.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

فهرست

مقدمه ..... (۳-۱۲)

«جلسه ۱» (۱۳-۲۴)

«حساسیت موضوع کار دفتر در زمان فعلی و اهمیت کار تشکیلاتی»

مقدمه: تکلیف ما در وضعیت فعلی عالم اسلام ۱۳

۱ـ تفاوت مجلس مباحثه با مجلس تذکر ۱۳

۲ـ اتمام حجت از ناحیه خدا بر انسانها و درک تمحض خاطر ۱۳

۳ـ میزان ارزش اسلام برای ما ۱۴

۴ـ ضرورت توجه به وضعیت فعلی دنیای اسلام و بدنبال راه حل بودن ۱۴

بخش اول: نحوه بهینه کردن در تشکیلات ۱۵

۱ـ اصل بودن حس تکلیف در ارزیابی بهینه کننده ۱۵

۲ـ لزوم اجتناب از فاسد کردن امر بهینه با دخالت دادن اغراض شخصی ۱۵

پاورقی: آمادگی کارشناسان و حکومت برای قبول طرح جدید ۱۵

۱ـ جریان گفتگو با یکی از کارشناسان بلندمرتبه در مورد نظام تشکیلاتی دفتر ۱۵

۲ـ کمبود تولیدکنندهٔ طرحهای جدید و مشکل اساسی نظام ۱۶

۳ـ غلط بودن برخورد با شماتت ۱۶

بخش دوم: نحوهٔ برخورد با انضباطهای تشکیلاتی ۱۷

۱ـ نتیجهٔ برخورد صحیح با انضباتهای تشکیلاتی ۱۷

۲ ـ لزوم توجه به حساسیت کار و اهمیت تکلیف ۱۷
بخش سوم: اهمیت محاسبهٔ نفس و تکلیف خاص ما در این دوران ۱۸
۱ ـ استعانت از خدا و توجه به نعمتهای الهی ۱۸
۲ ـ میزان تلاش برای اسلام و توجه به مسائل لازم جامعهٔ انقلابی ۱۸
۳ ـ وسوسه‌های شیاطین ۱۹
۴ ـ گناه اجتماعی مشکلترین و بدترین گناهها ۲۰
۵ ـ تفاوت محاسبهٔ افعال ما با دوره‌های قبلی اسلام ۲۰
پاورقی: کمک به ولی امر ۲۱
۱ ـ دعای به آیةالله خامنه‌ای «مدظله‌العالی» و شراکت در خیرات عالم اسلام ۲۱
۲ ـ آثار کمک به نظام ۲۱
۳ ـ اهمیت تفکر در امر ولایت ۲۲
بخش چهارم: توصیه‌ها و یادآوریهای ضروری ۲۳

«جلسه ۲» (۳۲-۲۵)

«اهمیت کار جمعی و ضرورت تغییر ادبیات»

بخش اول: ادبیات پرورشی مسلمین و ضرورت حضور در نظام اجتماعی ۲۵
۱ ـ فردی نبودن «حب» و عدم تحقق دوستی ائمه با محبت فردی ۲۵
۲ ـ نفاق در اظهار ارادت به ائمه ۲۶
۳ ـ رسالت ادبیات در نشان دادن «تحقق حب و کمال با ظهور در نظام اجتماعی» ۲۷
بخش دوم: کیفیت تهاجم فرهنگی دشمن و وضعیت مسلمین ۲۷
۱ ـ وضعیت فعلی نظام اسلامی و مشکلات موجود ۲۷

۲ ـ ممکن نبودن مقابله فردی در برابر تحقیقات جمعی کفار ۲۷
۳ ـ ساده‌لوحی بعض مسلمین ۲۹
۴ ـ ضرورت واردکردن ولایت اجتماعی در ادبیات پرورشی جامعه و اثرات آن ۲۹
۵ ـ وظیفهٔ حضور در نظام و اهمیت مشخص شدن آن ۳۰
بخش سوم: تذکر به حساسیت تکلیف ۳۱
۱ ـ تفاوت «غفلت» و «التفات» در تعیین تکالیف انسانی ۳۱
۲ ـ میزان اخلاص افراد در عالم تکلیف ۳۱

«جلسه ۳» (۴۴ـ۳۳)

«نظام کفر جهانی و برخورد نظام یافته با آن»

مقدمه: بررسی منزلت و جایگاه ولایت فقیه در مباحث دینی ۳۳
۱ ـ تفاوت طرح موضوع ولایت فقیه ۳۳
۲ ـ دو دیدگاه در نظر به موضوعات دینی ۳۳
۲/۱ ـ کافی بودن اعتقاد اجمالی به متیقنات دینی و عدم اطلاع بر خصوصیات .....
و جزئیات مسائل ۳۴
۲/۲ ـ لزوم دارا بودن قدرت توصیف (وضعیت) و تفاوت نحوه برخورد با موضوعات ۳۵
بخش اول: تبیین دیدگاه دوم و مسائل مربوط به آن ۳۵
۱ ـ ضرورت دقت در مسائل مربوط به توصیف و شناخت موضوعات ۳۵
۱/۱ ـ بررسی ضرورت از زاویه بکارگیری دقت‌های عقلی ۳۶
۱/۱/۱ ـ نحوهٔ دقت فقها در آیات الهی برای بدست آوردن استنتاجات فقهی ۳۶
۱/۱/۲ ـ ضرورت بکارگیری عقل در توصیف مسائل اجتماعی ۳۶

۱/۱/۳ ـ ضرورت توجه مسلمین به علل و مقاصد حادثه سازی در برابر نظامهای اجتماعی کفار ۳۶
۱/۲ ـ بررسی ضرورت از بُعد شمولیت ادلهٔ نبوت عامه ۳۷
۱/۲/۱ ـ دقت در ادله ضرورت نبوت عامه ۳۷
۱/۲/۲ ـ قابلیت فرض عدل و ظلم در مورد ارتباط انسانها و شمولیت بر مسائل اجتماعی ۳۷
۱/۲/۳ ـ لازمهٔ غیر قابل انکار بودن توسعه نظام، سپردن اختیارات انسانی (در نظام) .. ۳۸
۱/۳ ـ بررسی مسأله از بُعد عملکرد نظام یافته کفار ۳۹
۱/۳/۱ ـ ضرورت ایجاد نظام جدید توسط مسلمین در برابر نظام کفر ۳۹
۱/۳/۲ ـ خصوصیات مقابله با نظام کفر ۴۰
۲ ـ لوازم و نتایج دیدگاه توصیف نظام ۴۱
۲/۱ ـ شمولیت ادلهٔ نبوت عامه بر عدل و ظلم در تنظیمات اجتماعی ۴۱
۲/۲ ـ عدم سکوت دین در مسائل مرتبط با نظام و لزوم دستیابی به مسائل آن توسط فقها ۴۱
۲/۳ ـ ضرورت دقت و بکارگیری عقل در بدست آوردن احکام توزیع قدرت ۴۲
۲/۴ ـ نحوهٔ دستیابی به احکام نظام ۴۲
۲/۵ ـ ضرورت بکاربردن دقت نظر در مسائل مربوط به توصیف جامعه و جمع‌بندی صحیح آیات و روایات ۴۳
بخش دوم: تغییر در ادبیات موجود ۴۴
۱ ـ ضرورت تغییر ادبیات جهت گسترش کلمه توحید ۴۴
۲ ـ شاخصه‌های تغییر ادبیات ۴۴

«جلسه ۴» (۶۲ - ۴۵)

«ساکت نبودن دین نسبت به مسائل اجتماعی و اهمیت دستیابی به الگوی اداره»

مقدمه: عدم احاطهٔ انسان در تشخیص موضوعات ۴۵

بخش اول: شمولیت ادله نبوت عامه نسبت به امور اجتماعی ۴۶

۱ ـ بررسی مسأله با توجه به فرض عدل و ظلم ۴۶

۱/۱ ـ ضرورت فرض عدل و ظلم در هر موضوع مرتبط با اختیار انسان ۴۶

۱/۲ ـ بررسی امکان و عدم امکان فرض عدل و ظلم در امور اجتماعی ۴۶

۱/۲/۱ ـ اَشکال قبول ولایت در امور جزئیه و عدم قبول آن در امور اجتماعی ۴۶

۱/۲/۲ ـ تفاوت حقوق جزئی و فردی با حقوق اجتماعی ۴۷

۱/۲/۳ ـ تأثیر تهذیب اجتماعی در گسترده و ضیق کردن موضوعات ۴۷

۲ ـ بررسی مسأله از زاویه تأثیر عینیت در حقانیت امور نظری ۴۹

۲/۱ ـ کاربرد قوی قدرت تصرف داشتن در برابر بحث‌های نظری صرف ۴۹

۲/۲ ـ تأثیر عدل و ظلم در توزیع قدرت نسبت به امور فردی ۵۰

بخش دوم: بررسی فرض سکوت دین در مسائل اجتماعی و چگونگی بدست آوردن ..... نظرگاه دینی ۵۱

۱ ـ لازمهٔ فقدان احکام کلی الهی در مسائل اجتماعی ۵۱

۱/۱ ـ اهمیت حقوق اجتماعی در برابر امور جزئی ۵۱

۱/۲ ـ ارتباط مسائل اجتماعی با سعادت جامعه ۵۲

۲ ـ اشاره‌ای به نحوه دستیابی به نظرگاه دینی ۵۲

۲/۱ ـ اهمیت دسته‌بندی کلی مسائل و موضوعات احکام ۵۳

۲/۲ ـ کفایت قدر متیقن از مذهب در بررسی تزاحمات ۵۳

۲/۳ ـ حاکمیت موضوعات اجتماعی بر موضوعات شخصی ۵۳
بخش سوم: ذکر بعضی از نتایج همکاری دوستان با دفتر ۵۴
۱ ـ احساس خجالت و بشارت به حاصل کار ۵۴
۲ ـ نظر و دیدگاه بعضی از کارشناسان در مورد نحوه گردش کار (مدیریت) در دفتر ۵۴
۲/۱ ـ قراردادن کنترل در داخل موضوع و آثار آن ۵۵
۲/۲ ـ علاقه به پیاده کردن شیوه مدیریت فرهنگستان ۵۵
۲/۳ ـ قرارداد رسمی بستن با فرهنگستان و اعلام قبول همکاری ۵۶
۲/۴ ـ اظهار علاقه نسبت به ارائه یک نمونه عینی گردش کار ۵۶
۳ ـ مهمترین اثر همکاری دوستان ۵۷
۳/۱ ـ اهمیت معادله تصرف در عینیت ۵۷
۳/۲ ـ ضرورت توجه به مجموعه نگری در عینیت و نحوه پیدایش حوادث ۵۸
بخش چهارم: حساسیت تکلیف در موقعیت فعلی ۵۹
۱ ـ توجه به وضعیت فکری و روحی نمایندگان مجلس ۵۹
۱/۱ ـ جلب اعتماد نمایندگان دلیل بر فهم مردم و توان بالای فکری نمایندگان ۵۹
۲ ـ میزان بهاء دادن به حقوق شخصی در وضعیت کنونی ۶۰
۲/۱ ـ لازمه برخورد منفی با حقوق شخصی و تصمیم‌گیریهای سازمانی ۶۰
۲/۲ ـ دقت در اصل وفرع قراردادن امور ۶۰
۳ ـ تکلیف ما در تهیه ابزار ضد حمله برای مقابله ۶۱
۴ ـ مکلف بودن بر انجام کار بدلیل عظیم‌بودن محتمل ۶۲

«جلسه ۵» (۶۳-۷۶)

«حساسیت موضوعات مرتبط بانظام اجتماعی»

۱ - شمولیت ادله نبوت عامه برموضوعات اجتماعی ولوازم آن ۶۳

۱/۱ - اهمیت موضوعات اجتماعی در برابر موضوعات فردی ۶۳

۱/۲ - ضرورت توجه به کاربردها در عینیت ۶۵

۱/۳ - تزاحم و تکلیف دراموراجتماعی ۶۷

۲ - کیفیت دستیابی به احکام موضوعات اجتماعی ۶۸

۲/۱ - ضرورت توجه به خصوصیات موضوعات اجتماعی ۶۹

۳ - اهمیت وظیفه شناسی ونحوه تبیین آن ۷۱

۳/۱ - فقدان همدلی و همفکری ما عامل جسور شدن دشمن ۷۱

۳/۲ - حساسیت تکلیف اعضای دفتردر زمان فعلی ۷۳

۳/۳ - اصلی قراردادن غفلت زدایی درمعرفی موضوع کار ۷۴

«جلسه ۶» (۷۷-۹۲)

«ضرورت وجود حکم اسلام در موضوعات اجتماعی»

بخش اول: شمولیت ادله نبوت عامه بر موضوعات اجتماعی ۷۷

۱ـ تحدید اختیارات انسانی و لوازم آن ۷۷

۲ـ ضرورت بکارگیری عقل درکشف مسائل جدید ۷۸

۳ـ ضرورت طرح مسأله کمال در تفسیر تکلیف ۷۹

۴ـ توسعه در مقیاس ارتباط ۸۲

۵ـ ارتباط علوم با جریان نیازهای اجتماعی ۸۴

۶ـ معنای ختم نبوت و قدرت دین در پاسخ‌گویی به مسائل ۸۴
۷ـ تکلیف بر ایجاد حوادث ۸۵
۸ـ تسلط کفار در موضوعات کلان ۸۶
۹ـ لازمه توسعه اراده و اختیار اجتماعی ۸۷
بخش دوم: اشاره‌ای به راه بدست آوردن احکام اجتماعی ۸۹
۱ـ لزوم بررسی اهم و مهم احکام در امر مجموعه سازی ۸۹
۲ـ بررسی ادعای عدم تکلیف در موضوع سرپرستی ۹۰
۳ـ نقش مدیریت احتمالات در دنیای جدید ۹۲

«جلسه ۷» (۹۳ـ۱۰۶)

«انتظارات جامعه اسلامی و جوامع از انقلاب و ضرورت ارائهٔ الگوی اداره»

بخش اول: ارتباط الگوی اداره با حادثه سازی ۹۳
۱ـ نیاز به الگوی اداره در جامعه اسلامی جهت امرحادثه‌سازی ۹۴
۲ـ شهادت وجدان عمومی بشر و احکام دین بر لوازم محدث حوادث نبودن ۹۶
بخش دوم: ارتباط غفلت در امور اجتماعی با تعیین تکلیف ۹۹
۱ـ اتمام حجت از ناحیه خداوند متعال بر همکاران دفتر ۹۹
۲ـ ضرورت توجه به انتظار جامعه از انقلاب اسلامی ۱۰۰
۳ـ غفلت از تکلیف و مشغول شدن به امور غیر ضروری ۱۰۰
۴ـ تفاوت وسوسه‌ها در افراد مختلف ۱۰۱
۵ـ غفلت در گناه‌های اجتماعی و لوازم آن ۱۰۲
۶ـ محتمل بزرگ سبب منجز شدن تکلیف (با قید عدم غفلت) ۱۰۳

۷ ـ توجه به وسوسه‌های خنّاس و دوری از آن ۱۰۳
۸ ـ ضرورت توجه و آمادگی بیشتر دوستان در مباحث ۱۰۴

«جلسه ۸» (۱۰۷ ـ ۱۲۶)

«نقش سازمان و تشکیلات و ضرورت امر بهینه‌سازی»

مقدمه: نقش و جایگاه افعال افراد در سازمان ۱۰۷
۱ ـ ضرورت تعیین و بررسی آثار و خصال افعال در مجموعه ۱۰۷
۲ ـ تناسب و عدم تناسب فعل با سازمان، مشخص کننده کیفیت آن ۱۰۹
۳ ـ ضرورت توجه به ضوابط سازمانی ۱۱۰
بخش اول: ضرورت و کیفیت بهینه‌سازی در سازمان ۱۱۱
۱ ـ بهینه در سازمان، زمینه توسعه و تهذیب سازمانی ۱۱۱
۲ ـ فردی نبودن امر بهینه‌سازی در سازمان (عدم تقدم تفکر فردی بر تفکر سازمانی) ۱۱۱
بخش دوم: بهینه‌سازی در جامعه ۱۱۲
۱ ـ ارتباط مبتلابه افراد با مبتلابه نظام ۱۱۲
۲ ـ تأثیر مصالح نظام در تعیین تکالیف فردی ۱۱۲
۳ ـ تفاوت تعیین مصالح نظام با مسأله استصلاح ۱۱۳
۴ ـ تقدم موضوعی مصالح نظام بر فرد و منزلت حاکم موضوعات نظام ۱۱۴
۵ ـ ساکت نبودن دین در مورد احکام مبتلابه نظام ۱۱۶
۶ ـ ضرورت در دست‌گرفتن حادثه‌سازی در جهت اعلاء کلمه توحید ۱۱۷
۷ ـ ضرورت تعیین جایگاه مناصب اجتماعی در جامعه ۱۱۹
۷/۱ ـ نحوه برخورد با شایعه‌ها علیه نظام ۱۲۱

۷/۲ ـ تفاوت نصیحت و شماتت ۱۲۳
۷/۳ ـ ضرورت تعیین حدود و وظایف و اختیارات ۱۲۴

«جلسه ۹» (۱۴۲ ـ ۱۲۷)

«ضرورت تشخیص تکلیف و اهتمام در انجام آن»

بخش اول: تکلیف ما در زمان فعلی ۱۲۷
۱ ـ ضرورت عبرت‌گیری از وقایع و احساس انجام وظیفه ۱۲۷
۲ ـ لزوم اهتمام به کار و شدت در آن ۱۳۰
۳ ـ نیاز شدید جامعه به طرح‌های جدید و ضرورت ارئه یک نمونه عینی ۱۳۴
۴ ـ تشخیص تکلیف و احراز شرعی در ارتباط با میزان وفای به اسلام ۱۳۶
بخش دوم: ۱۳۷
۱ ـ استفاده از ایام خاص و عبرت‌گرفتن از عالم ۱۳۷
۲ ـ وجوب دفاع از نظام اسلامی و تذکر به مقاصد عالیه آن ۱۳۸

«جلسه ۱۰» (۱۵۲ ـ ۱۴۳)

«توسعه و تقوم اجتماعی اختیارات»

بخش اول: اختیار انسانی و توسعه ۱۴۳
۱ ـ دو نحوه برداشت از معنای اختیار و مسؤولیت انسان ۱۴۳
۲ ـ فقدان مدل مدیریت اساس مشکلات در سیاست‌گذاریها ۱۴۶
۳ ـ اهمیت ارائه یک نمونهٔ عینی و عملی ۱۴۸

بخش دوم: تذکرات اخلاقی ۱۴۹
۱ ـ دقت در نحوه برخورد با خدا و ائمه ۱۴۹
۲ ـ ضعف ما در طرفداری از دین ۱۵۰
۳ ـ ضرورت به محاسبه کشیدن نفس ۱۵۱

«جلسه ۱۱» (۱۵۳ - ۱۷۰)

«اهمیت تنظیم الگوهای اسلامی با توجه به شرایط خاص موجود»

بخش اول: ضرورت دستیابی به معادله اسلامی در برنامه‌ریزی ۱۵۳
۱ ـ مقدمه: تفاوت کارائی مفاهیم در نظامها ۱۵۳
۲ ـ شرایط خاص موجود و لزوم تلاش برای یافتن معادله‌های اسلامی ۱۵۵
۲/۱ ـ بی‌پاسخ گذاشتن تقاضای امام ۱۵۵
۲/۲ ـ وابستگی به فرهنگ الحاد ۱۵۸
۲/۳ ـ میزان تنبه به تکلیف و نحوه انجام آن ۱۶۱
بخش دوم: تکالیف جدید ۱۶۲
۱ ـ تلاش در مسیر تولید سازمانی مفاهیم ۱۶۲
۲ ـ ارائه نتایج جدید ۱۶۳
۳ ـ تبیین ارتباط مدل مدیریت با اسلام ۱۶۴
۴ ـ ارائه محصولات کار تشکیلاتی ۱۶۵
بخش سوم: ۱۶۸
۱ ـ فراهم شدن شرایط کاری از نعم الهی ۱۶۸
۲ ـ غفلت از نعم الهی و در دام وساوس افتادن ۱۶۹

«جلسه ۱۲» (۱۷۱ـ۱۸۱)

۱ـ حساسیت وظیفه در شرایط جهانی اسلام

۲ـ خطر انحطاط اخلاقی به هنگام موفقیت در انجام این وظیفه

بخش اول: خطر انحطاط اخلاقی به هنگام موفقیت در انجام این وظیفه ۱۷۱

۱ـ فقر و احتیاج انسان به خدا چه در موفقیت و چه در غیر آن ۱۷۱

۲ـ خطرات پیدایش حسد به هنگام موفقیت دیگران ۱۷۲

۳ـ رعایت مصالح اسلام در برابر مصالح فردی ۱۷۴

بخش دوم: شرایط درونی و جهانی اسلام و حساسیت وظیفه ۱۷۵

۱ـ نوید ثمردهی مباحث وسیلهٔ آزمایش الهی در فقر و غنا ۱۷۶

۲ـ کارشناسی غرب همانند تیری بطرف نبی اکرم(ص) ۱۷۸

فهرست ..... (۱۸۳ـ۱۹۴)